Acc. No. W47

Class Mk.

Pub.

Date Rec'd. JUL 26 1929

Agent Dr. Wood

Invoice Date

Fund Blacker

Notify
Send to

Presented

Exchange

BINDING

Material

Binder

Invoice Date

Cost

McGILL UNIVERSITY LIBRARY
ROUTINE SLIP

~~150~~ 0

W47

No. 5.

Khawāṣṣu'l-ḥaywān,

by Muḥammad Taqī, son of Muḥammad Tabrīzī.

(in Persian, MS., of the middle of the XVIII ~~th~~ century).

4116220

3.IX.1928.
Shiraz.
W. Iwanow

[illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] کلاه

[illegible]

[illegible]
سنه ۱۳۰۷

[illegible]

هر کس بقصد خویش بجایی برد پناه
ما را پناه جز بدر خالق پناه نیست

محمود [illegible] [illegible]

واین کتاب را بخواص الحیوان موسوم نمودم و استدعا از ارباب فضل و اصحاب کرم آنکه
اگر در ترجمهٔ کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن سهوی یا خطایی و زلتی رفته باشد
بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثهٔ
علمیه بی آنکه کتاب دیگر درین فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید بامر سطور قیام نمود
اَلْعُذْرُ عِنْدَ کِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَاللهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِینُ باب اول از کتاب
خواص الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه اَسَدْ بفارسی شیر و بترکی
اصلان نامند موضع او اکثر بیشها بود از غلبهٔ حرارت باطن او دایم محموم است گوشت او
حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید سباع از وی
گریزان شوند اگر پوست او را بشرط موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او
از صرع نگه دارد و اکل زهرهٔ شیر او حل معقود نماید بتخصیص که قمر زاید النور بود و در هر موی صغی
که او را بسوزانند سباع گریزان شوند گوشت وی علاج فالج بود اگر قطعهٔ از پوست او در
صندوق گذارند البسه و امتعه را از ضرر سوسه را از آفتها ایمن دارد و نشستن بر پوست او
دفع بواسیر و نقرس نماید هر که پیشانی او را با روغن گل [illegible] ساخته بر روی مالد مهابت
او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود اکتحال زهرهٔ او تحدید بصر نماید دندان او بسته

اگر کسی با خود دارد او را هیچ محتاج بد و اثر نکند و شب از آتش گریزان شود دیگر کسی که در مباشرت ام
حرامی شده باشد ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرموده
که هرگاه در ولایتی باشی که از شر شیر بترسی بگو اَعُوذُ بِرَبِّ دانیالَ وَ بالجُبِّ
مِنْ شَرِّ الأَسَدِ از شر شیر و سایر سباع محفوظ ماند بدانکه شیر را اسامی بسیار است از آنجمله
ابونصر فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده و در یک بیت آورده چنانکه گفته **نظم**
غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث ⁂ هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر **تعبیر** اگر
در خواب بیند که شیر را سوار شده و میرسد بر دشمن غالب شود اگر بترسد در بلیه افتد
اگر بیند که شیر او را کشت هرگاه آن شخص نیز باشد از او شود و الا از سلطان خائف گردد
اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور عجیبه از او ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر بیند که
سر شیر میخورد پادشاه شود و اگر بیند که بچه از بچهای شیر در کنار خود نهاد اگر زنش
حمل دارد پسر آورد و الا پسر پادشاه در کنار گیرد دیدن شیر در خواب گاه دلیل
سلطان شدید البأس بود که ایمن از او نباشد و گاه دلیل موت بود بجهة مریض اگر دلیل
شفا بود والله اعلم **اَرْنَب** بفارسی خرگوش و بترکی توشقان گویند جمهور علمای شیعه
و قلیلی از عامه گوشت او را حرام میدانند اما خرگوش بحری باتفاق حرام است و از جمله سموم است

بران او

بدن او مثل بدن ماهیست سرش مثل خرگوش پس از جمله خواص او آنکه چون او قصیر الیدین
و پایهای او اطول است و لهذا بر فراز بهتر دود قضیب او مثل قضیب روباه یک نصف عصب و یک
نصف استخوان بود یکسال نر و یکسال ماده باشد و بسیار باشد که کثرت شهوت با اوست
در مدت حمل نر او با ماده جمع شود اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و اگر انفحه
ماده اش دختر و اگر خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد و اگر مغز سر او را خورد و با شوهر مباشرت
کند بار گیرد و اگر مغز سر او را بریان کرده با فلفل خورد ارتعاش را برطرف سازد و اگر خون او
بر بهق اسود طلا کنند نافع آید و اگر یک دانگ از مغز سر او با حبه کافور مخلوط ساخته
بخورد هر که او را بیند دوست دارد و هر زنی را نظر بر وی افتد طلب مباشرت وی نماید
گویند او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب چشم او گشاده میماند
بسیار باشد صیادی بدین جهت گمان برد که بیدار است نزد او نرود زعم اهل جاهلیت بوده
که جن از وی گریزانست و لهذا کعب پای او را نزد خود نگه میداشتند و میگفتند هر که کعب او
با خود دارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطلست اما اگر حبه از مغز سر او
در خرقه شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد همیشه بحالت جوانی بود و اثر پیری بر روی او ظاهر
نشود و اگر سرگین او را بر زن بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد تعبیر

انفحه یعنی پنیر مایه

اگر کسی خرگوش را در خواب بیند با زن جمیله ملاقات کند و اگر او را ذبح کند زنی را تزویج کند

اما باقی نماند اگر بیند که گوشت او را مطبوخ ساخته میخورد روزی بیحساب نصیب وی شود

و اگر بیند که او را صید کرد یا بچه او هدیه آورند روزی وافر نصیب وی شود اگر عزب باشد

تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود و قرض او ادا شود و بر دشمن غالب گردد **اتان**

خر ماده ذکر او در باب حا در حمار بیاید لکن دیدن او در خواب دلیل زن کثیر النفع است

آفال و آفیل اشتران جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید **ایم** بفارسی مار و برکی

ایلان نامند این مار نر **افعی** مار ماده که شاخ دارد **اسود** مار سیاه **ارقم** مار ابلق **اربد**

نوعی از مار **اصله** مار بزرگ سر کوتاه جسم که بر سوار دود و کشد گوشت جمیع انواع

که هست افعی اخبث انواع اوست عمر او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد

پس بیرون آید چشمش تاریک شود خود را بر درخت رازیانه رساند و چشم خود را بدان

درخت بمالد روشن شود زمخشری نقل کرده که هر گاه هزار سال از عمر او بگذرد کور گردد

از جانب حق تعالی ملهم شود با که چشم خود را به برگ رازیانه تر بمالد روشنی او معاودت نماید

و بسا شده در صحرایی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خود را بدرخت

مذکور رساند چشم خود به برگ او بمالد بامراد روشن شود اگر دم او را ببرد باز عود کند

و اگر دندان

واگر دندان او را بکنند بعد از سه روز بر آید اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند
دشمن تر از همه چیز آدمی را مار بود و کاو وحشی او را بسرعت تمام بخورد و اکتحال خون
او جلای بصر دهد اگر پیه دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحری بد و اثر نکند دندان
طرف چپ او را اگر سائیده بر دندان درد کنند بمالند وجع او ساکن شود اگر
بر زبان آورند بار بگیرد ما دامکه با وی باشد طلاء پیه او دفع گزیدن هوام کند اگر از موضعی
موی بکنند و پیه آن بدان موضع طلا کنند دیگر موی بر نیاید اگر دندان او را صاحب
تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و اکل شوربای گوشت او مستسقی را نافع بود اگر پیه
او را در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او باشد فی الحال بمیرد اگر پوست او
با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال پیه او جلای بصر دهد و طلا
پیه او بواسیر را سودمند بود اگر سر و دم او را نیز بر یان کنند چون مستسقی بخورد
شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک را
در یک ضلع خانه گذارد همه حیات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل
آن خانه نشود و باقی خواص در باب حا در ذکر حیه انشاء الله بیاید تعبیر
دیدن او در خواب حیوة و دولت و نسل و فرزند و زن باشد و اگر بیند که او

نزاع میکند و میخواهد که ویرا بگزد با دشمن خود نزاع کند اگر دیده ماری گرفته بهر جا خواهد
میبرد و از و نمیترسد بدولتی و معاونتی رسد و کسی که در خواب بیند که ماری از دهن
او بیرون آمد اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست از دهن او
بیرون آمد اگر بیند که مارها در میان درختان و زراعتها راه میروند دلیل آمدن
سیل است زیرا که جریان حیوة با بست که وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ و اگر بیند که مار
بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود اگر بیند که زنش مار زایید او را فرزند
عاقی بهم رسد :: زنان باردار را بهوشیار :: اگر وقت ولادت مار زایند :: از آن بهتر
نزدیک خردمند :: و فرزندان ناهموار زایند :: اگر بیند که بمکانی مار فرود آمد رئیس
آن محل بمیرد اگر بیند که مار او را فرو برد سلطنت گیرد و اگر مار با او حرف زند منصب عظیم
او را رسد والله اعلم ارضه جانور کوچکیست که چوب میخورد بترکی آغاج قوردی نامند
اگر در زیر زمین میباشد و لهذا او را ارضه نامند چون یکسالی بر رو گذرد بال طویل
برآورد و بپرد و این همان دابه است که دلالت کرد جن را بموت سلیمان علیه السلام وقتی
که عصای او را خورد و عصا بشکست و سلیمان علیه السلام بیفتاد کما قال الله تعالی ما دلهم
على موته الا دابة تأكل من منسأته و نمل از ارضه کوچکتر است از عقب ارضه

دابه

می آید وارضه را برمیدارد و میبرد بسوراخ خود اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد
وازشان ارضه آنست که بجهة خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهای
که جمع کرده مثل خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلا سوراخ بود و در میانش مربعی میکند که
خانه اش قبرش بود و در اوایل ساختن قبور بجهة موتی خود از وی یاد گرفته اند اکلش
حرامست و عرب با در امثال خود گویند فلان آکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است
تعبیر دیدن او در خواب دلیل منازعه در علم و طلب جدال بود والله اعلم اساریع
کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تره زارها بود و بترکی چمی قوبوی نامند کرمیست که سرش
سرخ و جسدش سفید در ریگ و زمین نمناک باشد باصابع زنان تشبیه کنند
اکلش حرامست جهة آنکه از حشرات است هرگاه او را بسایند و بر اعصاب طلا کنند اندر ساعت
نفع بخشد اگر او را خشک کرده نرم بسایند و با روغن کنجد مخلوط ساخته بر قضیب طلا کنند
معظم و غلیظ گرداند و حق آنست که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیاید
تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر دزد و شخصی که دزدی کند و بریا خود را
بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که او کرم سبزیست که در خیارزار و میوه زارها بود
والله اعلم اکیس مرغ تیز چشمیست که او از او یا و از شتر میماند و جایگاه او نزد

نهرها و رودخانها است و جایی که آب و درخت بسیار باشد در لغت اخری آدینه پرو شدر
آغاجلو پیرلره الور و انواع نغاتیله اوقور کاه دو کبی کوکرر و کاه آت کبی کشنر
آدمه مونس الور ارسطو گفته او شقراق و غراب بهم رسد زه دانش گیرد و ادب قبول کند
بصوت مثل قمری فصیحست چراکه او میوه و گوشت است و در بیابانها میباشد اکلش حلالست
نزد اکثر **اَوْرَق** نوعی از اشتر که رنگش از غایت سفیدی بسیاهی زند بهترین انواع
اشترهاست و در سیر و عمل و گوشت او بهترین انواع گوشتهای اشتران بود ذکر او در الف ممدوده
در ابل بیاید **اَنْکَس** نوعی از ماهی بزرگ که حیوانات بحر همه با هم ضد اند غیر او از خاصیت
او آنست که کسی که ماهی ایشان را عداوه باشد چون این ماهی را طبخ نموده بخورند الفت پدید آید
اَیِّل بتشدید یاء مکسور گوزن و بترکی مرال گویند اکثر احوال او شبیه با حوال گاو کوهیست
و هر که از صیاد بترسد خود را از سر کوه اندازد و ضرری بدو نرسد بعدد عقدی
که در شاخ اوست یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال
و قس علی هذا و بکنار دریا آید تا ماهی را ببیند و ماهی بکنار آید تا او را ببیند و صیادان
این حال را دانند و پوست گوزن پوشند و بکنار دریا روند تا ماهی صید کنند
و عادتش چون مار گیرد بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را از سوراخ بتعجیل بکشد

مانند آهن که مغناطیس چسبد و از دم مار تا سر شروع در خوردن کند و مار اضطراب کند

تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورده شد در وی پیدا شود و شورشی در چشم او

پدید آید و آب از چشم وی روان شود در گوشه‌ای که در کنج چشم اوست جمع میشود و می‌بندد

و بمرور ایام مانند حجری شود که در گوشه پیدا شد پس بسته شود مثل موم بردارند و او

تریاقی است جهت زهر جمیع حیات و پادزهر حیوانیست بهترین انواعش آن بود باشد مکانش

در بلاد هند و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد

نفع عظیم بخشد و اگر کسی زهر خورده باشد او را در دهن نهند او نفع بخشد در دفع سموم

خاصیت عظیم دارد و این حیوان را بعد از دو سال شاخ بیرون آید مثل میخ و در سال

سیم شاخ او منشعب میشود و شعبهای همیشه در تزاید بود تا شش سال پس در آن وقت

که شاخ او مثل درخت گشود در سر او پس بعد از این هر سال یکمرتبه شاخ بیفکند و بعد از و

دیگر شاخ بروید و هر که شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت شود و محکم گردد

ارسطو گفته که این نوع گوزن را آواز و ساز شکار می‌کنند و می‌خوابد یا دانگه ساز

میشنود پس صیادان او را بدین طریق به زها و آوازها مشغول میسازند چون دیدند

که گوشهای او سست شد از عقب او در می‌آیند و میگیرند قضیب او باید نه گوشت و نه استخوان

و شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد
از ترس صیاد بقلال جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او
آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشند
ستون شاخ سوخته بعد از آنکه صلایه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ دندان را نیز
زایل نماید و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد خوابش نبرد مادامکه با او باشد
اگر قضیب او را خشک کرده بخورند تهییج قوه باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه بشکند
باقی خواص و تعبیر او در بقره وحشیه باید اَطْلَس و اَغْبَس گرگ تیره رنگ که بیابانی بود
در باب دال در ذئب باید اَدْرَس نیز اسم گرگ بود اَمْرَان گرگ و کلاغ اَقْهَبان فیل
و جاموش دیگر هر دو در قاف جیم باید اَخْطَب دارکوب و هر یک را آغاج دلن و او شقراق است
و صرد نیز گویند در باب صاد باید اَجْدَل چرغ و هر یک را انکو نامند و او را صقر نیز
گویند در باب صاد باید اَخْیَل او شقراق است در شین باید اَخْیَفِر مکس سبز در ذباب
در باب ذال مذکور شود اَسْفَع چرغ اَعْفَر مرغ آبی دراز گردن در طیور باید اَطْلَس
ابن سیده گفته مرغیست او معنی سبک عقعق است اَلْوَک جانوریست در ریگ میباشد
اَوْرَع موش دشتی در یربوع باید اَنْکَلِیس مار ماهی در جری در جیم باید اَنُوق

اُوزن

بر وزن فعول رخمه را گویند در باب را باید بعضی گویند مرغ سیاه زرد منقار است

که در کردن مثل بال خیری از موی دارد **اَنْقَد** خارپشت در باب قاف در ذکر قنفذ

باید و نیز کسری که از درد دندان ناله کند او را نیز انقد گویند **فایده** از جهت درد دندان

این حروف را بر دیوار بنویسد ح ب ر ص ل ا و ع م و بفرماید شخص را که دندان

درد میکند تا انگشت خود بر بالای دندانی که درد میکند بگذارد پس مسمار بر حرف اول

ح بزند بگوید کو مشتی سیاه و در او نوشت این آیه بخواند که وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در حالت کوفتن

مسمار و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار راند بگوید

بند شد بپرسد که درد ساکن شده یا نه اگر گوید که ساکن شده پس بر نشان مسمار بکوفتن

تا آخر و اگر گفت نه پس نقل کن مسمار را از و بحروف دیگر با و نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد

ساکن شود که البته در یکی از این حروف درد ساکن شود پس بداند که مسمار در دیوار است

درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند **فصل سیم در الف مکسور اِنسان**

مردم از جمله خواص مجربه یکی آنست که هر کاه که تصویر صورة کودک نیکو روی نموده

در وقت مباشرت مقابل روی زن نهند بخشتین که نظر وی بران صورت افتد فرزندی

در ازان نطفه صورت بندد شبیه آن صورت بود و در اکثر اعضا مشابه بود و اکر دندان
میت آدمی را اکسی چو دندان او دود کند با خود دارد بود دیوا و ساکن کردد و نیز اکر دندان
آدمی و استخوان طرف راست سر در زیر سر نایم کذارند بیدار نشود تا بر ندارند و آب
دهن آدمی نافعست از کزیدن هوام و کزند و زکیلی هرکاه بناشتا بر آنها طلا کنند
این نیز بتجربه رسیده و بول شیر زنان با عسل سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی
کفته اند هرکاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقت فصد نموده باشد بیاشامد
در ساعت شفا یابد و بول آدمی را اکر بکر بر سنگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه
تا حتی را هرکاه سوزانیده افشانند از و بخورد بغایت درست روی کعو آشامیدن
بول او نافع کزیدن جمیع حشرات السموم است اکر بول او را جوشانند بر پای صاحب نقرس
بمالند درد و ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتهای که حادث شود در انکشتان
قدم و جراحتی چه تر و کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافعست بجهة کزیدن آدمی و عرق
او را هرکاه با غبار آسیا خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع دهد و اکر بر پستان
زنان طلا کنند شیر خشک شده معاودت کند منی او را اکر خشک نموده با سداب بکوبند
بر آکله نهند صحت بخشد و اکر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود

اکر مغزا

اگر مقدار نخود دراز سرگین آدمی با سرکه شد مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسیر البول آشامد

صحت یابد اگر از نخو صبی در وقت تولد حنکش بغرب بندند و اکتحال نمایند بیاض عین را

زایل کند و اگر بر گزیدگی آدمی مالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش چکانند

کرم را بیرون آورد و اگر بازراوند مخلوط سازند خشک بر بواسیر گذارند صحت دهد این زهر کهنه

ه اگر آنچه از ناف کودک اول بار ببریده باشد بریده باشند در زیر نگین گذارند هر که آن

انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط انگشتر نگین او طلا یا نقره باشد و اگر زند موی

آدمی بخور کند از جمیع ورمهای رحم و بیرانی نفع آید اگر زن اول زاییده از نفاس خون بر گرد

پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر اول دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بر پای رسد گرفته

در زیر نگین نهند هر زن که آن انگشتر با خود داشته منع کند او را از آبستنی مادام که با وی باشد

عرق زنان اگر بر جرب بمالند شفا دهد و اگر بول کسی که به بیست سال نرسیده با صاحب برص

بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مو مخلوط سازند و بر موضع خون دهی

روان باشد بپاشند باز دارد خاکستر فیلسوف و خاکستر شونیز با زبل کهنه آدمی منبت

للحیه است اگر خون حیض بر موضع گزیدن سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند نافع آید

صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را رعاف بهم رسد نام او را با خونش بر خرقه نویسند

و برابر نظر او گذارند باز رسید باذن الله تعالی نطفه او را برهق و برص و گردند اگر طلا کنند
به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط شده خشک نموده بزوجه خود دهد آن زن از عشق در بیابان آید
و شوهر را بغایت دوست دارد **فایده** اطبا گویند هر گاه کسی خواهد بداند زن بار میگیرد یا نه
بفرماید زن یک دانه سیر در میان نیفه برد اگر تا هفت ساعت نگهدارد و بعد از آن اگر از
دهن او بوی سیر آید علاج نماید که بار گیرد و اگر نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه مثل
آدم خاکیست الا آنکه او را دم هست در دریای شام در بعضی اوقات می بینند که او را ریش
سفید است و او را شیخ البحر نامند سایر او را به بینند سموم خوشحالی نمایند که آن علامت
ارزانی و فراخی آن سال بود گویند که بعضی از ملوک آدم آبی آورد و بعقد خود خواستند احوال
او را بدانند زنی بعقد او در آوردند فرزند از ایشان متولد شده زبان پدر خود
می فهمید پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهة است دندانهای حیوانات
همه در زیر است و دندان آدمیان در روی ایشان است حاصل که این چندان عجیب
نیست که خواص و تعبیر و سایر احکام او در باب سیم در نباتات املا نماید **تعبیر**
اگر شخص معروفی را در خواب بیند بعینه او را بیند مذکر باشد یا مونث یا هم نام دیگر نظیر
او را بیند و اگر شخص را دید که دشمن خود بیند اگر موی صغیر را یا شخصی کوچک صورتی

بیند

بیند این دلیل نقص است در حد نسان و اگر کودک بیند خویشان او آیند اگر بالغ بیند
بشارت و قوت باشد لقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد
هر گاه در آن شهر طاعون یا قحط بود بر طرف گردد و اگر بیند که از آسمان بزیر آمد یا از
زمین بیرون آمد بشارت به صاحب غم باشد و یا بتصرف آمدن ملک بود و همچنین اگر
بچه غیر بیند اگر بیند که آسمان سوراخ شد آن شخص بمیرد اگر شخصی که بیمار باشد در خواب بیند
که کودک برهنه او را گرفت یا گردن او راند آن ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد
بخیل بیند دشمن بی دیانت را بیند اگر جوان ضعیف دشمن ضعیف را دید اگر جوان گندم گون
بیند دشمن عرب بیند و جوان سفید روی سفید پوست دشمن دیندار بود زن در خواب
دنیاست زن مجهوله بهتر از معروفه بود اگر مقبوله بود خبر مقبولی بدست او آید
و اگر قبیحه بود خبری قبیح و اگر زاید بود باعث زیاده یا خیر و صلاح و عقب بود از برای
اهل خود و مال حرامست از برای غیر خود اگر زن یا زن جوان در خواب بیند دشمن خود دیده
اگر مجهوله باشد و اگر شخص زن فربه در خواب بیند سال پر نعمت بود و ارزانی
و اگر لاغر قحط و تنگی زنان مکشوفه الوجه دنیا یا تعب است آید اگر زنان با استقبال
او آیند دنیا او را استقبال نماید و اگر استد بار کند استد بار نماید دیدن زنان

بصورت امرد مکروهست سیاه بدتر بود و اگر خصی مجبوب را بیند تعبیر کنند بملک از ملائکه
از جهة انتزاع شهوت اگر بیند که او را خصی کنند ویرا مذلت رسد نصاری کویند
او را منزلة عبادت و عفت فرج رسد اگر بیند که سر آدمی در دست اوست هزار
یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن سرهای بریده دلیل دیدن مردم کوتاه بود
پس اگر سر داند خیری از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا بدو عاید شود و اگر حجم شد
جسیم و بزرگ و نیکو بیند پیر یا بریاست رسد و اگر بیند که سر خود بریده اگر بنده باشد
آزاد شود یا غمگین بود غم وی زایل شود و اگر بیمار بود شفا یابد و اگر خادم بود
از خدمت جدا شود اگر بیند که سر لنگ میگوید از نماز عشا خوابیده است اگر بیند
که سر او مثل سر سگ یا خوک یا اسب یا اشتر یا استر یا حمار شد او را مشقتی دست دهد
و اگر بیند که سر او مثل سر مرغ شد سفر بسیار کند خوردن سر حیوان آخرتست که امید
نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر شیر کردید اگر اهل ریاست باشد
بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند و اگر بیند که او گوشت
دیگری میخورد غیبت دیگری کند اگر بیند که زنی گوشت زنی میخورد آن زن مساحقه
نماید و اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا کند والله اعلم

اوزه

اوزه مرغ آبی خانگی و بزرگتر از او بوده اکلش حلال و لیس باشند و در حرکت دائم
چنانچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه مادهٔ او شروع در پرورش
بچهٔ خود نماید نر او طرفة العینی از ماده جدا نشود در آخر ماه بچه بیرون آید گوشت
او گرم و تر است بافراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطب است از لحوم سایر
طیور و لهذا مولد بلغم بود موافق مزاج کسانیست که ایشان را مزاج حار یابس باشد بهتر آنست
که قبل از طبخ زیت بگوشت او بمالند و داروهای بسیار کنند تا غلظت او تخفیف یابد
چه دیرهضم و کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد حمیات کهنه بعضی گویند
اگر خصیهٔ او را بریان کرده اکل نموده با زوجهٔ خود مقاربت کند در حال بار گیرد هرگاه
صاحب داء الثعلب و ذات الجنب روغن او را طلا کند انتفاع گیرد مداومت بر اکل زبان
او دفع تقطیر بول نماید در جوف او سنگ ریزه هست که مانع اسهالست و بیضهٔ او
معتدل الحراره است لیکن غلیظ است بهترش آنست که نیم بسته باشد و اگر قولنج
یا باد گرم داشته باشد یا سعتر خورده ضرر نرساند و مولد خون عفن موافق امزجهٔ
محرورین بود بیضهٔ او و بیضهٔ شترمرغ هر دو غلیظ و دیرهضم است کسی که اکل او را
حت داده زبونی و ریح نبود بدانکه زردی هر بیضه بهتر از سفیدی اوست لیکن سفیدی او را

رطوبت بیشتر بود و تعبیر او در ربط باید ابن آوی شغال و بزبان جقال گویند او را

ابن آوی گویند بجهة آنکه ماوی میکند با فریاد کنندگان از جنس خود فریاد نمیکند مگر شب

وقتی که تنها ماند و وحشت گیرد و آواز او مثل آواز کودکان بود چنگها و ناخنهای دراز

داشته و میده و از آنچه طیور صید کنند میخورد مرغ خانگی از روباه چندان خوف ندارد

که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهد و بکند اگر چه در علو

بسیار باشند گوشت او حلال و از جمله خواص او آنکه اگر دندان او در هر خانه که گذارند خصومت

پدید آید اکل گوشت او نافع جنون و صرعی بود که در اواخر ماه عارض شود اگر چشم راست

او را خائف با خود دارد ایمن گردد و از چشم بد محفوظ باشد ابابیل بتشدید با پرستوک

و بترکی قارلانغوج نامند جمعش ابابیل است ابن جبیر گفته که ابابیل که در آیه واقع هذا آمده

وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ همراه طیر است ما بین زمین و آسمان در هوا تعیش کند

و بیضه و جوجه بر آورد او را بینی مثل طایر طیور و کفها مثل کف کلاب است عکرمه گفته

که آنها مرغان سبز بوده اند که از دریا بیرون آمدند که روش ایشان بطریق روش سباع

بود ابن عباس گفته که شبیه مرغابی و پاهای دراز داشت و بعضی گفته اند که شبیه خفاش

بود عباده بن موسی گفته که گمان میبرم که زرازیر باشد که نوعی از عصفور است

عابن

عایشه گفته که شبیه طیور است خطاف که پرستوک بود و او مینوشته آلان
در مسجد الحرام ماوی گیرنده در سینه بباید و ابل را انصاری گویند و لهذا امیر علیه السلام
ابل الأبلین گویند در خطاف تعبیر و سایر خواص او بیاید **ابل** اشتر و بر یکدوه باشند
از جمله بدایع قادر بیچون که أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ابل آن
را او را اکثر روی زمین گویند تا ده روز بر تشنگی صبر کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد
چرا کند اگرچه گیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع و نص قرآن که وَأُحِلَّتْ
لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ حلال است ابن زهر و غیره گفته اند که تا نظر وی بر شاره
سهیل افتد در حال بمیرد اگر موی تفتیک او را سوخته بر جراحت که خون او روان باشد
بپاشند باز دارد و اگر پشم او را در آستین عاشق گذارند عشقش زایل شود اگر مست
از بول اشتر نر آشامد در حال مستی او برطرف شود اکل گوشت او باه را زیاد کند
و نعوظ را قوت دهد بعد از جماع بول او نافع ورم جگر است مغز ساق نر او را هر گاه
زن در میان پنبه یا پشم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر با او مباشرت کند
بار گیرد اگرچه نازا باشد و در ذکر ان کیفیت تحقیق او گذشت فارجع الیه
تعبیر اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا گوسفند گشته حاکم عجمی حزبی اقتدار کرد

و مالک اموال شود و اکر بیند که مالک یک شتر کشته عاقبت نیکو و سلامتی دین و اعتقاد

بود اکر بیند که شتر برهنه میچراند بر جمعی از اعراب یا اهل بادیه حاکم کردد و اکر شتر بسیار

در شهری بیند دلالت کند بر امراض و حروب بسیار از طاعون و بعضی کفته کسی که بیند

کوشت شتر میخورد بیمار شود دیکری کفته اکر بیند که مالک ابل شد او را قدرت

و سطوت حاصل شود لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَإِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ محمد بن سیرین کفته

که اکل لحم او در خواب ضرر زند الح لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا

دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ باقی خواص و تعبیر در بعیر و جمل بیاید **إِلْقٌ**

کرک **أِلْقَة** مونث او و ذکر او در ذئب بیاید **فصل سیم در الف مضمومه** **أُرْوِيَّة**

بز کوهی و بزرک داغ کجبی کویند اکلش حلال اکر شاخ و ناخن او را صلایه نموده در روغن

مخلوط سازند و بر بدن و ساق کسی که او را اثر سیاه رفتن بتعب حاصل شده باشد طلا نمایند

رنج او بمرتبه زایل شود که کویا هیچ راه نرفته باشد باقی خواص و تعبیر در باب واو

در ذکر وعل بیاید **أُطُوم** سنک پشت صحرایی و بزرک تو سیاغه نامند بعضی کویند ماهی

در شتی بدست که از پوست او بجهة جمال الاموزه زنند و بعضی دیکر کویند خار پشت

و دیکری کفته کاو کوهیست از جهة غلظت پوستش که تشبیه بماهی کرده اند یا بام شش

البار

در باب سین و قاف در ذکر سلحفات و قنفذ بیاید ان شاء الله تعالی انق مرغیست بسیار مرزند
طوق در گردن دارد مثل طوق دُبسی و نوعی از کبوتر است منقار و هر دو پای
او سرخست مثل کبوتر الا آنکه بدن سیاهست از آواز او ناله اُوه اوه مسموع شود
در لغت اخری آونه اباغو و بورنا قزل قوش در صوت بندن اُوه اوه آوازی گلور
والله اعلم باب دوم در بای معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در بای مفتوحه البازی
باز و بترکی قارچغای نامند لغت فصیح او بتخفیف یا و بعضی بیا و بعضی بیاء مشدد نیز گفته
و اشتقاق او از بزوان است بمعنی جهیدن است و اورا در تکبر اشد و اضیق
طیور جوارحست در خلقه نمیباشد مگر مؤنث نر او از جنس دیگر بود از قلیواج
و شاهین و غیره و لهذا مختلف الاشکال بود جمیع انواعش حرامست چه حضرت مقدس
نبوی از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی نموده عدی بن حاتم گوید از آنحضرت
از صید باز پرسیدم فرموده امسک علیک فکل بغیر آنچه باز نهد الله بجهه تو از صید
بخور آنرا در حالت بدلکه او پنج قسم است بازی و زدقا و باشق و بیدق و صقر
جمیع است مزاج باز را از امزجه طیور خمسه است لهذا بر شکاری تاب است و مکان
شاخهای درخت بلند بجید درهم وجاهای سایه و او خفیف الجناح و سریع الطیران است

وازاقسام خمسه ماده او بجرأت تر از نر بود و باز رسد امراض بسیار بهم رسد و لاغر شود

و گوشت بریزد حسن انواع او آنست که پرش کم و چشمهایش سرخ بود و تیز و کمتر از آن

آنکه کبود باشد و چشمهایش سرخ بود و آنچه ازین قسم کمتر است آنست که زبون باشد و لاغر

صفات محموده باز آنست که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین یعنی میان

هر دو شانهٔ وی فراخ باشد و تا دمش مخروط الشکل باشد رانهایش دراز و پرش فرو

گذاشته ذراعین وی درشت و کوتاه باشد و بچهٔ او را عطریف نامند و اکتحال زهره

چشم را از نزول آب نگهدارد اگر زبل او بر کلف او در حالت افگندن بپاشد بار گیرد

اگرچه عاقره بود اما باشین بفتح و کسر شین معرب باشه است بترکی قرقی نامند

او نیز مثل باز اندک صبر تشنگی و کثیر الاضطراب گاه انس گیرد و گاه وحشت و اگر از

کوچکی انس گیرد مرکوب صیاد بر آید سبک پر و نیکو شمایل لایق است ملوک خدمت او کنند

زیراکه او صید کند بهترین آنچه باز صید کند از دراج و کبوتر و غیره بهترین او صاحب فش

آنست که در منظر کوچک و در زبان بزرگ و ساقهای او دراز و رانها کوتاه

بود یکدرهم از مغز سر او مخلوط باندک آب سرد نافع خفقانیست که از سودا بهم رسد

باشد اکتحال زهره او دفع تری چشم کند بیدق اندکی از گنجشک بزرگتر است شکار کند

نوع

تعبیر کسی که در خواب باز بیند اگر از اهل امارت باشد سلطان گردد و اگر بیند که باز از دست او
گریخت ملکش از دست برود اگر چیزی از پر وی در دست وی بماند قدری از مال در دست
وی بماند اگر او را ذبح کند بر دشمن ظفر یابد ذبح بازها دلیل موت ملوک جابر و لحوم
ایشان اموال ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاست و دلیل فرزند مذکر بود و او را

دیدن باشق

چندان قوتی نباشد در طبع شبیه است بعصفور که اصغر و اضعف جوارحست و در حیله و قوة
در مزاج اهنس امزجه طیور در آید و در بعض اوقات صید عصفور کند و ب باشد
که از و نیز کمتر نیز بود و او شبیه باشق است در شکل الا آنکه در جثه از و کوچکتر است
و آنچه صید کند حلالست ترکان ترمتای گویند **بالام** در حدیث آمده که یهودی
نزد حضرت مقدس نبوی آمد پرسید که چون روز قیامت زمین همه یک خبزه
واحد خواهد شد نزد برای ما حضر اهل جنة پس نان خورش ایشان چه چیز بود آنحضرت فرمود
که بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزاند فرمود که بالام گاویست و نون ماهی
که زیاده جگر او هفتاد هزار کس خواهند خورد **باله** ماهی بزرگی بالق گویند ماهیست
که در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع رسد او را عنبر گویند و این لفظ معربست
و در صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لفظ عربی نیست صاحب

عجایب المخلوقات آورده که ماهیست که طولش پانصد ذرع یا بیشتر باشد و در بعضی اوقات

گوشهٔ بال او مثل بادبان بزرگ نمایان شود و اهل کشتی از وی بترسند و چون او را ببینند

طبلها میزنند تا او بگریزد از آنها چون بر حیوانات بحر ستم کند حق سبحانه و تعالی ماهی بقدر

ذراع برانگیزاند تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحو از وی مستخلص نشود پس بالضروره متوجه

قعر دریا شود و سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه

بزرگ جمعی از زنگیان باشند که مترصد بند پس هرگاه مشاهده این حال نمایند چنگالهای آهنین

در اندازند و جثه او را بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از وی بیرون آرند دریاب

عین ذکر عنبر و امور متعلقه بوی بیاید ببغا بسه باء اول و ثالث مفتوح و ثانیه

ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنگ مسمی بدره ابو فرج شاعر از آن جهت فصاحت

با آنکه در زبان لکنتی داشته در سیاق نامیکفته اشعار عرب لثغه نامند ملقب به ببغا شده

و ببغا بجثه کبوتر بود او را جهت انتفاع بصوت فرا گیرند و نگهدارند چنانچه طاوس را

بجهت مشاهده لون او و یک نوع از ببغات سفید است یکی بجهت معز الدوله خلیفه هدیه

آورده بودند مثل در سفیده منقار و پایهای او سیاه بر سرش موهای بزرگ

فستقی بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست

نرم خی

نرم خلق و تند فهم او را قوت تام بر نقل اصوات است قابل تعلیم است ملوک و اکابر او را

نگه میدارند تا هر چیزی که بشنود باز گوید و تمنی نماید آنچه تناول کند بپای خود برد او

بطریقی که آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او بطریق متعدده حیله مینمایند فصیحی در وصف او

گفته انعتها صبیحة ملیحة ناطقة باللغة الفصیحة عدت من الاطیار

واللسان یوهمنی انها انسان تنهی الی صاحبها الاخبار وتکشف

الاستار والاسرار یعنی وصف میکنم خوش صورتی که ناطق بود بزبان فصیح گویا شمرده

شد بود از مرغان و زبان او می ترسانید که مگر آدمیست که اعلام میکند بصاحب خود

اخبار بد و ظاهر میسازد پردها و میگشاید سرار را اکلش بر اصح وجوهست جهة

خباثت لحم اکثر و بعضی حلال دانسته اند زیرا که اشیا طیبه خورد و از ضرات المخالب و

ضرات السموم نیست اگر کسی زبان او را بخورد در جریان کلام فصیح گردد و اکل زهره

ثقل زبان آورد اگر خون او را خشک نموده بنوشند و میان ایشان محبت باشد عداوت بهم رسد

اکتحال بسرگین او مخلوط بسرکه دفع رمد و ظلمت چشم کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل مرد برده فروش کذاب باشد فیلسوف یا کار یا دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم

بود بغل استر و تبریکی قاتر گوشتش شدید الکراهت است آنچه پدرش خر باشد بهتر بود

و عمر او دراز تر از حیوانات اهلی است از قلت جماع چنانچه گنجشک کوتاه عمرترین طیورست
از کثرت جماع و استر را بچه نمی باشد زیرا که مشیمه اش قوت پرورش بچه ندارد و رحمش
تنگ است و خروج بچه متعذر اگر احیانا استر آبستن شود در وقت زاییدن هلاک
شود و نتواند زایید اگر دل او را خشک نموده از تراشه او زنی بخورد هرگز بار نگیرد
و چرک گوش او همین خاصیت دارد و هرگاه زن بر دارد بار نگیرد اگر چرک گوش
او را در پوست او پیچیده زن با خود دارد نیز بار نگیرد مادام که با او باشد خاکستر سم
او را هرگاه ضماد نموده با روغن گل خمیر نموده بر سر اقرع و موضعی که موی نداشته باشد
طلا نمایند موی برآرد و نیز اگر سم یا خون او را زیر آستانه در گذارند موش
داخل خانه نشود و هرگاه سم استر در خانه بخور کنند موش و سایر هوام از آن خانه
گریزان شوند از سقراطیس منقول است که هر کسی عاشق باشد در موضعی که استر غلطیده باشد
بغلطد عشق از وی زایل شود اگر مطلوب مذکر باشد در موضعی که استر نر غلطیده بغلطد
و اگر مونث مونث هرگاه زکام باشد سرگین او را بو کند و بر وی تف نماید و بر
سر راه اندازد هر که پا بر وی گذارد زکام بر وی انتقال یابد و او از زکام خلاص شود
اگر چرک گوش او در نبیذ خورد در حال مست شود اگر زن مقدار سه درهم بول

او

استر آشامد هر که بار نگیرد اگر زن آبستن مغز سر او خورد طفل او دیوانه شود اگر زن
عرق استر نر با پنبه بر دارد بار نگیرد **تعبیر** دیدن استر در خواب دلیل سفر اگر اسب او است
و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند به فرزندی که زنا کند و اهل او نباشد
پس هر که ببیند که استری سوار شده اگر از مسافرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردی
و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استری سوار شده
سیاه بود زن صاحب مال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی دیگر گویند
استر ماده دلیل سفر پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا از زوجه اش مفارقت نماید
بقر گاو و بتر کی سیغر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را
بقره گویند از ابن عباس منقول است روزی عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام
به ماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و از لون او نزدیک شد از شکم وی بیرون
نمی آمد ماده گاو گفت یا کلمة الله از حق سبحانه و تعالی در خواه تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام
گفت یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو باذن الله
بار نهاد پس هر گاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا بر وی بخوان و بنویس
تا با خود دارد و از ادعیه مجربه جهة تسهیل ولادت نیز این دعا به تجربه رسیده

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک
الا القوم الفاسقون و از علی ابن ابی طالب علیه السلام منقول است
که آنحضرت فرمودند که شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست گویند
عربان را قاعده آن بوده در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو میگذاشتند
و سر میدادند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکیزه است در
حدیث آمده که روغنش شفا و گوشتش مرض بود از جمله خواص او آنکه اگر گوشت او
با دنبه تبخیر در هر خانه بخور کنند جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شود اگر بر ظرف
بمالند کیک بسیار بر و جمع شود شاخ او را همگاه بپاشند بنفوذ را ناید کند و طلا
نمودن خونش خون جاری باز دارد و اگر زهره او با کندنا طلا کنند بواسیر نفع کند
و وجعش ساکن کند و اگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن باشد قلع کند و رنگ بحال خود
آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با نطرون
و عسل و شحم حنظل بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه تحدید
بصر نماید اگر چشم گاو در آید و بآب او چیزی نویسند در روز خوانده شود و در شب

بگو

نیکو خواب شود واگر موی او را بسوزانند و بیاشامند دیو دندان را نفع دهد و اگر
با سکنجبین آشامند سپرز سپلر بر طرف کند و اگر با عسل آشامند حب القرع را از
شکم بیرون آورد و اگر درون سبوئی را بگوشت گاو طلا کنند و تا گردن کجاک دفن کنند
همه کیکها بر وی جمع آیند اگر خصیه او را خشک نموده نرم بسایند و بیاشامند تهییج باه و قوه
نعوظ دهد و اعانت تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده بسایند و بر بیضه
نیم برشت پاشند و تناول کنند قوت باه را زیاد کند و اگر سرگین او را با روغن گل طلا کنند
بر موی ابر بیزد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور بر سوراخ مقعد
قبل از آنکه انها از رحم بیرون آیند دیگر بیرون نیاید و اگر بر نقرس گذارند
نفع دهد و اگر بچه حامل بخور کنند در وقت وضع حمل بسهولت بار نهد و بیرون آورد
بچه مرده را که در شکم باشد و همچنین مشیمه بعضی بچه دانند بیرون آورد و اگر در خانه
بسوزانند جانوران گریزان شود اگر سوخته او را بسایند در بینی سعوط نمایند
رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و ضبط
کنند بر شکم آب زرد را بخوشکاند و بکشد **بقره وحشیه** گاو وحشی و بر پایکا

داغ سفری گویند چهار صنف است اول مها دوم ایل سیوم یحمور چهارم ثیتل
و همه اقسام اربعه در فصل ثالث گذشت اگر آب یابند بیاشامند و اگر نیابند باستنشاق
هوا اکتفا نمایند و درین صنف گرگ و روباه و خرگوش و شغال و حمار
وحشی و آهو باوی شریکند اما ایل ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا
بیاید اما مها اگرچه در باب میم بیاید لیکن شمه از و درینجا بیان نماییم او شدید الشهوه
بمرتبه ایست که چون ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت
جوید از فرط شهوتی که دارد و نر او نیز سوار شود پس چون یکی سوار شد باید دیگری نوبتی
آب نیز آشام نماید و بجهند و در نشاط آیند شاخ او سمت پیه بخلاف شاخ باقی حیوانات
که مجوف بود بقره وحشیه اشبه حیوانات است به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است
بطن بقره خود و بچه کان خود را از ضرر سگ شکاری و غیره نگه دارد و گوشتش با جماع
حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز سر قرنش علاج فالج است و نفع عظیم کند هر که
شعبه از شاخ او با خود دارد از سباع از وی گریزان شوند اگر شاخ و پوست و سم او را
بخور کنند همه حیات و عقارب گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان ستون
کنند وجع دندان ساکن گردد اگر بخور سم او در خانه موش و جعل و سایر هوام بگریزاند

ایل

اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربع است و آشامیدن او در میان
چیزی از اشربه زیاد کننده قوه باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی چون خون آید
دفع رعاف کند طلا کردن شاخ او مخلوط با سرکه باشد بشرط مقابله ماه
و آفتاب دافع برص است تناول مثقال ازو موجب غلبه بر خصم است باید در
میم بیابد انشاء الله تعالی **بقرة الماء** گاو عنبر است و سر از بحر بر دارد و چرا کند الله اعلم
بصحة هذا النقل چه اکثر برانند که عنبر از قعر دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح باشد
سرگین او مقوی دماغ و حواس دل بود **بقرهٔ بنی اسرائیل** او را ام قیس و ام عوف
نامند و او گاو ماده کوچکیست که کوچک شاخ است و در ریگ است چون اراده
برخواستن کرده در مکان خود دقیقه اندازد یعنی نشستن اگر بدست تو آید پشت او را بشکافند
و سیاه در روزن و اکتحال نمای بچشم کسی که در چشم او سفیدی باشد بیاض علیحده برد
و اگر این حیوان خود را بر موضعی که موی ندارد بسته باشد بدید موی بر آید و ممکن است
که شبیه آن گاو باشد همین شیش در وقت برخواستن بیفکند **تعبیر** دیدن گاو
سفید و سیاه در خواب دلیل سال است اگر فربه باشد سال ارزانی و فراخی بود
و اگر لاغر سال گرانی و قحط گاو نر بود دلیل مسرت و خوشحالی و بقعه تنگ دلیل

سختی است در اول سال و نیز ابلقی در سر بین دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف

بقره مصیبت خواهر یا دختر و اگر بقره بدیگری بدو شد با زن غیر خیانت کند و

هر قسم حالتی که بیند با بقره خود دلیل کم خیر بزوجه یا دختر او راجع شود که شیدن او

مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان مشهور که بی ادب باشند و خراش

دلیل بیماریست و اگر گاو بروده دوا و را ها کنند آن شخص در آن سال بمیرد و دیدن

او در خواب از برای اهل زراعت دلیل خیر و برکت است نسبت داده او را بکشش چنانکه

خیل راه دریا بت جا بباید نسبت داده اند اگر بیند که بقره داخل خانه او شد و شاخ نو

او را زیان در مال بهم رسد نصاری گویند که اکل لحمش دلیل رفتن اوست نزد حاکم

و به او مال است از برای کسی که او را ابر داله برنیا او ایمن از خوفست اگر زن حامله

داله بشارت دلیل فرزند نرست نیز بزبان او لبانست در معیشت است اکل مطبوخ

و برنیا او روزی و لکرزایا گویند که عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم

که گویا بر تلی استم و گاوی فریاد میکرد و بر سر و قت گفتم گفت اگر خواب خوش راست

میدانی در حوالی تو جنگ شود و کشتها افتد گفت چنین شد روز جمل اگر بیند

که بقره شیر گوساله خود خورد زن یا بر دختر خود قیادت کند اگر بیند که زن آفاقی

دموله

میدوشند زن آقار انخواهد **بقه و بعوضه** پشه و بزرگ کوره مجک نامند بعوضه انکه
پردار و بقه انکه سرخ و بدبو بپرندامد آنرا بلح کویند اکل هرده از جهة قذارت اجزای میت
در عجایب المخلوقات آورده اکر خانه را بقلنقد و شونیز بخور کنند هیچ پشه و بق داخل
آنخانه نشود اکر بنشاره صنوبر بخور کنند پشه و بق کریزان شود و نیز اکر بعلقه او را
زلو نامند یا بعاج یا پوست چلیمش یا شاخ سرو بخور کنند پشه کریزان شود و اکر برگ
حرمل را در سرکه نقوع کرده در خانه بپاشند پشه و بق کریزان شود و نیز اکر سداب
در سرکه نقوع کرده بر خانه پاشند پشها کریزان شوند اکر کندر و کبریت و حرفا
وسیعه باب بر شاخ قتب طلا کنند و آن شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود کذارد بو
پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است یکنوع او شبیه کنه است لیکن پایهای او
خفیف است و رطوبتش ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجسی کویند جوهری
کفته او لغیست در قرقس و پشه در خلقه شبیه بفیل است چه خرطوم دارد
و تفا و پایه هست آنست که فیل را چهار دست و پا است و پشه را شش پا و چهار پر
خرطوم فیل مصمت است و از پشه مجوف او هرگاه بر عضوی از اعضای آدمی
رسد همیشه بخرطوم خود قصد میکند و سوراخ کند جسد و مسامات را تا بیرون آید

از وحرص او بمرتبه ایست که خون را میمکد تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود

از طیران و این سبب موت اوست و از عجایب کار او آنست که بکشند شیر و غیر او را

از حیوانات سبع پس در صحرا بیفکند مرده او را هر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر رسد

پشه بر گوش رود یا کار مشکلی پیش آید دو رکعت نماز بقصد آن مطلب کند او بعد از آن

سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار او

ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده بودم و خود دیدم که حضرت سید کاینات

علیه و آله افضل الصلواة که قدم حضرت امام حسن یا امام حسین علیهم السلام برروی

قدم مبارک خود داشت پس آنحضرت در آن وقت این دعا بر و خواند که حُزُقَّةٌ

حُزُقَّةٌ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ پس آنحضرت دهن مبارک او را ببوسید کعب بن زید

دوست دار او را هر کس او را دوست میدارم بدانکه حزقه یعنی ضعیف نزدیک خطوه

و ترق یعنی بالا رو و چشم پشه کنایه از کوچکی چشم اوست خبر مبتداء محذوف است

تقدیرش هذا عَيْنُ بَقَّةٍ بعض از اهل مغرب بجهة افسون پشه و غیر که تنه می نویسند

در ارکان خانه که از او سوای در خانه فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ عطشیش عطشیش عطشیش

من دا

مُتْ اَيُّهَا الْبَقُّ وَاِلَّا يَغْضَبُ اللهُ عَلَيْكَ كَمَا غَضَبَ عَلَى رَاجِلِ الْقَاضِي

وَوَكِيلِهِ تلخ و پشه گریزان شود دیگر از جمله خواص تلخ آنکه هر گاه او را سائیده
در سوراخ ذکر ریزند عسر البول را بر طرف کند **تعبیر** دیدن پشه در خواب
دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر هم و غم که مانع خواب بود **بنات الروم**
ماهیان چند اند در بحر روم شبیه بزنان مودار رنگهای گندم گون و پستانهای
بزرگ و فروج عظیم دارند ایشان را کلامی باشد که کسی نفهمد خنده و قهقهه کنند
و باشد که بعضی از مردم ایشان را بگیرند و مباشرت نمایند پس خلاص گشته بدریا گریزند
گویند هر وقت بعضی از صیادان نزد رویانی صاحب بحر ماهی بصورت زنی آوردند
ایشان را قسم میداد که رهاش کنید که با او دخول نکنید و ذکر آدم آبی در [illegible]
الما گذشت **ببر** بفتح بای اول و کسر بای دوم پلنگ و ببر را بترکی بولبارس خوانند
گوشتش حرام و او بر شیر میدهد و دشمن وی بود و او را ببرید و فرانتی نامند
ماده او از باد بار گیرد و لهذا چون باد وزنده بود و کسی قدرت بر صید او ندا
ب باشد که بدرزند یا باب بگیرند و در قفس آئینه کنند و با کودکان مونس سازند
تا رام شود و بیرون آرند اگر بدرخت کافور لیسی گیرد و نزد آن درخت باشد

و مفارقت نکند و کسی قادر نباشد که از آن درخت چیزی از کافور فرا گیرد لیکن در بعضی
اوقات معلومه حاصل میشود و آن وقت را میدانند پس در وقت معین گوزن زیر آن درخت
آیند و کافور فرا گیرند از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را در سرسام و برسام طلا کنند
بشرطی که ممزوج با آب نمایند نفع عظیم کند و اگر زن بر دانه هرگز بار نگیرد و اگر
آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اگر قاب پای او را بر بندد دست بند حامل وی
هیچ تعب نکشد اگر چه بیست فرسنگ راه رود هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد
بازل شتر را گویند که دندان او شکافته شده باشد و این در سال هشتم بود باقِعَه
ابی عمر گویند که او مرغ ترسناک و حذر کننده است هر گاه آب بیاشامد بر راست
و چپ خود نظر اندازد بنات الوردان در باب ب او بیاید بَهرمان نوعی از عصفور
یعنی گنجشک در عین بیاید بَهِیمَه چهار پای بَقْبَغ بز آهوی نر فربه در ظبی در باب
ظا بیاید بَلْبَشُون بوتیمار مرغ دراز گردنست در باب میم در ملک الحزین بیاید
بکر شتر جوان بَنْبَب بر وزن فیعل ماهی بزرگ بَنَجَع مرغ بزرگ حوصله
در باب حا در ذکر حواصل بیاید بَطْیَن انواع از ماهیان که با زهره آنها چیزی
نویسند که از تاریکی پنهان خوانده شود که در روز بَتَخْ مرغابیست در طیر الماء

بیاید

باید **بَدَنَه** انچه خون آلود کنند از گاو و شتر جهة قربانی **بَذَج** بذال معجمه و جیم
بچهٔ میش **بَجْزَمْ** به باء و جیم بچهٔ گاو وحشی **بَرْغَزْ** ماده گاو وحشی **بَرَغَشْ** بشین
معجمه نوعی از کبک ذکر همهٔ اینها هر یک در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی **بَطْ** مرغابی بزرگ را
اُردک گویند ذکر او در اوز گذشت فرق میان این هر دو آنست که آنچه از مرغابی
نمیرد آنرا هنگام محرم او را بکشد کفاره بدهد او آنرا اوز گویند حرام داخل صید نیست
و آنچه بمیرد صید او بر محرم حرامست آنرا بط نامند **بَعَیر** شتر اسم جنس است ذکر او
در ابل گذشته در جمل بیاید **بُغاث** بجر کاف تا آمده مرغیست اصغر از رخمه
و رخمه مرغیست شبیه کرکس و بغاث اخبث طیورست گوشتش حرام سایر احکام
او در رخمه بیاید ان شاء الله تعالی **فصل دوم در باء مکسور بِرْزَوْن** اسبی که پدر و مادرش
اعجمی باشد و کنیتش ابو الاخطل بود جهة آنکه گوش او سست بود بخلاف اسب عربی که گوش
او بود صاحب منطق الطیر گوید که برزون میگوید بار خدایا قوت و زیر و زبر میخواهم
گوشت وی مکروه از جملهٔ خواص او آنکه هر زنی که خون وی بیاشامد هرگز بار نگیرد
بخور سرگین او بچه دان و بچه بیرون آرد و بخاصیت اگر او را خشک نموده سعوط آرند
قطع رعاف کند اگر بر جراحات پاشند خون را باز دارد **تعبیر** دیدن او در خواب

دلیل خصومت وبعضی گویند دلیل سیر یا مرد اعجمی بود و برازین رجال اعاجم باشند

وبعضی بران تعبیر نموده اند و اگر بیند که بر زوی او را دو نوبر زد زنش مطلقه شود

و اگر بیند که ضایع شد زنش فجور کند برقش و برکش مرغیست مثل عصفور که اهل

حجاز شهر سور نامند در باب شین بیاید بیاح بیای محقفه گاهی مشدد خوانند

نوعی از ماهی در باب حا در ذکر حوت بیاید فصل سیم در باء مضمومه برغوث

کیک و برغوث کبره نامند اکلش حرام و قتلش بر محل و محرم مباح و در حدیث آمده

که مرد کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی شنیده فرمود که دشنام مدهید

که او بیدار کننده است بجهة نماز صبح از ابی ذر غفاری منقول است که پیغمبر خدا

فرمود که هرگاه کیک ترا برنجاند قدحی آب فرا گیر و بر وی هفت مرتبه آیه و ما

لنا ان لا نتوکل علی الله بخوان پس بگو ان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم

واذاکم عنا پس آب را در اطراف خود بپاش که از غاغه خواهی

خواهید حنین بن اسحق گفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت

و زرا وند در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان شوند و بمیرند و نیز اگر در خانه

کوی بکنند و برگ دفلی در و اندازند مجموع آنها در آن گو جمع شوند پس خاک

در ورنیزند که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز را در خانه
بپاشند قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسپ عتیق یا پوست نارنج
بخور کنند هرگز براغیث بر آن خانه عود نکنند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش
عربی باشند بر خلاف برزون بدانکه اگر کیک بگوش راست کسی رود خصیه چپ او را
بجنبد کیک بیرون جهد و اگر بر گوش چپ رود خصیه راست را بجنبد **تعبیر** دیدن براغیث
در خواب دشمنان ضعیف‌اند که طعنه زندگان باشند و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده‌اند
اما جاسب گوید که کسی در خواب بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **بُراق**
اسپی که حضرت مقدس نبوی شب معراج سوار شده و اشتقاق آن از برق است جهه سرعت او
و او اسپ سفیدیست از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر گام بر جائی نهد که نظرش واقع شود
ولهذا یکقدم بر زمین و یکقدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان در هفت قدم طی کند
بلبل معروفست گویند که سلیمان علیه السلام روزی بر بلبلی گذشت که بالای درختی
صدا میکرد و سر و دم میجنبانید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید که این
بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم آنحضرت فرمود که میگوید امروز نیم خرما
خورده‌ام و خاک بر سر دنیا کرده‌ام زمخشری در تفسیر این آورده و کاین من

دابّةٍ لا تَحمِلُ رِزقَها بعضی گویند مرکو بلبل است و قوت احتقار میکند ذکر او
در باب عین در عندلیب گذشت **بوم** جغد و کنگر و بترکی بایقوش نامند کنیت ماده
او ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل نامند جهة آنکه شب تا صبح
نخوابد و باشیانهٔ مرغان رود و افراخ و بیضهٔ آنها را بیرون آورد و بخورد
و در شب هیچ مرغی تاب و توانایی او ندارد اما اگر در روز طیور او را ببینند
مبادرت بر قتل او نمایند و او را بکشند و پرهای او را بکنند و از جهة عداوت میان او
و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر او جمعیت نمایند
و در زبان ترکان بزرگ او را سارو قوش و کوچک وی را بایقوش نامند
و از اکاذیب عرب است که چون انسان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او
مفارقت کند بصورت بوم بر قبر او نوحه کند از جهة مفارقت جسم و تنهایی او
جاحظ گوید که بومه در روز نمیرد بگمان آنکه از حسن و جمال او بد چشم زخم بدو
خورد بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است از جملهٔ خواص او آنکه هرگاه او سا
ذبح کنند یک چشم او مفتوح و دیگری مغموم ماند اگر چشمی که بسته ماند در زیر نگین
خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد مادامی که در دست وی باشد و اگر چشمی که پوشیده شده

دارند

در زیر بالین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری گفته که اگر عین مفتوحه
با مضمومه مشتبه شود هر چه را در آب اندازد و آنکه بر روی آب آید چشم بیدار سهره بود و آنکه در
زیر آب بماند منومه هرمس گفته که اگر دل بومه بالا گیرد و در دست چپ زن
خوابیده گذارد هر چه در آن روز کرده باشد بگوید اکتحال زهره او دفع ظلمت بصر نماید
و دل بومه بزرگ را همگاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از دزد و سایر هوام
محفوظ ماند و لهذا هیچ کس نترسد اکتحال از پیه گداخته او ظلمت شب را در نظر او روشن
گرداند در شب چیزها را ببیند چنانچه در روز و او دو بیضه نهد یکی تام الخلقه و دیگری ناقص الخلقه
هر گاه او را تشخیص نمودی در میان ایشان پری از پرهای وی گذارد تام الخلقه بخاصه
آن پر را به جانب خود کشد باقی خواص در نامه بباید **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دزد مکار یا ملک ستمکار مهیب بوده از و بر رعایا هیبت واقع شود
و در عقب او رفع خوف شود و گاه او را بمرد احمق تشبیه کنند والله اعلم **بوقر**
بعضی گفته اند که او مرغ سفید است که هر سال جمعی از آن جنس در وقت معین بکوهی
که او را اجل الطیر نامند آیند و آن کوه قریب بنیل مصر است بقرب انتهای بلده
ماریه والده ناجده ابراهیم ابن نبینا صلوات الله علیه و آله است پس این طیور

بجبل مذکور آیند و خود را ازان کوه آویزند و دران کوه روزنه ایست که هر یک
ازان مرغان آیند و سر خود دران روزنه کنند و بعد ازان سر خود ازان
روزنه بیرون آورند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند
و بجای خود آیند و بروند تا آنکه یکی ازان طیور که سر خود بدان روزنه کنند
و چیزی ازان روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته بماند و چندان اضطراب و فریاد
نماید تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از مدتی بیفتد و چون ازان روزنه چیزی
بدین مرغ بچسبد طیور دیگر فی الحال برگردند و هیچیک ازانها در آن مکان دیده نشود
تا سال آینده ابو بکر موصلی گفته که از اغنیاء اهل این بلاد شنیدم که چون سال ارزانی شود
هر مرغ بدان روزنه بچسبد و اگر متوسط یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بر روزنه
نبود نچسبد والله اعلم **بُرکه** نوعی از مرغابی در طیر الماء بیاید **بُراء** مرغیست
که سمول گویند در باب سین بیاید **بُختی** شتر بزرگ خراسانی که کوهانی **برقان**
ملخ متلون برنگها در باب جیم در جراد بیاید **بلّوص** بتشدید لام مرغیست **بُهار**
ماهی سفید بزرگ خوشبوی که بوزن سیصد رطل باشد **بُهْنَه** گاو کوهی در بقره
وحشیه گذشت **اَبُو بَرِیص** که او را سام ابرص و بفارسی چلپاسه و بترکی [illegible]

نامنز

نامند در باب سین بیاید **باب سیم از کتاب خواص الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل**
اول در تای مفتوحه تنین مار بزرگ و بترکی بیوک ایلان و بعضی گویند که او نوعی
از ماهیست و اشد از کوه سیح است در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تیزی
مثل نیزه باشد و در طول مثل درخت خرمای چشمهای سرخ دارد و چون برق
درخشان دهن وی کشاده و جوف وی فراخ هر گاه بحرکت در آید دریا بتموج آید
دواب بری هر چه بیند بخورد و چون فساد بسیار کند ملک او را بدریا اندازد و پس در آب
بحر نیز چنان کند که با جانوران بحر چون بد کنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی فرستد
تا او را ببرد و بقوم یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که از ذنب
دیگر طول او دو فرسخ بود لون او مثل لون پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته
سرش مثل سر آدمی مانند تل بزرگ و گوشش در نهایت درازی و چشم در غایت
تدویر بالفعل غیر ماکول اللحمست یعنی گمان بعد آن اکل او مورث شجاعت است
هر گاه خون او را بر قضیب طلا نمایند و با زن مباشرت کنند لذت عظیم یابند **تعبیر**
دیدن او در خواب دیدن پادشاه است اگر اژدها را دو سر یا سه سر بیند بسلطنت بزرگ
یابد اما اگر بیمار اژدها بیند دلیل موت اوست اژدهای معتبره آنست که زنی در خواب

دیده اژدهایی ازو متولد شد فرزند زایی کیری ازو متولد شد چراه اژدها
خود را میکشد در وقت راه رفتن **تَمَّ** مرغیست مانند بط دراز منقار کوتش
درازتر از بط بود اکلش حلالست **تَنَوَّطٌ** دارکوب بفتح و ضم واو مهمله جایز است
نوعی از گنجشک اصمعی گفته بان اسم بدین جهت مسمی شده در درختی آشیان کند و جوجه
بر آن خود را از سر آویزد و همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف
آسمان بر سرش فرود آید اکلش حلالست اگر با کاسه او را ذبح کنند و از خون او بکسی
دهنده در مستی عرب نماید تا اید ترک کند اگر زهره او را با شکر جوشانیده بکودکی دهند
که بدخلق باشد خلق نیکو بهم رساند و اگر استخوان او را بر کودک آویزند وقتی که قمر النور زاید
باشد آن کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب القلوب نماید اگر چه کریه المنظر باشد
تَیْسٌ بز نر اهلی و وحشی دراز ریش ترکان او را سَیْس خوانند جمیع بدنش
مثل زیر بغلش مُنتن است اگر ریش او را بر صاحب تب ربع بندند یا بر سر صاحب
صداع آویزند بهره صحت یابند اگر سپرز او را صاحب طحال بر دست گیرد یا در خانه
او باشد بیاویزند چون سپرز خشک شود آن شخص شفا یابد اگر جگر او را بدیگ وقتی
که گشته باشند از آب و چکانند در گوشی که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او

سایده بپاشانند تهییج باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود مثل او شکر داخل
کنند و در حمام بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک بسیار
گریه کند گذارند ساکت شود **تُوَرُّم** مرغیست بشکل کبوتر او را طیر التمساح گویند
و در بال او دو خار هست که سلاح اوست پس هرگاه نهنگ ماهی و مار بسیار خورد
و گوشت آنها در بیخ دندان وی ماند و او را رنج داد حق سبحانه و تعالی مرغ مزبور را فرستد
تا در دهن نهنگ در آید و یک خار بر فک اعلای وی دیگر بر فک اسفل گذارد
تا دهان او باز ماند و آنچه از گوشت حیوانات در بیخ دندان وی مانده باشد بخورد
و او بروزی خود رسد و نهنگ راحت یابد پس هر دو خار را از فک اعلا و اسفل وی
بیرون آورد و ببرد و از جمله خواص او آنکه اگر یکی از دو خار مزبور را در موضعی
که زن بول کرده فرو برند همیشه آن شخص بیمار باشد مگر آنکه او را از آن موضع در آرند
یا بپوسد و اگر دل او را بر کسی آویزند که دلش درد کند باذن الله تعالی شفا یابد **تألب**
بز کوهی را گویند و وعل هست در باب واو بیاید **تبیع** گوساله **تملیة** جانوریست بقدر گربه
و در هیچ جا زیبا باشد **تتخل** نوعی از سباع است مانند سگ کوچک شبیه یوز است
شکار نمودن با او در نهایت ملاحت بود اگر صید او کلنگ هست و غیر گوشت

چیزی نخورد و ماکول اللحم نیست **تَوْلَب** خرکره او را جحش گویند در حاشیه **تُفَه** او را
عناق الارض نامند در عین بیاید **فصل دوم در تاء مکسوره** **تِدْرِج** بروزن جرج
مرغیست مثل دراج در باغها و بیشتر تنها تنها میباشد و وقتی که هوا صاف باشد و باد
شمال وزد باصوات طیبه بنغمات متنوعه می سراید و فربه میشود اما وقتی که هوا
تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز وی کسی نشنود و در خاک نرم خانه سازد
و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش افضل لحوم طیور است اکل او قوت باه زیاده کند
و فهم بیفزاید گویند طیری ملیح است در زمین خراسان و فارس باشد اکلش حلال است اگر زهره
او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا یابد و اگر
گوشت او را بریان کرده سه روز متواتر ناشتا دل تنگ دهند بشرطی که گرم باشد همین خاصیت دهد
تِمساح نهنگ و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از عجب حیوانات است
چه دهن فراخ دارد و شصت دندان در فک اعلا و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان او
دندان کوچکیست مربع در وقتی که دهن برهم نهد دندانها بعضی در میان بعضی درآید
او را چهار پای و دم طویل و زبان دراز دارد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت بود
که آهن در او کار نکند و این حیوان نمیباشد مگر در نیل مصر و زعم جمعی آنکه در دریای سند

نیز پیدا شود و او بسیار صاحب قوت است و در میان آب او را نمیتوان کشت مگر از زیر بغلش
بسیار بزرگ جثه بود طول او ده ذرع یا بیشتر است بدرستی چون خواهد با ماده
خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون
فارغ شود دیگر نتواند که بکوتاهی دست و پا بقدرت برگشتن ندارد و پشتش خشک شود
اگر بر این حال ماند همیشه چنین خواهد ماند تا بر کنار دریا بیضه کند و آنچه در دریا افتد او
نهنگ شود و آنچه در بر بماند سقنقور شود و از عجایب امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هرگاه
جوف وی پر شود بجانب بر آید و دهن گشاید مرغی او را انقاط گویند بیاید و آنچه
در دهن اوست بخورد غذای او باشد و نهنگ راحت یابد و شبیه خبری او گذشت
او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته او را هشتاد دندان است چهل در فک اعلا
و چهل در فک اسفل و همیشه اعلا متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع بحر است چهار ماه
در زیر آب پنهان بود و مدت زمستان از آنجمله بود و سگ دریا دشمن اوست پس چون
نهنگ بخوابد دهن خود بگشاید سگ بحری خود را بگل آلود و خشک بیازد و بیجز
در دهن او در می آید روده های او را میخورد بعد از آنکه او را کشت جوف او

شکافته بیرون می آید و راسو نیز با او این کار کند غیر ما کول اللحم است اگر چشم راست
او را بر چشم راست صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چپ صحت یابد اگر پیه او را در
گوش گذارند دلو را ساکن کند و اگر کُر بر نقطیر او در گوش مداومت کند
کری را نفع بخشد و اگر با موم تخمیر نموده در چراغ فتیله کند در هر نهر که برافروزند
بزغهای وی همه بمیرند اکتحال زهرهٔ او مزیل بیاض عارض در چشم است و اگر خرزی
از دندان او را مردی در جانب راست خود دارد محبت مجامعش زیاده شود دندان
اوّل جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره بندند لرزوی ساکن گردد جگر او سوده
اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی قوچ بندند
بر همه قوچها غالب آید و همه سو بگریزند اگر سرگین سوده در شکم او بیابند اکتحال
نماید بیاض چشم را ببرد بوی او چون بوی مشک بود تعبیر دیدن نهنگ در خواب
دلیل دشمن مسلط شده است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند دلیل دزد
صاحب مکر و فریب است تِغْلِق بر وزن زبرج مرغ آبی را گویند فصل سیم در تاء
مضمومه تُبُشِّر بضم تا و تشدید شین مرغیست که او را صفاریه گویند در صاد بباید
تُنْفُل بر وزن قنفذ بچه روباه را گویند از اوّل ولادت تا ده روز تُحُس

روزن

بروزن مُرُدّ دلفین است در دال بیاید باب چهارم از کتاب خواص الحیوان

مشتمل بر فصل فصل اول در ثاء مفتوحه ثَوْر گاو نر و بزرگ او کنیت او

ابو العجل از خواص او آنکه هر گاه بر ماده جهد و بعد از نزول بول کند هر که از آن گل

بردارد و بر خود طلا کند قوت باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده بسایند

و با سرکه و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی پاشند که بر فراش بول کند نفع دهد

و اگر او را نگهداشته خصیه وی به بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد

اگر بینی او را بروغن گل چرب کنند صرع شود اگر بول او را بر آهن نویسند اثر کند

تا آنکه خواهد شود و سایر خواص او در باب با در ذکر بقر گذشت تعبیر دیدن او در

خواب دلیل مرد بزرگ شدید البأس کثیر النفع است و معین بر امور و باشد

که دلالت کند بر جوان نیکو دیدن او دلیل زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کار

صعب بود خصوصاً بجهة ارباب زراعت و گاه رؤیت او دلیل بلاهت و غفلت بود

و گاو ابلق دلیل مسرت و فرح است و گاو سیاه دلیل شفای بیمار و باشد که دلیل

جنون بود ثَوْل زنبور نر عسل و بعضی جماعه نحل را گویند در باب نون بیاید

ثَیْتَل بز نر مسن بعضی گاو ماده را گویند که محرم صید او کند ثَنِی هر حیوان اسم شکافته

صاحب ناخن و دندان پیش انداخته باشد و این در سیم شکافته و در سال سیم بود
و در سیم بسته در سال ششم **ثاغیه** گوسفند ماده در نفجه در باب نون بیاید **ثُفا**
گربه بری قریب بجثه روباه لیکن بشکل گربه بود **ثَبَج** بچه عقاب در عین بیاید و عقاب را
آنکه سیاه گویند **ثقلان** جن و انس جهت شرافت این دو صنف بر سایر مخلوقات ثقلان
نامند چه هر شریف ثقیل میباشد و گویند جهت آنکه زمین بسبب ایشان ثقیل گشته اند قال النبی
صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلان کتاب الله و عترتی اهل بیتی
الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی یعنی دو چیز سنگین در میان شما گذاشتم
کتاب خدای و عترت من که اهل بیت من اند اگر باین هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید
ثَعَب نوعی از برق در ضغوع در باب ضاد بیاید ثاء مکسور نیامده **فصل دوم در ثاء**
مضمومه **ثُعبان** اژدها یعنی مار بزرگ و این در غیر مصر باشد چه در آنجا خدای تعالی
عصای موسی را اژدها کرد دیدی و اکثر خواص مار در باب الف گذشت و نیز در جیم در باب
حا بیاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل حال مردی درویش بی چیز خاک نشین بود
با این حال مردی شریر با همه کس جنگ و خیانت میکرد تا آنکه جمله خویشان نزد پدر وی
بشکایت آمدند و پدر از وی رنجید از نزد خود براند و قسم یاد نمود که هیچ وقت نزد خود

راه نمیدهد پس عبد الله از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ

مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد که مانند دره در دامنه

نزدیک رفت بتمنای آنکه مارا او را بکشد و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن

شکاف درآمد اژدهای بزرگی بنظر وی آمد که چشم او چون دو چراغ برافروخته می‌شد

پس اژدها بروی حمله کرد عبد الله پیش رفت اژدها بگردش درآمد حیله نمود عبد الله

قدم پیشتر گذاشت اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در وی تامل نمود دریافت

که مصنوعه استادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته و چشم او بر دو یاقوت و از دهانه

در هم شکست و در عقب آن خانه دید در وی درآمد در آن خانه تختهای طویل که در طول

مثل آن ندیده بود بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره تاریخ وفات

او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بوده اند آخر ایشان حارث بن مضاض

صاحب غربت طویله بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دیده که دست کسی

بدانها نرسیده بود و از طول زمان مثل گرد گردیده و در لوح موعظه چند ثبت نموده بودند

هشام کلبی گفته لوحی از سنگ رخام بوده بر وی سطری چند بعربی مرقوم بود معنی آنها

بفارسی اینست منم نفیله بن عبد المدان بن خشرم بن عبد یالیل بن جرهم بن قحطان بن

نبی الله هود علیه السلام چه بیش نیست بدان حضرت میرسم و پانصد سال زنده بودم و قطع
مسافت تمام روی زمین نمودم در طلب شرف و بزرگی و پادشاهی هر چند علاج
نمودم هیچ چیز مرا از مرگ خلاص ننمود تا آنکه الحال نگاه کردم تلی از زر و یاقوت احمر
و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی از او برداشته در غار را آنکه استوار نمود
و نشانه کرده تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال برداشته نزد پدر رسانید اقوام
آورده و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهمانیها بجای آورد و با حوال عشایر نیز رسید
و همیشه از اموال مذکور در راه خدای تعالی صرف نمود بتعمیر قناطر و مساجد و نفقه درویشان
و حق مستحقان میرسانید و درستان مهمانی و با سایر خلق انواع احسان بجای می آورد
تا روزی بعقبی نهاد **ثعلب** روباه و ترکی توکلی گویند و او خایف ترین حیوانات است
و گریزنده و ترسنده و پر مکر و پر حیله است از خباثت و مکاریها دارد و با سباع کبار
میگردد و از جمله حیل او در طلب روزی آنست که خود را بمردن می اندازد و شکم خود
پر باد میکند و پایها بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر کرا نظر بروی افتد گمان
برد که مرده است در این حال اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید کند و بانگ سگان شکاری
نیز اگر حیله بکار برد در مثل گویند روباه را گفتند بچه جهت است که در میدان تو نیامد بر بانگ سگ است

گفت

کفت بچه لاکه من بچه بنفس خود حرم واو بچه دیگری و از نشان او آنست که او حیوانیست
که سرگین او سلاح اوست از دشمن او حیوانات گریزان شوند چه بد بوتر از سرگین
جاری است که در باب جا بیاید چه هر گاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه کبوتران را
بکشد و بگذارد و هر وقت که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد او را آماس
کرده بیند مدور و بدن خود بخارها محفوظ ساخته بر وی سرگین اندازد و بول کند تا خارپشت
از عفونت او ضبط کشته شکمش منشق و ظاهر گردد پس روباه بدو پوست شکم وی بدندان
باز کند و بخورد و اعجب از این آنکه هر گاه کیک بسیار در پوست او در آیند بعضی از موی خود
بدهن گیرد و بمیان آب در آید آهسته آهسته به آب بنشیند تا آنکه کیکها قاطبتا از وی جدا
شوند و بروی آب جا بند پس خود را از چنگ ایشان بکناره دلو از آب در آید و بگریزد
چون گرگ بطلب بچهای وی آید او برگهای پیاز کوهی که مشهور به پیاز عنصلیست در
در خانه خود نهد تا گرگ بوی وی شنود و بگریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که
از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که او را دو بال از پر بود چون کسی نزد
او رفتی بالهای خود بگستردی و هر گاه که راه شدی به پهلوی خود منضم ساختی و دیگری
گفته که در زمان ابی روباهها میپریده اند محمد بن ذکریا نقل کرده و چنین گمان برده اند

چه شیری و روباهی و گرگی بمصاحبت بصحرا بجهت صید سیر مینمودند تا حماری و آهویی و خرگوشی
صید نمودند شیر گرگ را گفت که صیدها را میانه ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت
روشن است که خر حصه تست و خرگوش حصه پدرم معاویه یعنی روباه و آهو از آن من
شیر را این قسمت موافق مزاج نیفتاد غضب بر وی مستولی شد سر گرگ بکند و در انداخت
پس روباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای گرگ چه جاهل بود و علم فرائض قسمت نیکو ندانست
روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر از آنست که بیان کنم خر چاشت تو و آهو را
عشا تناول کنید و خرگوش را میان هر دو بخورید شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده
بعلم فقه این قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی
در حلیة الاولیا آورده که شیر بیمار شد همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ
نزد شیر نمامی نموده روباه نیامد شیر گفت چون روباه حاضر شود بخاطر من رسان
پس چون روباه نزد شیر آمد او را عتاب نموده کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار گشته
بطلب چاره رفته بودم شیر پرسید که اطبا چه علاج تجویز نمودند گفت مهره ساق گرگ
پس شیر بچنگ خود ساق گرگ ببرید و روباه راه خود پیش گرفت و برفت بعد از آن
گرگ از پیش روباه میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ

هرگاه نزد ملوک نشینی ملاحظه نمای چه حرف از سر تو بیرون رود و پای از حد خود بیرون
ننهی تعجب در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت
میکند و میخورد و خارپشت صید مار مینماید و مار صید گنجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور
و زنبور صید نحله و او صید مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه اکل روباه
حرام میدانند از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در برج کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند
دندان او را اگر بر کودک بندند او را از بادی که عارض کودکان شود نجات دهد و در خواب
نترسد و خلقش نیکو شود زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد اکل گوشتش
دافع جذام و لقوه بود طلای به گداخته او بپای صاحب نقرس نافع بود و درد را
ساکن کند اگر خصیه او را بر کودک بندند دندان آن کودک با آسانی بر آید و در خواب نترسد
نشستن بر پوست او انفع اشیاست مر کسی را که رطوبت بر طبع آنها غالب است
خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگر چه کل و اگر آدمی نزد خود دارد
حیله هیچ محیلی بر او کار نکند شش او را اگر بریان و صلایه کرده اکل نمایند دفع نفخ نماید
و شفا دهد مرضی که گفته هر که کلبتین یعنی هر دو گرده او را بدست گیرد از سگ نترسد
و بد و فریاد نکند اگر گوشش او را بر خوکی که در کمون بر آید به بندند جمیع او

ساکن کند قضیب او را اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود زهره او را اگر بر طلا مالند

رنگ او مثل رنگ مس شود خصیه او را اگر بر ورمی که در زیر گوش رسیده باشد

طلا کنند نفع کند هر گاه یک مثقال از جگر او را با شراب مخلوط ساخته بنوشند در حال

سپرز را برطرف کند پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از شدت سرما ایمن گردد

اگر مغز سر او را با روغن او یکجا بهیئت درهمی مخلوط نموده بر سر طلا نمایند کچلی و ریختن موی را

نفع بخشد و موی را انکه دلالت هر کجا پوست او باشد کیکها جمع شوند اگر وزن درهمی از خصیه

خشک و صلایه نموده او بیاشامند قوت باه و نعوظ را زیاده کند اگر سرگین او را با گلاب مخلوط ساخته

در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند انعقاد از جماع خواهد نمود بل پیه او به گرگ بود

تعبیر اگر در خواب بیند که با روباه بازی میکند او را زنی دوست دارد و او آن زن را و بعضی

گویند که روباه مرد سحار مکار فریبنده بود اگر با او منازعه کند با قرض دار خود منازعه نماید

اگر بیند که گوشت او را میخورد او را ... بیند چون گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند

که روباه دشمنیست از جانب پادشاه یهود گویند دلیل دیدن او در خواب طبیب و منجم است

نصارا گویند اگر بیند که روباه را در خواب بکشت بزرگی از حمدی رسد یا آنکه قولش

قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند که با او جنگ میکند

با اهل خود

با اهل خود جنگ کند **ثُرمُلَه** روباه ماده **ثُعالَه** بر وزن نخاله و زباله و نفاله که
سه برادر بودند اسم روباه بود **باب پنجم در جیم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه**
جاموس جامیش فارسی معرّب است حیوانیست در کمال قوّت و شدّت و با این حال
خائف‌ترین مخلوقات است که اگر پشه او را بگزد بگریزد و خود را باب رساند و با غلظ
جسمش زیرکی او بمرتبه‌ایست که اگر راعی وی او را نامی کند او هر مرتبه سه کرت بآن
نام طلبد اجابت کند و بیاید و شیر از و ترسد و در طبع او کثرت میل است بوطن خود
و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون آن دایره
درآیند و بر محیط دایره جوامیس بخوابانند که سرهای ایشان بیرون دایره باشد لیکن این
دایره که آن جمع مانند حصار قلعه باشد از پاسبانان تا چون نر او شاخ بر نر دیگر زند
آنکه مغلوب شود در نیستان درآید تا وقتی که قوّت مقاومت بهم رساند بیرون آید
و بطلب خصم رود و شاخ زند تا غالب شود و اگر بمیان آب تا بینی فرو رود از جمله
خواص او آنکه اگر خانه را ببوی او بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت وی
مورث پیسی بود اگر پیه او را با نمک اندر آمیخته مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب
طلا کنند شفا یابند ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او کرمیست که هر که با خود دارد هرگز

ما دامکه با او باشد **تعثر** دیدن او در خواب دلیل مرد شجاع جلد است که نترسد احدی را
و متحمل آزار مردم شود اگر زنی در خواب بیند که او شاخ جاموس دارد او پادشاهی
شوهر کند و اگر شوهر دارد این خواب قوت کار شوهر بود **جاب** شتر و خر و هر حیوان
وحشی درشت را گویند **جارحه** آنچه شکار آموزد از سگ و غیره **جان** مار سفید است
و بعضی گویند مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی گفت کَاَنَّهَا جان الی
قوله و هی حیه تسعی ابن عباس گوید چون موسی عصا بیفکند اژدهای شد
دهن گشاده فک اسفل بر زیر قصر فرعون و فک اعلا بر زبر بام رسید و هیچ دیگر نبود
بقدر یک میل از زمین بلند شده بر دم خود بایستاد در روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان
دندان خود گرفت فرعون از فرط ترس بگریخت چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شده
با آنکه همیشه پنهان از مردم بقضای حاجت میرفت در آن روز پنجاه هزار کس مردند و
بعضی بعضی دیگر بکشتند **جدی** بزغاله نر و بترکی او غلاق گویند اکلش حلال گوشتش
اندک حارست با رطوبتی دارد و سریع الهضم است گوشت بزغاله سرخ و کبود بهتر است
اما مورث قولنج است مصلح او عسل است بسیار فربه وی خوب نیست زیرا که دیر الهضم است
گوشت هر نوع بز که باشد اکل او صاحب دل را نافع است اکل لحوم وی در زمستان بد بود

و در ابتدا

ودر تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است

جدی مذبوح موت اولاد است خوردن بریان او دلیل فرزند است اکل ذراع او نجات

از هلاک است خوردن از پهلوی چپ او هم و غم است اکل از نصف اعلا تا ناف دلیل زن

و دختر و نصف دیگر دلیل پسر باشد باقی در حروف خا بیاید **جراده** ملخ و بر یکی که

جمعش جراد است اکلش حلال و با نواع است بعضی بزرگ جثه و بعضی کوچک و بعضی سفید و بعضی سیاه

و سرخ و بعضی زرد و بری او چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند چون بال برارد

غوغا نامند و بعد آنچه نر است نو رنگ شود و آنچه ماده سیاه در رنگ خاک و جایهای

سخت آهن در و کار نکند بیضه نهد و او را شش پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب

و اطراف پایهاش بطریق منشار است و او حیوانیست تابع رئیس و سردار خود است چون

نحل بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیأت مجموعی فرود آیند و بجمعیت کوچ کنند لعاب او

سم نباتات بود بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمر گوید ملخی به نزد حضرت مقدس نبوی

بر زمین افتاده بر بال او نوشته بود که نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة

وتسعون بیضة ولو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا بما فیها یعنی ما لشکر

خداوند اکبریم ما را نود و نه بیضه باشد اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم با

آنحضرت فرمود اللّهمّ اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد
بیضها وسُدّ افواهها عن مزارع المسلمین ومعایشهم انک سمیع الدعاء
پس جبرئیل علیه السلام نزول نمود فرمود بتحقیق که دعای تو بحیز اجابت مقرون گشت
پس خواندن این دعا بجهة دفع ملخ بستان مجرب است طبرانی از امام حسن علیه السلام نقل نموده
که آنحضرت فرموده که من وبرادرم محمد بن حنفیه وبنی اعمام خود عبد الله وقثم وفضل اولاد
عباس بر مائده طعام نشسته بودیم که ملخی بر مائده افتاد عبد الله عباس پرسید که بر بال وی چه نوشته است
گفتم از پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدم که از جناب مقدس نبوی سؤال کردم
آنحضرت فرمود که بر بال وی مکتوبست که انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها
اذا شئت بعثتها رزقا لقوم واذا شئتها بعثتها بلاءً یعنی منم خداوندی
که نیست معبود بغیر من ومن پروردگار ملخ وروزی دهنده ویم هر وقت خواهم بجهة
قومی روزی سازم واگر خواهم بجهة قومی بلا فرستم پس عبد الله بن عباس گفت این علم مخزون
وسر مکنون است از فواید عجیبه آنکه چون عموریه را وفات نزدیک رسید صداعی عارض شد
که قدرت سواری نداشت اهل عموریه گفتند که امیر شما را چه میشود که سوار نشد گفتند او را
درد سر عارض شد ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد

ادعیه صداع

بی کلاه

پس کلاه را شکافتند چیزی نیافتند آستر او را شکافتند کاغذی یافتند که این آیات بر

مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان

حم عسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل

ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار

وهو السمیع العلیم سلیمان گفت این شما را از کجا بود و حال آنکه این آیات بر

پیغمبر ما نازل شد ایشان گفتند آباء ما این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما

بر سنگی منقوش دیدند و نوشته جاحظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة دفع صداع

این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده

زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء

لجعله ساکنا کهیعص حمعسق کم لله من نعمة علی عبد شاکر وغیر شاکر

وکم من نعمة الله فی کل قلب خاشع وغیر خاشع وکم من نعمة الله فی کل

عرق ساکن وغیر ساکن اذهب ایها الصداع بعزة الله وبنور

وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین

و آله و عترته الطاهرین نویسند و بر سر گذارند از جملهٔ خواص او آنکه اگر ملخ بریان را
بجهة عسر البول بخور کنند نافع آید شیخ ابو علی سینا گفته که اگر چه اند ملخ را سر و پا جدا کنند
و ابدان آنها را با قلیلی از مویز خشک و مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم
یابد و اگر ملخ دراز گردن بر صاحب ربع بندند تب وی زایل شود اگر سفیدهٔ او را بر کلف طلا
نمایند نافع آید و کلف را زایل کند اما ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن
از جانب صدر خرفی بغیر شبیه لسفال است و نصف موخر خوف نیست و در هر جانب ده دست
دراز دارد و شبیه بعنکبوتست الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر است و بعضی از وی بقدر
زنان گرده بود و بعضی کوچکتر و هر یک را دو شاخ باریک سرخ و چشمهایش برجسته گویا از
سر ایشان آویخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع
این نوع گرم و خشک است بهترین آنچه از وی خورند آنست که در فرن بریان کنند با لخاصیه
دافع جذام بود **تعبیر** دیدن ملخ در خواب غراب بود دیدن بچهٔ او دلیل مرد نا بد خلقی
اکل او خیر و نعمتست اگر بیند که آنها را در سبوی کند بدینار و درهم رسد اگر بیند که ملخ
طلا بر او بارید از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید زیرا که طلا ذهب است
که رفته چون بیاید باز بیاید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی برداشتم و در سبوی

کردم

کذاشتم کفت زر برزن خود سپری یا و چنین بود جمل شتر نر و بر پای اکر که دوه کویند

صاحب حیوة الحیوان کوید که بخط بعضی علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن

در میان جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عاین کفت که کدام شتر را میخواهید از

کوشت وی شما را اطعمه دهم ایشان اشارت بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود عاین بجانب

آن شتر نظر انداخت در ساعت نظر وی اثر کرد شتر بیمار شد بر زمین افتاد صاحب شتر

مرد دانشمند بود کفت حمد خدای بجای آرید و بکویید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان

آن جماعت همه این کلمه بکفتند مکر عاین که نکفت صاحب شتر کفت بسم الله عظیم الشان

شدید البرهان ماشاء الله کان حبس حابس من حجر یابس و شهاب قابس

اللهم انی رددت عین عاین علیه و فی احب الناس الیه و فی کبده و کلیتیه

لحم رقیق و عظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من فطور

ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس شتر

برخواست و بایستاد کویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم عاین درآمد و حدقه اش ترکید

محمد بن سعید بصری کوید که در بعضی راههای بصره میرفتیم اعرابی دیدم که شتری را

پیش کرفته می آید ناکاه شتر بیفتاد و بمرد بار و حطب بر زمین ماند پس اعرابی

دفع چشم زخم

راه میرفت و میگفت یا سبب کل سبب و یا مأمول من طلب ردّ علیّ ما ذهب

یحمل الراحل وقت بقدرة الله تعالی شتر بر خواست خطب و بار بر و مرکب ساخت
و خواص او در باب الف در اول گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کراعی را
حج است اگر بیند که شتر برو حمله کند با سفیهی خصومت نماید و اگر مهار شتر بر انگشت کسی را
براه بردن دلالت کند و اگر بیند که سر شتر میخورد غیبت بزرگی رئیسی را کند و اگر بیند که
شتران اعرابی میچرانند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر بیند که شتر جنگ میکند ملک دیده
و اگر بیند که شتر سر او برید بر دشمن غالب گردد اگر بیند که از پشت شتر افتاد از فقر
بترسد اگر بیند که شتر را بخرید بیمار شود و اگر قطار شتر بیند که بعضی در پی بعضی دلیل
باریدن باران است اگر بیند که شتری گردید متحمل بار گناه گردد و اگر بیند که گم شده سفر
که در بار راحت او را واقع شود و بخت و دولت روزی گردد و او گاهی بر مردی کشتنی
دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زنان که در وی باشد
که دلیل مرد صبور و پایدار نیک در احوال بود برای کسی که استعجال در کاری نماید
و باشد که دلیل حج در روزی و فواید بود و بختی دلیل کنت یا دلیل خلوت حسنی
از مردم و اصحاب سفرها مثل تجارت در بحر و بر و غربت افتادن و اندوه و اسیری

ویرا

وسلب اموال **جَلَکا** نوعیست از حیوانات از ماهی و مار متولد شود و اکر ذبح نمایند
چون بیرون نیاید بهترین علاجهاست بجهة فربه شدن زن هر کاه استخوانهای او
با کوشتش بخورند چه استخوان او در کمال نرمیست **جَلّاله** هر حیوانی بود که نجاست خوار
شود کوشتش حرام میشود باید که او را تنقیه نمایند شتر را چهل روز کاو را بیست روز
و کوسفند را ده روز جایی بسته علف دهند مرغ خانکی را که هفته و مرغابی را پنج روز
و ماهی را یک روز **جسّاسه** بتشدید سین اول این سینید کفته که او جانوریست
در جزایر بحر که تجسّس اخبار میکند و بدجال میرساند دیکری کفته که او دابّة الارض است
که در قران مذکور است **جَنْبَر** بر وزن جعفر خرس ماده چون وضع حملش نزدیک شود
روی بطرف بنات النعش کند ولادتش آسان شود در اول ولادت پارچه کوشتی
از و بیاید از خوف مورچه آن او را از موضعی بموضعی نقل نماید و بساتا که اولاد خود
کذا الد و بچه کهنه شیر دهد و لهذا عرب در امثال خود کویند فلان احمق من جنبر
تتمّه احوال او در دب در باب دال بیاید **جاذِف** مار بچه **جَبْهَه** است در باب فا
در فرس بیاید **جَثَّه** مورچه سیاه در باب نون در نمله بیاید **جَحْل** حرباست در باب
حا بیاید و بعضی کویند که سوسمار است بعضی دیکر کفته اند که زنبور بزرکیست مثل ملخ **جحمرش**

خرگوش شیرخواره وزن بر وزن فربه وسکین **جَذَعٌ** بزرگیاله بر قول اصح وبعضی کمتر را

گویند **اَجْدَلْ** چرغ اصلش جدل است درباب صاد در ذکر صقر بیاید **جَرّارَه** عقرب

کوچک هرگاه راه رود دم خود کشد از اشربه نافعه بجهة دفع الم وی آب جو وآب

پنیر و قاووت سیب با آب سرد خوب **جمل الیهود** حربا است در حا بیاید **جمل الماء**

مرغ بزرگ حوصله در با در بحع گذشت و در حا در حوصله بیاید **جَنْدَب** نوعی از ملخ

در دال او حرکات ثلثه جایز است **جعلیل** بفتح جیم گفتار در باب ضاد در ضبع بیاید

جَحْش بسکون حا خر کره وحشی وانسی و کره اسب و بچه آهو و هر چه تکیه بسر خود کند و نام

پدر زینب زوجه حضرت رسول علیه السلام بود **جَوادِس** زنبور عسل **جَعْدَه**

گوسفند کر را ابو جعده گویند **جَوار** کفتار جعول بچه شترمرغ **جَفْرَه** بچه بز که بچهار ماه

رسیده باشد بچه بزرگ شدن دو پهلوی او جفره مانند الکش حلالت **جَنْبَر**

بر وزن جعفر بچه حباری **جواد** اسب نیکو **جَوْذَرُ وجُوْذُر** بفتح وضم دال

هر دو آمد بقره وحشیه در با گذشت **جَوْزَل** بچه کبوتر و قطا در قاف بیاید

جَنین بچه در شکم حیوانات بعد از ذبح یابند **جَلَم** نوعی از چرغ داو یو یو است

درباب یا وصاد بیاید **جیال** کفتار **فصل چهارم در جیم مکسوره جِنّ** پری اجسام هوایی اکثر

لا قادر نه

و قادرند بر تشکل باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنف اند صنفی مثل حیات

و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مثل بنی آدم و ایشان مکلف اند

و بر ایشان حساب و ثواب و عقاب بود اجماع کافه اهل اسلامست که پیغمبر صلی الله علیه و آله

بر جن و انس مبعوث است و نیز آنحضرت فرموده بُعِثْتُ اِلَی الْاَحْمَرِ وَالْاَسْوَدْ

چون عنصر نار و هوا بر آنها غالب که خلق الجان من مارج من نار که مِنْ نُوع

خلقه مِنْ تراب راقم حروف گوید احمر اشاره بدیشان و خاک بر انسان نیز

اسود کنایه از آدمیان که تقدیم جنیان بر آدمیان نه بجهه شرافه ایشان است شاید که باعتبار

تقدیم خلقه ایشان بود چنانچه در آیه وارده هدایه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ

اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ پس این از قسم تقدم بزمان بود گروهی از جنیان استماع قرآن نموده

بدانحضرت ایمان آوردند چون نزد قوم خود رفتند گفتند که ما خواندن عجیبی شنیدیم

که دلهای ما بآن اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی از در کلام خود یاد نموده آنجا که گفت فقالوا

انا سمعنا قرآناً عجباً الایه در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ما کول طلب نمودند

پیغمبر علیه السلام فرموده که استخوانها که بر و نام خدای برند ما کول شما کردانیدم

و سرگین را علف دواب شما و لهذا ممنوع است که باین دو استنجا نمایند با استخوان حرام

و بسیار کاین مکروه و نیز در حدیث آمده در مائده استخوان را از گوشت خالی نباید کرد
چه جن را در و نصیبی هست باید که استخوانهای دندان برو نرسیده باشد در سفره گذارند
و الا آنچه بهتر باشد در آن خانه ببرند انس بن مالک گوید با رسول خدای از
کوههای مکه بیرون آمدیم مردی پیر از برابر بیامد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام
کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند گفت بلی
پرسید از کدام جنی گفت من هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود
نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر گفت بلی پرسید چند سال از عمر تو گذشته گفت
همه دنیا را خورده ام مگر اندکی همه احوال دنیا دیده ام روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست
نوح علیه السلام ایمان آورده ام و با وی در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم علیه السلام
بر آتش و با وی در میان آتش انیس و همدم بودم و با یوسف علیه السلام در چاه رفتم
و بخدمت شعیب رسیدم و بهمه انبیا ایمان آورده ام و از حضرت موسی علیه السلام تعلیم توریة
و از عیسی علیه السلام انجیل آموختم و مرا گفته سلام من بر پیغمبر آخر الزمان برسان
پس آنحضرت پرسید چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن میخواهم
پس آنحضرت او را اسلام عرض کرد قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت الم حروف

کرد

گوید علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را باندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی
تفاسیر بنظر رسیده که تامه کعب گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود
که صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ بدر به نزد آن سرور آمد رخصت طلبیده
جنگ نمود هر چند از کفار کشت هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آن سرور آمد و
عرض نمود فرمود باید که تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس بانسان متشکل شده بمصاف آمد
بعد از آنکه چند کس از کفار را از پای درآورد شربت شهادت چشید گویند که از اولاد
ابلیس همین یک کس که تامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مؤمنان جن که از نسل
او نباشند به بهشت روند و اولاد او یا او داخل دوزخ شوند بدانکه در خانه که ترنج
یا اسب عتیق باشد جن داخل آن خانه نشود و اسب عتیق آنکه پدر و مادر وی اسب عربی
باشد اما دعائیکه دفع جن در باب قاف در تعویذ و در باب ر مذکور علاج کسی که او را
جن گرفته بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل
کند اگر بیند که کسی گرفته را معالجه میکند منازعه با اهل مکر و حیل کند اگر بیند که جن را
تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر بیند که جنیان داخل خانهٔ او شدند
از دزد احتیاط نماید اگر بیند که جن او را گرفته توانگر شود و اگر زن بخواب بیند

تامه بشکل صح

در خانه که ترنج و اسب
نجیب باشد جن داخل
نشده

که او را جن گرفته بافسون علاج می کند دلیل است که آبستن میشود و فرزند دیوانه زاید
جِنّان البیوت مارهای کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس
نبوی نهی فرموده از قتل مارهایی که در خانهها میباشند مگر که مار را یکی را ابتر و دیگری را
ذو الطفیتین زیرا که این دو مار خطف ابصار و طرد اولاد و نسا مینماید ابتر مار کوتاه
دم است و طُفیتان بضم طا ماریست که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل
گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او
افتد اسقاط حمل نماید جِدایه بکسر جیم و بفتح نیز آمده آهو بچه شش ماهه را گویند جِرجِس
پشههای کوچک و قرقس نیز نامند در باب قاف بیاید جِرّیث ماهی که شبیه نهنگ باشد
جمعش جراری بود و او را حیة الما گویند و حرام است و اکثر عامه حلال میدانند از بهر او است
اگر بر بینی اسب دیوانه سعوط نمایند دیوانگی وی زایل شود اکل لحمش بجهة صوت نیکو است
در باب صاد در ذکر صید بیاید جِرْو بحرکات جیم سگ بچه و بچه سایر سباع فصل
سیم در جیم مضمومه جُرَذ موش نر و بعضی گویند که نوعی از موش است که بزرگتر از موش
دشتی و سیاهی در دم دارد روزی مقداد از بقیع خبخبه که اسم موضعیست در نواحی
مدینه بقضاء حاجت رفت بخرابه در آمد جُرَذی دید که از سوراخ خود بیرون آمده

دینارا

یکدینار بیاورد و بگذاشت پس برفت دیناری دیگر بیاورد و همچنین تا هفده دینار بیاورد
پس برفت و در کوی سنگی بیاورد و بینداخت گوید برخواستم و گوشه رکوی گرفتم یکدینار
در وی یافتم مجموع هجده دینار شد پس بخدمت رسول خدای برفتم و احوال گفتم آنحضرت فرمود
که آیا دست بجانب سوراخ فرود آوردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی
بردار پس آنحضرت خمس وی فرا گرفت و باقی را بمن داد **جُخْدُبْ** بجیم و خاء معجمه و دال مهمله
نوعی از ملخ سبز رنگ که پایهای دراز دارد و بعضی گویند جانوریست بزرگتر از جلجله **جُدْجُدْ**
کرمیست شبیه به ملخ که در شب صیحه زند او را صراد اللیل نامند در صاد مذکور شود و بعضی گویند نوعی
از جعل است که در صحراها از اول شب تا صبح فریاد کند هر که او را طلب کند نیابد **جُوَاف**
نوعی از ماهی بد **جُنْدُعْ** بروزن قنفذ ملخ سیاه که شاخ دراز دارد و او را میخورند بعضی گویند
ملخ کوچکیست **جُعَلْ** خنفسا بزرگی که در زنبور بود او را ز عقوق نامند بعضی او از کنده بهایم را
از فروج بزد و بعضی گویند بزرگتر از خنفسا است که در باب خاء بیاید بسیار سیاه بود سرخی در
شکم او بود نر او را شاخ داده اکثر در خوابگاه گاو و جامیش و جایهای که سرگین گاو بود
متکون شود نجاسات جمع نماید و ذخیره سازد و چون بوی خوش شنود بمیرد و چون بوی
سرگین شنود زنده شود و او را سرگین گردان نیز گویند و دو بال دارد که دیده نمیشود

مگر وقتی که بپرد و شیب های وی چون کوهان مرتفع دارد و قهقری راه رود یعنی پس پس رود
تا بخانه خود رسد و چون آرام بر بدن کند نفس زند و بال خود ظاهر سازد و عادت او
آنست که جهت خوابیدن کار نماید و هر که برخیزد بقفا، حاجت وی از پای او رود
از جهت شدت آرزوی که بغایط دارد و جهت قوت و ست اکل او و جهت جثه قذاره
و خباثتش از جمله خواص او آنکه اگر او را خشک کنند و نمک زنند یا آنکه طبخ کنند
با چیزی با او اضافه نمایند بخورند اگر گزیدن عقرب نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دشمن یا مسافری که از شهری بشهری نقل نماید جُند بادستر معروفست و بترکی اغلان آشتی
مانند حیوانیست شبیه بسگ آبی و اما سگ آبی حیوانیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق
و خوارزم بود و در جای دیگر یافت نشود و او را قندز نامند در قاف نیز یابند و این
سمور نیز مانند شکل روباه سرخ رنگ است دست و پا ندارد و سینه خیزان راه رود
هر کسی تصور نماید که بگرفتار دست و پای راه میرود سرش مثل سر آدمیست و رویش مدور
و دم درازی دارد و چهار خصیه دارد دو ظاهر و دو مخفی چون صیاد را بیند بگریزد و چون
در طلب وی جد بسیار کند بدندان دو خصیه ظاهر خود ببرد و نزد وی اندازد چه میداند
که سوای خصیتین او از وی چیزی نمیخواهند و اگر صیاد آن نداند که خصیتین او

مقطوعند

مقطوعست آن حیوان آبی زیست بخواند و محل آن مهره بدیشان نماید تا صیادان
به بینند که قطع شده و جای وی خون آلوده است پس که خصیه باطن خود ظاهر سازد
عوض آن مهره بریشان شود و در درون خصیه او شبیه بخون بیرنگ عسل جز لیست ببوی
منتن که از گوشت گندیده آید و آن بوی برقدری از آن خون زایل شود و این حیوان
مدتی بمیان آب گریزد و خود را در میان آب نگهدارد پس بیرون آید و مدتی در بیرون
آب بسر برد لیکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او که گیرند
جانوران نیکوست و گرم و خشک میکند اعضاء بارده رطبه را و هیچ عضوی ضرر ندارد
خاصه در امراض بلغمی در نفس و دماغ بهم رسیده انفع ادویه است و از برای بادی
که در گوش بهم رسیده باشد هیچ چیز انفع از وی نیست و اگر از روغن گیرند و فوراً
بر سر مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهة فالج و سستی اعضاء و نقرس بادی نفع عظیم بخشد
و آشامیدن او تریاکیست بجهة دفع سموم بارده خواه سم حیوانی باشد خواه نباتی
سیما بجهة دفع تریاک و نیز ملطف اخلاطست و برطرف کننده بلغم و نافعست بجهة خفقانی
که از برودت بهم رسیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن او بجهة آنانکه
طبیع بابود داشته باشند نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه

بغایت سود مند بود اگر نهانی از چند بار دستر سیاه وزن درهمی بخورند بعد از گرو ز

هلاک شود **باب ششم مشتمل است بر سه فصل فصل اول در حاء مفتوحه حَجَل** کبک نر و ...

از رنگ کلنگ مانند بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او سرخ است و او را در جای صحرا

مانند چه خانه در صحرا آشیانه و او دو قسم است بجدی و تهامی آنچه بجدیست مرغ سبز است

منقار و پایهای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نبیند و خواهد بیضه نهد

و بچه بیرون آید بر خاک غلطد و منی خود بریح بر خود ریزد قابل بیضه بیرون کردن شود

گویند ماده او از شنیدن آواز نر او یا بوی فهمیدن با از جانب او بیضه بیرون آید

و چون بیضه کند آنچه کبک نر او بیرون آید نر او حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون

آید ماده حضانت نماید و همه وقت نر و ماده او در تربیت اولاد خود بر یک راه

روند و باشد نر او بیست سال عمر کند هر گاه او را حادثه از خارج روی ندهد و در آشیانه

سانو بر یک نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هر گاه بآشیانهای نظایر خود آید

و بیضه های آنها بردارد و حضانت نماید و چون بچه بیرون آید و قدری به پرد به پرد

مادر و پدر خود رود قوت طیران او بمرتبه ایست در وقت پریدن کسی گمان برد مگر سنگ

از فلاخن بیرون آمده و شدت غیره او بمرتبه شود که اگر دو نر بر ماده برخورند البته او

با یکدیگر

با یکدیگر جنگ نمایند هرکدام که غالب آید ماده طابع وی شود و نر وی امثال خود
بقرقر صدای خود میفریبد و لهذا صیادان او را در دام خود نهند تا بسیار صدا کند و ابنای
جنس وی نزد وی آیند و با وی در دام افتند و این ادا از جهه حسدی که با ابنای جنس خود
دارد نماید که انتقام از ایشان کشد و خواهد ایشان نیز مثل او در دام افتند و ماده او
ب باشد که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و بیضه او را بدزدد و حضانت
نماید اکلش حلال گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی جگر او
در وقتی که گرم باشد بعینه در جای ذبح بقدر نیم مثقال فرو برد از سرع و فزع ایمن شود
اگر ترسیده بود ترس وی زایل شود اکتحال زهره او دفع غبار و دفع ظلمت چشم کند
اگر هر ماه یکبار از زهره او در بینی سعوط نمایند ذهنش تیز و نسیانش کم و قوت باصره زیاده
شود بعضی گویند که بیضه او الطف از بیضه مرغ خانگی و سریع الهضم تر بود نافع آنجماعت
که راه در رفاهیت و فراغت باشند مضرت جمعی را که در کدورت و مشقت
بسر برند موافق امزجه معتدله بود بهتر آنست که در آب بپزند و در آب نمک و سرکه ریزند
که با او خورده شود و باید که آب با بیضه مساوی باشد و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه که باشد
نیم برشت بهتر است اما اکل بریان کرده او متولد سنگ مثانه و احداث غم و قولنج کند

بریان کرده او در میان آب و در روز سیر و نمک با باشد نفع کند دانه شکم را المطبوخ بیضه او

با سرکه و پیاز عنصل دافع سایر اوجاع البطن بود و باقی در باب قاف در قبج بیاید تعبیر دیدن

او در خواب دلالت کند بر زنی که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیّة

مار و بزرگ ایلان گویند او را قریب بدولت سم است سهیل از مسعودی نقل کرده که چون

حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت بیرون کرد بر زمین سجستان افتاد و لهذا اکثر مار آنجا بسیار است

که اگر بوز او را نخورند اهل آن زمین از مردم خالی شوند و بعضی بر آنند که او را الصلّه نامند

مار بزرگیست که چون هزار سال بر وی گذرد روی او شبیه بروی انسان گردد و از خواص اوست

که نظر کند آدمی را بکشد و بعضی از این قسم صل گویند یعنی آواز کننده و ملکه الرأس

یعنی تاجدار نامند هرچه بر وی بگذرد سوخته شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی

در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هرجا نوزه نیک تیر بر آب وی رسد

هلاک شود و هر آدمی را اگر نظر بر روی افتد بمیرد و هر کرا بگزد در حال بمیرد

اگر سوار او را به نیزه زند فوراً خود و اسبش هلاک شوند و این نوع در بلاد ترکستان

بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال یکبوت اندازد و سی بیضه نهد بعدد

خطوطی که در شکم دارد مورها جمعیت نمایند و بیضهای وی را بغبار آرند و بصلاح نمایند

کاینها

مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب مار را بگزد مار بمیرد و بیضهٔ او
دراز و سفید و سیاه و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است
و سبب اختلافش معلوم نیست در میان او شبیه بجرک چیزی هست و او در شکم وی بدرازی
چیده شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معروف نیست الا آنکه بعضی بر بعضی
پیچیده شوند و زبان او شقوقست و لهذا بعضی گمان برنده مگر او را دو زبانست موصوفست
بشدهٔ حرص جهة آنکه بجای طیور فرو برد و مضغ نماید مثل شیر و چون چیزی عظیم فرو برد
خود را بر درختی پیچد تا آن چیز در شکم او منکسر شود و از عادت او است که چون بگزد
منقلب گردد و بعضی گمان برنده مگر زهر میریزد و چون طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از
چند گاه در هم شکسته شود و تعب کشد و بغیر گوشت نمی خورد و هر چند عمر کند جثه اش کوچک
و باریک شود و از غرایب کار او آنکه ارادهٔ آب نکند اما خود را از شراب نگه نتواند
داشت هر وقت که استشمام او نماید مست شود بوی او بهم رساند و خوشبوی بوی رساند و چندان بنوشد
خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود نر او بسیار جای اقامت نکند بلکه ماده
او حضانت بیضه کند تا وقتی که بچه بر آید و او را قوت عظیم بر کسب معاش بود و سیر کند
تا وقتی که چون سوراخی یابد در رود و چشم او مثل مسمار در سر او کوفته و در سر او نمیگردد

وازمرد برهنه بگریزد وازدیدن آتش خوشنود گردد وطلب وی کند بغایت حرارت دار

شیر باشد واگر بتازیانه که در وعرق اسب رسیده باشد بزنند بمیرد واگر ذبح نمایند

چند روز نمیرد ومتحرک باشد واصل مارها آنست در دریا زندگانی کنند بعد از آنکه بری باشند

دربر تعیش کنند بعد از آنکه بحری باشند جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند یکی آنکه گزیده او

تریاق وغیره نفع کند مثل اژدها وافعی ومارهای هندی ونوع دیگر آنست که تریاق بجهه گزیده او

نافع باشد وانچه غیر این دو قسم است آنچه میکشد از واهمه وترسی بوده که شخص را میرسد که او

مار گزیده می میرد والا اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود

ماری خود را بدو رسانید وسر او را گزید واو بیدار شد روی سرخ شده بود سر خود

بخارید ونگاه کرد کسی را ندید مرتبهٔ دیگر بخواب رفت چون بیدار شد برخواست ورفت

بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت

در خواب بودی آیا دانستی سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانید

وسر ترا گزید آن شخص را فزعی روی داد بمرتبهٔ که گویا الحال او را مار گزیده پس مار گزیده

چون فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در تصانیف ابو

مظفر مسطور است که ابو دلو را کنیزی بود روزی از وی پرسیده تو چه جنبی گفت من مثل تو

از جنی

از جنس شرم گفت چون از جنس شر باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن
بتو نرسید ابودردا گفت نه دانسته که کسی که بذکر خداوند تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ چیز بدو
مضرت نرساند و من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید آن کدامست گفت اینست که
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء وهو السمیع
العلیم ابودردا پرسید که باعث برین حرکت ناشایست چه بود گفت بغض تو گفت ترا در راه
خدای تعالی آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدی که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات
آورده که ریگان قبل از نوشیروان نبود و در زمان وی بهم رسید پیش آن بوده روزی در دیوان
معدلت نشسته بوده ماری بتخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بقتل وی اقدام نمودند
نوشیروان گفت متعرض وی نشوید که مرا عقیده آنست که ستم در باره وی شده پس مار از زیر تخت
بیرون آمد براهی که آمد روان شد ملک عادل بعضی از ملازمان را فرموده در پی او روند و مار
همیشه پیش پا بود تا بر سر چاهی رسید حلقه نموده در آن چاه فرو آمد پس برگشت و نگاه میکرد
تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه نظر کرده و ملاحظه نموده دیده ماری را در آن چاه
بقتل آورده کژدم سیاهی بر سر او ایستاده پس آن مرد نیزه خود را بتک چاه رسانید
بسنان نیزه عقرب را بر بود و برآورد و بر زمین زد و بکشت و نزد انوشیروان آورد

پادشاه در کار آن مار حیران بماند سال دیگر روزی که کسری در دیوان مظالم نشسته بود
که همان مار بیامد و در زیر تخت وی توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی انداخت کسری
فرمود او را بکاشتند ریحان از وی بهم رسید و پادشاه زکام و کوفتهای دماغی بسیار میکشید
از استعمال وی آن کوفتها بالکلیه مندفع گشت و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن
عبد الملک منقول است که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد او
اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شده در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز
و حدیث مار برای مردم مشهور با ابن حمیر در کمال ورع و زهد صایم النهار و قایم اللیل اما
عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکاری بیرون آمد ماری برابر وی آمده گفت
یا ابن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدای تعالی ترا در پناه خود در آرد محمد بن حمیر گوید که از و
پرسیدم که از که بخوفی گفت از دشمنی که بر وستم کرده متعاقب میرسد باز پرسیدم که ای مار
از کدام امتی گفت از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس ردای خود را گشودم گفتم بیا
و پنهان شو گفت ترسم که به بینند گفتم بیا و در زیر نعل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس
با تو چه کنم مار گفت اگر احسان نمایی و مرا در درون خود جای دهی گفتم ترسم که مرا بکشی
گفت بخدای که نکشم و حق تعالی و ملائکه و انبیای وی و حملهٔ عرش و ساکنان سموات گواه گرفتم

هوترا

چه تو رسانم محمد بن حمیر گوید که دهن بگشودم تا مار در درون من درآمد چون چند قدم برفتم
شخصی با شمشیر پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر گفتم چه میخواهی گفت دشمن مرا دیدی گفتم دشمن تو
کیست گفت ماری بدین هیئات گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه ازین دروغ
استغفار نمودم پس مار سر بیرون آورد و گفت به بین آیا دشمن من گذشت گفتم کسی را
نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر این زمان یکی از دو چیز اختیار نمای یا جگرت
بشگافم یا دلت سوراخ کنم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهدی که کردی و قسمی که یاد نمودی
چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مگر فراموش کرده
عداوتی که میان من و پدر تو آدم صفی علیه السلام بود به چه طریق او را از بهشت بیرون کردم
کاش میدانستم که چه چیز ترا برین داشته با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکوی کنی ؛ نکوی
با بدان کردن خیانت ؛ که بد کردن بجای نیک مردانست ؛ گفتم بیا رحمت بکن البته مرا خواهی
کشت یا امتحان من میکنی گفت البته ترا بکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن
این کوه رسانم و برای خود قبر معین کنم گفت تو دانی بکن آنچه توانی محمد بن حمیر گوید من
از حیوة خود مایوس گشتم و هیچ نوع حیلتی در کار خود ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات
کردم و برقت قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف الطف بلطفک الخفی یا لطیف یا قدیر

اسئلك بالقدرة التي استويت على العرش فلم يعلم العرش اين مستقرك

يا حليم يا عليم يا علي يا عظيم يا حي يا قيوم الا تكفني هذه الحية پس چند قدم
رفتم جوانی نیکوروی خوشبوی پاکیزه لباسی از برابر بیامد و گفت السلام علیک ای
برادر مؤمن چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می‌بینم گفتم ستمی از دشمنی بمن رسیده
گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود بگشای پس من دهن گشودم
شبیه به برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و بلع کن پس خاییدم کمی
اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره از
اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم خبر سلامتی من شدی
و مرا ازین بلیه نجات دادی تو کیستی یقین فرستاده خدایی پس بخندید و مرا گفت
آیا مرا نمی‌شناسی گفتم اللهم لا نمی‌شناسم گفت یا ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجرا
گذشت و باین دعای عظیم القدر خدای تعالی را بخواندی ملایکه هفت آسمان از رقت تو
بناله درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدای تبارک و تعالی فرمود قسم بعزت
و جلالت خودم که داد وی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود
که برگ سبزی از درخت طوبی بردارم و خود شد به شکل من درشتا و داد او از مار بستانم

ومن بیاموم ای محمد بن حمیر بدانکه خدای تعالی اجر نیکو کاران ضایع نکند اصطناع معروف
فی نفسه نیکوست هر چند با دشمن خود نمایی و نیز از ادعیه مجربه بجهة ایمن بودن از شر مار
و عقرب و غیر این دعاست اللهم انی اعوذ بک من الهدم و التردی
و اعوذ بک من الحرق و الغرق و اعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان
عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا و اعوذ بک
من ان اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت رسیده که هر که در اوایل و نهار
بگوید که عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد
ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله فسونهای مجربه که او را ماه
مار گزیده باشد آنست که آن عضو را برهنه نموده آهنی بر بالای آن گذارد و این عزیمه
میخواند و آهن را بمرتبه فرو گیرد که پوست را بخراشد و تا اسفل وجع برسد و چون
وجع در اسفل آن جمع شد نیز قدری بمکد تا انقدر که ممکن باشد پاک نیست اگر عضو سست شود
و بعد از و نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی نوح فی العالمین
سلام علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لا دابة

في السّماء والأرض الّا وربي اخذ بناصيتها اجمعين كذلك

نجزي عباده المحسنين انّ ربّي على صراط مستقيم نوح نوح قال لكم

من ذكرني فلا تلذعوه انّ ربي بكلّ شيءٍ عليم وصلّى الله على سيّدنا

محمّدٍ وآله الطاهرين صاحب حيوة الحيوان گويد در خط بعضى علماى محققين

ديدم كه مار وعقرب گزيده يا فرستاده او يا كسى كه سگ ديوانه گزيده يا زهر خورده باشد اورا

بگويند تا بايستد و با كارد فولادي خطّى كشند كه ابتدا از انگشت بزرگ پاى راست او نموده دايره

كشند كه او در مركز دايره باشد پس خط ديگر از ميانه قدم او كه بمنزله قطر دايره باشد بكشند

پس از زير پاي راست و پاشنه چپ او خاك برداشته در ظرف پاك كنند و آب بر رو ريزند

و كارد مذكور را در ظرف ديگر گذارند چنانچه سر كارد بجانب فوق باشد و آبى كه در ظرف

مذكور است بر سر كارد ريزند و در وقت آب ريختن اين افسون بخوانند پس كسى كه آب

ميريزد مرتبه ديگر عمل مذكور بقانون مسطور بجاى آورد و آن شخص ملسوع و سگ گزيده بسته

برپشت بخواباند و عزيمت بر او بخواند و عزيمت اينست سارا سارا زقى سالا

عاقي نور نور نور نونا انا وارمانا دياد اطو كاطو بيبس اورانا

اوس

اوصنا بتما كامانو قامانا شابنا كاطوط اصباونا ابربليس توتي نتا

باذن الله

باذن الله تعالی شفا یابد واین نوع مکرر بتجربه رسیده مسعودی از زبیر بن بکار نقل کرده

که در زمان جاهلیه دو برادر باهم بسفر رفتند ودر سایهٔ درختی که در جنب صفا بود فرود

آمدند وقت نماز مغرب شد ماری از زیر صفا برآمد ودیناری سرخی بیاورد ونزد ایشان

انداخت گفتند ظاهرا که درین مقام کنجی باشد که او همین نوع زر آورند پس سه روز آنجا اقامت نمودند

هر روز آن مار بیامدی وبجهت ایشان دیناری آوردی تا آنکه یکی ازین دو برادر دیگر را

گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم واین کنج را ازین موضع برنگیریم آن برادر

دیگر ازین حرکت ناملایم او را منع وزجر نمود گفت شاید که هلاک شوی ولی زمال بهره نیابی

گوی هر چند که نصیحت نمود قبول نکرد پس تبری برداشت ومنتظر آمدن مار بود چون مار

بیرون آمد ضربتی بر و نمود که سروی مجروح شد اما بقتل نرسید ومار بدوید واو را

بگزید وبکشت وبسوراخ خود رفت پس آن برادر دیگر او را در همان موضع دفن نمود

چون صبح شد مار مجروح الراس برآمد وبا او چیزی نبود آن جوان گفت ای مار بخدا قسم

که بدین حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم واو را هر چند منع نمودم فایده نکرد آیا

شوی اند بود که من با تو شرط کنم که مابین من وتو مودت باشد نه من ترا مضرت رسانم

ونه تو مرا واو تو بهمان قاعده همان دینار را بیاوری مار گفت ای جوان گفت چرا مار گفت

جهة آنکه تو هرگز از من رنجیده نشوی و قبر برادر خود ببینی و من تا شکستگی سر خود ببینم از تو خوشنود
نشوم ابن مسعود گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که هر که ماری را بکشد چنانست که مشرکی را
کشته و هر که ماری را بگذارد بجهة خوف از عاقبت او پس او از ما نیست اما مارهایی که در خانها
میباشند تا سه روز می‌گذارد اگر انذار کنید و دیگر نه بینید فیها و الا بکشید و نیز فرمود
که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده‌اند تا سه روز او را بترسانید و لفظ مدینه را بعضی
از علما اختصاص به یثرب نموده‌اند و بعضی عام دانسته‌اند ما بین او و غیر او از بلاد ابی سایب
گوید که بخانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود و حرکتی در زیر
در گوشه از خانه شنیدم پس بآن طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم
ابو سعید اشاره کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ شد اشاره بخانه کرد که در آن محوطه بود
گفت این خانه را می‌بینی گفتم آری گفت درین خانه جوانی نو داماد بود با وی بخدمت رسول
خدای رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم آن جوان وقت ظهر از آنحضرت رخصت طلبید به
که بخانه خود رود پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از رخصت وی گفت که سلاح با خود بردار
که از بنی قریظه میترسم چون سلاح بر داشته بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در
ایستاده نیزه خود بجانب وی فرو آورد تا بطعن نیزه زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه

خود بنهد اگر و بخانه در آی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورده جوان در خانه در آمد مار بزرگ
دیده بر فراش او حلقه نموده نیزه وش سر در ربوده و بر زمین نموده اضطراب در جوان بدید آمد
مار و جوان هر دو بیکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند یا حضرت دعا کن بجهة
جوان شاید که خدای تعالی وی زنده کند آنحضرت فرموده آمرزش خواهید بجهة صاحب خود
پس فرموده در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده‌اند اگر ببینید تا سه روز انذار کنید
اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنست که بگوید اَنْشُدُ
كُنَّ بالعَهْدِ الَّذِی اَخَذَهُ عَلَيْكُنَّ نُوحٌ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمُ السَّلامُ اَنْ
لا تَبْدُو لَنَا وَلا تُؤْذُونَا در روایت دیگر آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود
بگوید اِنَّا نَسْئَلُكَ بِعَهْدِ نُوحٍ وَبِعَهْدِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليهما السلام
اَنْ لا تُؤْذِينَا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن
عامر بن قیس الفهری که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه بوده چون از فتح افریقیه
نموده بر موضع قیروان ایستاد و او وادی بوده که مار بسیار در وی بود گفت یا اهل الوادی
اِنَّا حالُون ظاعِنُون ان شاء الله تعالی چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگی
و درختی ندیدم که از زیر او ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت

اَنْزِلُوْ بِسْمِ اللّٰهِ یعنی فرود بیایید بنام خدای همه ازان بیرون رفتند گفته اند اولاد
وی مستجاب الدعوه بوده اند زعم او آنکه مار سفید سوی نباید کشت که از جن است سخن مار
دراز کشید چند کلمه از خواص وی گوییم بدانکه گوشتش حرام است و همچنین تریاقها از وی
سازند مگر در حال ضرورة که الضرورات تبیح المحظورات و در امثال گویند فلان
اسمع واعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست او
در میان رخت گذارند از ضرر سوسه ایمن شوند اگر پوست او را با سرش بپزند و بر داء الثعلب گذارند
موی بر آید ابو یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست بیخ کبر و زراوند طویل
و بلادر بسا وی الاجزا بخور کنند بواسیر ظاهر و باطنه را دفع کند و اگر پوست او را بسته خرما
خمیر نموده بر کسی که ثالیل یعنی زگیل دارد بخور انند زگیل وی زایل شود اکثر خواص او در باب
الف مفتوحه در ذکر افعی گذشت تعبیر اگر مار مرده بیند حق سبحانه و تعالی او را از شر دشمن نگهدارد
اگر بیند که مار او را گزید و موضع او ورم کرد مال بدست وی آید و اگر گوشت مار پخته خورد
از دشمن مال یابد و اگر خادم خود بود دشمن خود را غیبت کند و اگر بیند که ماران از مکانی
بر طرف شدند در آن مکان وبا حادث شود زیرا که حیه حیات است ازان مکان بیرون
آمده و اگر مار با او حرف زند به سرور عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاه مالک شده ملک

ویا

و ولایتی بدو رسد و مار سفید دشمنان ضعیفند و مار انبوه دلیل عداوت در اهل و اولاد
بود اگر بیند که مار انداخت دلیل مفارقت از خویش بود حَلَزُون کرمیست که گوشت ماهی
و ترکان بالق قولاغی گویند در کنار دریاها و نهرها در میان نی تجربه یافت شود تا نصف بدن
خود از میان این نی بیرون آید بر راست و چپ برود و طلب یابه کند که از و غذا خورد
هرگاه احساس درشتی منقبض شود و چون احساس نرمی کند منبسط گردد و از خوف موذیات
زهر دل گردد در میان نی رود و هرگاه سفر رود خانه خود را با خود ببرد اکلش حرامست اگر پشیانی را
با او طلا کنند مانع آید از ریختن ماده چشم و چون بسوزانند در داروهای چشم کنند اکتحال
بوی بیاض عارض در چشم را زایل کند و نشف رطوبات نماید حَمام کبوتر و بترکی گوگرچین
نامند عربان هر صاحب طوقی را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها الفت گیرد
و بیضه و جوجه در آنجا حمام نامند اسم جنس است بر واحد و جمع صادق آید مفرد او
حمامه است و او دو قسم است بری که در برجها ماوی سازند و از مردم گریزان باشد و دیگری
اهلی که در خانها جای گیرد و انواع وی مختلف باشد و بعضی گویند حمام آن بود که تشنه
آب آشامد و نفس نگیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی
مردی را دیده که از پی کبوتر میرود فرمود شیطانی [illegible] پی شیطان می کند مراد آنست که منع فرموده

از پرانیدن بر بامها چه مشرف خواهد بود بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات
ایشان و لهذا منع نموده‌اند و الا در احادیث مذکور آمده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از وحشت و تنهایی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که جفت کبوتر نگهدار که مونس تو
باشد ترا و او از بجای او تو رسد و ترا برای نماز بیدار کند و ابن عباس نقل کرده که جناب
مقدس نبوی فرمودند که کبوتران خوانندهٔ در خانهای خود نگهدارید که آنها جن را از
کودکان شما بخود مشغول میسازند اما یکنوع از وی که کبوتر بنا و ترکان آلافاخته گویند و
نگهداشتن ایشان از و شوم است و از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعید در مدت قریبه طلب آشیان خود کند
اگرچه هزار فرسخ راه فرستند اخبار و نامه آورد و بعضی از و باشد که در یک روز مسافت
سه هزار فرسخ قطع کند و بسا باشد که مدت ده سال از وطن خود غایب شود و چون او را سر دهند
از وفور عقلی که دارد خود را بوطن رساند و آشیان خود بیابد مرغان جوارح طلب وی
بسیار کنند و خوفش از شاهین بیشتر بود و طیران او از شاهین بیشتر بود و هر که
کبوتر بازی کند نمیرد تا جرعهٔ از فقر ننوشد و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدای
در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمد آشیان گرفتند
و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم قاطبةً از نسل ایشانند و در روز فتح مکه بر سر آنحضرت

بالکه

بال گشاده سایه گستره بودند پیغمبر علیه السلام ایشانرا دعا کرد ببرکت مثنی بن زهیر گوید

هر صفتی که در هر مردی و زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را دیدم اراده

نمیکند مگر نر خود را و نر او اراده نکند مگر ماده خود را تا مردن از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی غایب

شود و کبوتر ماده را دیدم که بچه نر خود آراسته میشود در زمانی که نر اراده او کند و هیچ حیوانی

ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت است

چه در وقت مباشرت دم خود را می کشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میداند که نعمت

باید نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهل روز بچه در آورد

و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانیه ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دوم یک شبانه

روز فاصله شود و پس نر بر بیضها نشیند تا بعض از روز آنها را گرم و بقیه روز ماده نشیند

و شب نیز بدین طریقه تا وقتی که مدت حضانت با تمام رسد و بچه بیرون آید نر او خائف

شود بدیشان چشاند و ایشان را بخایند تا خوردن چیزها بدیشان آسان شود و چون نر خواهد

که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان بیرون کند زعم ارسطو آنکه کبوتر هشت سال

تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در مثل گویند فلان کس ایمن تر از کبوتر حرم

و مالوف تر از اوست هر گاه کسی که آبله در آید بقرب کبوتر یا در خانه که او باشد و جایی که

آشیان نمو نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امانست از آبله و فالج و سکته و سبات
وسبات مرضیست که کسی دایم خواهد در خواب باشد و خواب بسیار کند و اکتحال بخون
او در روز قرحه گرم باشد یعنی تازه ذبح نمو باشند انفع چیزهاست از برای جراحات چشم
و پرده که در رو باشد و اگر ذبح نکنند پر او را بکنند و در بیخ پر او خون تازه است
اکتحال نمایند همین خاصیت دارد و خون او اگر بر بینی بمالند بالخاصیه قطع رعاف کند
اگر بزیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا دهد سرگین کبوتر تربیه حرارت
بیشتر از سرگین کبوتر خانگیست اگر سرگین او را در میان آب گرم ریخته کسی که عسر البول دارد
در و نشیند نفع عظیم بخشد اگر بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر از سرگین کبوتر برج
مقدار که درهم با سه درهم دارچینی آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت
بوتر مقوی گرده و زیاد کننده باهست اگر شکم زنند او را بشکافند و گرما گرم بر عقرب
گزیده گذارند نفع عظیم بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پنبه تر کرده بسفیدی تخم بیضه
و بر [illegible] گل نهند دلوه چشم به کند **تعبیر** دیدن او در خواب رسول ایمن یا دوست صادق
یا حبیب مونس است یا دلیل زن غریب سیاه که نیکو و زوج مثل وی نتواند بهم رساند
و باشد که دلیل نوحه بود و بر سر بیمار کبوتر مرگست و دیدن برج او مجمع زنان بود و کدبانوی او

باسرکه

بابی از

دلیل اسیران و اگر بیند که ایشان را علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند که کبوتران و کلاغان
در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب دلیل شنیدن
کلام باطل است اگر نر او آید نامه بدو رسد و اگر از وی گریزد زنش طلاق گیرد یا بمیرد
اگر بیند که مالک ایشان شده کنیزکان بخرد جامه اسب گفته صید نمودن کبوتران در خواب
دلیل خوردن مال دشمنان است اما اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان زوجه او است **حَوصَل**
مرغ بزرگ حوصله و در مصر بسیار بوده قیمت یکی سیاه کریه الرایحه که پوست او استعمال
نکنند و دیگری سفید که پوستش استعمال کنند و رطوبت او بیشتر از حرارت است کم عمر میباشد
پوشیدن پوست او مناسب است بمزاج جوانان و کسانی که مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب
باشد **حَیدَر** نام شیر و لقب علی ابن ابی طالب علیه السلام گویند حیدر آنست که گوشت
شکمش ممتلی باشد چون آنحضرت چنین بوده ملقب به حیدر شد یا آنکه والده ماجده اش باسم
پدر خود اسد نامیده و یا آنکه نام آنحضرت در کتب اوایل اسد بوده **حَیوان** جاندار و بمعنی
جانور زمخشری در تفسیر آیه و انم ابدایه وان الدار الآخرة لهی الحیوان او بوده که حیات
در آن نشأه مگر حیوة مستمره دایمه که موت در وی نیست بعضی از علما گفته اند که نکته در آنکه حق سبحانه و تعالی
حیوان را شنید با اکل و شرب و لباس و غیره محتاج کرده اند و سایر موجودات را اینچنین نکرده و الا دعوی بودن نمیشوند

ولهذا صنف احتیاج در انسان بیشتر از سایر حیوانات است پس حکمت الهی اقتضای آن نمود

که حیوان احوج موجودات باشد و اگر به اشتغال بما یحتاج خاموش باشند و ازین جهت است که بعضی

از آدمیان اندک استغنایی که بسبب شوکت و مالیات حاصل نمودند چون نمرود و فرعون دعوی

ربوبیت نمودند و از جملهٔ حیوان آنکه خصی است ابرد است از غیر خصی و فربهٔ وی لذیذ و مرطب طبع

لیکن دیر هضم بود اجود لحوم در منفعت لحم میش جوان و گوساله و خصی از بز تعبیر تکلم حیوان در خواب

از دواب و طیور و تفهیم کلام او رسیدن بدرجهٔ کمال است و باشد که دلیل امر غریب و عجیب باشد و اگر

کلام ایشان نفهمد تعبیر رسد از زوال مال بهتر آنکه این خواب با کسی نگوید و دیدن پوست حیوانات

رسیدن بمیراث و نعمت بود و پوست حیوانات ذی شأن چون سمور و قاقم دلیل علو شأن است و اگر بیماری

بیند که پوست حیوانات کنده بمیرد و اگر بیمار نباشد بد خبر شود و دیدن پشم و موی ایشان دلیل فواید

و ارزاق است دیدن شاخ او دلیل سال قحط دیدن سُم و ناخن دلیل سفر آواز بره و بزغاله

سرور و خوشنودیست و صوت اسب دلیل مهم با صعوبت آواز شیر دلیل خوف صدا اشتر دلیل سفر

حج و زیارت آواز گربه دلیل مشهور گشتن خادمی که دزدی کرده باشد آواز آهو سبب فواید از زن

نیکو آواز سگ دلیل فجور و دنو ناپاک آواز روباه مرد صاحب مکر و کذب یا زن کذابه

آواز خوک ظفر یافتن بر دشمن احمق آواز بز درآمدن در کار مرد عالم یا رئیس یا سلطان

نماز

عجز مار را م کشتن دشمن حَذْف بذال معجمه گوسفند و در حدیثی واقع شده که میشی سیاه برهنه
از موی کوچک که در یمن باشد حَشَرَات جانوران ریزه که در روی زمین باشند

اکل همه آنها حرام است بعضی از علما در تفسیر آیه اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
گفته اند که مراد از لاعنون جانوران ریزه باشند که قحط و تنگی کشند لعنت عالمانی
کنند که کتمان حق نموده اند بسبب ایشان قحط بهم رسیده و بعضی گویند مراد از لاعنون
جمیع مخلوقات که غیر ملائکه و جن و انس اند حَرَشَات جانوران ریزه که در زیر زمین باشند
چون کرم گل و غیره حَاتِم کلاغ سیاه در غین در ذکر غراب بیاید حَارِیَه نوعی از مار
جَبْتَر بروزن جعفر روباه در ذکر ثعلب گذشت حَبِث بروزن کَتِف مار برنده در
افعی گذشت حَبُور بچه حباری حَلَق گوسفندان ریزه در باب غین در غنم بیاید حَرَنِکی براء
مهمله کنه در باب قاف در ذکر قراد بیاید مُجَرَّف و مُجَرُّوف جانوریست دراز دست و پا
بزرگتر از مورچه است اَلْاُحْقَب خر وحشی حقبا ماده او احقب بچه آن نامند که تهیگاه
پهلوی او سفید است حَرْشَاف و حَرْشُوف ملخ لاغر بسیار خورنده حَبَّان ملخ و مورچه کوچک
حبانه مفرد او حَسِیل گوساله مفرد ندارد و حسیله مؤنث او جمعش حسایل حَسَل بچه سوسمار
حُسُون گنجشک مختلف الالوان در عصفور بیاید حَشْو و حاشیه شتران خرد حَفَاجِر علم جنس کفتار

جمع حِنجَر بمعنی بزرگ شکم بچه بزرگ شکم او را حضاجر نامند حَفْص بچهٔ شتر حَصُور ناقهٔ
مخرجش تنگ بود و موی از پستان نو بیک نشود حَفَّان بچهٔ شتر مرغ و شتران کوچک
حفانه مفرد اوست حَقْم بقاف نوعی از کبوتر حَلَم بفتح لام کنه کوچک و کرمی در پوست
گوسفند افتد و چون دباغت کنند آن موضع از پوست تنگ شود حَلَک و حَلَکا جانوریست
در ریگ میباشد حَمَسَه بفتحات جانوریست از جانوران دریا و بعضی گویند لاک پشت است در
ملحقات باید حَمَک هر حیوان کوچک بیشترش شپش و بچهٔ شتر مرغ و قطار را گویند حَمَل
بره یا شش ماهه حُمْنان کنه کوچک حَمُولَه شتر و خر بار بردار گویا که بار بر دارد و قال تعالی
ومن الأنعام حمولة وفرشا در فا باید حَنَش مار افعی حَمَد جوجهٔ مرغ سنگ خواره
حَمِیل مرغیست حُوار بچهٔ شتر تا محلی که از مادرش جدا شود حَیْرَمَه گاو ماده جمعش حیرم
حَیْدَوان کبوتر صحرایی در وزن در باب واو بیاید حَیْقُطان بضم قاف دراج نر را گویند
در دال باید ام حُبَیس بقول ابن اثیر آهو بره را گویند ام حَفْصَه مرغ خانگی فصل حا در
حاء مکسوره حِجْر مادیان حکم خواهش در باب خا در خیل بیاید اما تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده ظهورها عز وبطونها کنز
یعنی سواری بر پشتش عزتست و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیانی با زین و لجام سوار شده

زن بر دابه

زن مبارکه عفیفه بنکاح صحیح درآید و اگر بی لجام سوار شده زن با عصمتی تزویج کند یا مرد نیک
کاپایش تباه شود دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب است و سرخ او دلیل زنان با زینت
و مادیان نو زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه و باشد و دیدن مادیان فربه دلیل سال
پر نعمت و لاغر دلیل سال قحط **حدأة** قلیواج و بشیراز کور کور و بترکی چلاغان نامند
اخس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه برآید و بیشتر روز خفاش نماید رنگ وی
سیاه و گفته اند که از مرغان شکاری نیست اما بچهای مرغان برباید مگر طیوری که همسایه آشیان وی باشند
آشیان بنیاد کرده و حتی جوجه را محافظت نماید اگرچه از گرسنگی بمیرد و بچهای ایشان نخورد و در طیران جود
نکند ابن وحشیه و ابن زهر گفته زعم کرده که عقاب و قلیواج متبدل میشوند عقاب قلیواج
و قلیواج عقاب شود فسبحان القادر در عجایب گویند او از طیور جوارح حضرت سلیمان علیه السلام است
و لهذا الفه و تملک او ممتنع است چه او ملک کسیست که تملک ملک او هیچ احد را بعد از وی
سزاوار نیست لقوله تعالی حکایة عنه رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
و اگر با وی صید کبوتر ممکن بودی هر آینه در طیور شکننده تر از وی نبودی و قیمتش از
همه افزون بودی و هرچه رباید از زحمت کسی رباید و شگون از جانب چپ آدمی چیزی
برباید و او یکسال نر و یکسال ماده بود نقلست که اعرابی همیشه این بیت میخوانده

ویوم الوشاح من اعاجیب ربنا؛ علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی

روز پیدا شدن گردن بند از عجایبات پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد و چون

سبب ملاومت بر این بیت از وی پرسیدند گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس

بغسل گاه رفت که غسل کند گردن بند خود را بر زمین گذاشته بود و ربودن قلیواج همان

چنانچه کسی بر او مطلع نشد بعد از فقدان او مرا بدزدی متهم ساختند پس من روی بدرگاه حضرت

قاضی الحاجات آوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا با تمام نرسیده بودم

که قلیواج گردن بند را بینداخت و زنانی که در حرم بودند میگفتند ما را حلال کن که تو را

بی گناه متهم ساختیم من این بیت در نظم کشیدم و اگر میخوانم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم

و او از جمله فواسق خمسه است که مامور بقتل وی شده و آنها قلیواج و کلاغ ابلق و عقرب و موش

و سگ گزنده است بجهة ضرر اینها حضرت مقدس نبوی محل و محرم را امر بقتل اینها فرموده

و اکل قلیواج حرام است اگر زهره او را در سایه خشک نموده در میان شیشه نوری نقوع کنند هر کرا اجا

بگزد قطره از او در موضع گزیدن چکانند شفا دهد و اگر جانب چپ گزیده در چشم راست

سه میل از او اکتحال نمایند و اگر جانب راست در چشم چپ کشند شفا یابد و اگر زهره او را

خشک و صلایه نموده در موضعی که حیات و عقارب باشد یا شند همه حیات بمیرند اگر

قولوا

خون او را به قتیل از زرنگ و گلاب مخلوط ساخته بیاشامند از ضیق النفس نفع
نفع بخشد اگر زند او را در خانه آویزند مار و عقرب اهل آنخانه نشود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق و زن زانیه باشد و بسا باشد که دلیل مقاتله با کسی باشد
که حرب نسب حلال باشد در حل و حرم و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهی که نام او مشهور باشد
اگر بیند که او را در خواب گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه
شود و اگر به برد آن فرزند بمیرد حربا آفتاب پرست او را اهل الیهود گویند جانوریست با
آفتاب میگیرد و روی از وی نگرداند آبرماهیه ماهی کوچک سرش چون سر گوساله مثل گربا سو چهار
پای دارد مانند شتر کوهان دارد و دهان او دراز در حلق نجیب صاحب عجایب المخلوقات آورده
که حق سبحانه و تعالی او را بر صورت عجیب آفریده چشمهای او میگیرد بهر جنبی که درو رسید باید لکه بدنش
بگردد و یا حرکت نماید گویا که خاموش است و در هر درخت که باشد متلون بلون آن درخت گردد
و زبان او بدرازی سه گز باشد و چون بعضی از حیوانات مثل مگس و غیره او را آید زبان بر و زانو
و او را چون برق بیابد و زبان بر فوری در کام کشد و گویند چون جانوری بیند که از او بترسد
بشکلی متشکل شود که آن حیوان از وی گریزد و هر ساعت برنگ دیگر شود و لهذا همه حیوانات از وی بگریزند
از نیت که کسی به بکال قرار نگیرد گویند مثل حربا متلون است و او مادامکه جوجه است حالت گیری

تنک است و هرچند بزرگ شود درنگش صاف شود و چون آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه
آفتابست و تا وقتی که آفتاب به نصف النهار رسد پس بر سر درختی یا بلندی برآید چه در آن وقت
که آفتاب بسمت الراس رسیده آفتاب برابر او بیند مثل مجنون عاشقی عارض وی شود و همیشه طالب وی بود
تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند و قرص وی از نظرش غایب شود
تا صبح طلب معشوق کند اکلش حرام چه از حشرات السموم است خون او اگر طلا کنند بر چشم که موی زاید دارد
بعد از آنکه موی او را برآرند دیگر موی بیرون نیارد اکتحال زهره او مزیل غشاوه چشم است
اگر بچه او را با برادهٔ آهن گداخته در آتش سوزانند و با خون او اندک آب مخلوط ساخته و چون
و بچه تازه برو ریزند و بر جراحات سر طلا کنند در بار اول شفا دهد گوشت و بیضهٔ وی
سمّ قاتل بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود چه او
همیشه با آفتابست و باشد که دلیل رسیدن رائی باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین
و مذهب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل جنگ و کریه پرست حمار خر و بترکی اشک نامند
حمار ماده او را گویند که در جنس حیوانات هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع آید و بار گیرد مگر او
و چون سی ماه از تولد او گذرد بر حیوانات جهد یک نوع از و قابل احمال و اثقالست و نوع دیگر
از وحشی که در دویدن بر اسب یا و سبقت گیرد و از عادات اوست که چون استشمام شیر نماید از شده

خوف مضطرب گشته خود سر بر بالای او اندازد و اگر هر چه تکبر به رفته باشد بخاطر وی بیاید و موصوفست

بحدت سمع و شنوایی طوایف انام را در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمعی رکوب او را سبب

ترک اختیار نمایند و گویند او حیوانیست که مشقت کشد و بار بردارد مسکین خدا اگر چه بی تمیز است

چون بار بر می‌کشد عزیز است و دیگر آنکه خرج اندک بر دو کار است کند و سواری او تکبر را برطرف کند

و حضرت مقدس نبوی او را بسیار سوار میشده و زده از و کوتاه فرموده آمد و در قرب خود آن را جا داده اند

و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکر اصوات را تشبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده

ان انکر الأصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب آنکه در مجالس نام او نبرند

بلکه از و بدراز گوش تعبیر کنند و عرب در امثال کلمات خود گویند که الحمار شنار

والعیر عار یعنی سواری خر عیب است و سواری خر ماده عار و دیگر آنکه اندک دانه و چه بهر زبان

داده شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر گاه آواز خر شنوید اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم گویید جهة آنکه او شیطان می‌بیند در باب حمار نقول بیشمار و اوست که آنا الفعل عربی

بانگ مناسبتی که بذکر حمار در روی است مذکور میکنیم و او آنست که روایت کرده اند

از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند که در بنی اسرائیل

مرد ساده دیانت صاف عقیده بود زنی داشت اجمل زنان آن زمان بود آنمرد از غایت خوشی

در محافظت وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در خانه مقفل ساختی بمقتضای الانسان حریص
علی ما منع زن جوان چون خود را محبوس دید از دیوار و روزن خانه نظاره مردم رهگذر
مینمود روزی نظرش بر جوانی نیکو شمایل که موافق طبعش آمد واقع شد شیفته و واله او گردیده
او را طلبید و اظهار اشتیاق ملاقات وی نمود چون جوان اسیر نظر بر وی افتاد صید
دام وی شد عاقبت بعد از تأمل درین کار کلیدی موافق قفل نمود هر وقت جوان بیامدی گشادی
کار خود را فرد بسته یافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن و زن از وی حاصل کردی و مدتها
با آن دو برین طریقه صحبت داشتی تا هیچ یک خود را از آن امر شنیع باز نداشتی روزی شوهر وی
بیامد و گفت ای زن هیچ میدانی که من ترا اگر خواستم و ترا بغایت محبت میداشتم و هیچ نوع
غبار ملالی از تو بر خاطرم ننشست اما چند وقت است که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از
جانب تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من
مردی را نمی شناسی و جماعه بنی اسرائیل را کوهی بوده که معتقد ایشان بود و آن کوه در خارج شهر بود
که مابین او و شهر نهری جاری میشد و داب ایشان بوده که مدعی و مدعا علیه نزد آن کوه میرفتند
منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات یافتی و آسیبی
بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشنود میشوی و خاطر تو از طرف من

اطمینان

اطمینان بهم میرسانید گفت آری زن گفت هر وقت خواهی قسم خورم چون شوهر بجهة مهمی بیرون رفت

در بسته جوان شاهد باز بیامد و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم

میخواهد که مرا در دامن این کوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیر بمن نرسیده و اگر

من بدروغ قسم خورم هلاک شوم و اگر نخورم شوهر را بر من اعتماد نماند و نه وی را اعتبار روز رسوا

کنوم جوان از استماع این کلمات متحیر و مبهوت باند پرسید پس چه خواهی کنو زن گفت مرا

حیله بخاطر رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصباح لباس گدایان بپوشی و دراز گوشی

با خود بکنار آن نهر که خارج شهر است حاضر کنی تا چه ما آنجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو شتاب بیا و مرا

بردار و بر دراز گوش کن تا من در قسم خوردن راست گو باشم که غیر تو و این گدای دست کسی بمن

نرسیده جوان گفت حقا و کرامتا چه نیکو گفتی هرگز فکر من بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت

و در مقفل ساخته و شوهر زن بیامد در بگشود و بخانه آمد چون صبح شد زن را گفت برخیز تا به جانب

کوه رویم و قسم یاد نمایی زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه میار

اگر چنانچه اتفاق افتد دراز گوشی بجهة تو کرایه کنیم پس زن برخاست و لباس خود را نیز تمام بپوشید

برفاقت شوهر از شهر بیرون آمدند زن جوان را دید که لباس گدایان پوشیده و دراز گوشی

در دست انتظاری کشد فریاد کرد که ای گدا این دراز گوش را تا دامن این کوه بنیم درهم بکرا

راضی میشوی کفت آری پس هم ان پیش آمد زن کله بر داشت و بر بالای دراز کوش کذاشت
بر رفتند تا دامن کوه رسیدند زن کفت ای مکاری پیاده شو مرا فرود آر قبل از انکه جوان رسد
آن زن خود را از بالای دراز کوش بزمین افکند عورت وی مکشوف کشت نظر جوان بروی
افتاد زن جوان را دشنام داد جوان کفت والله من تقصیر کناهی نکرده ندارم زن بر جا ایستاد
و در دامن کوه بایستاد و دست بطرف کوه دراز کرد و بشوهر خطاب کرد و کفت بشنو و قسم یاد نمود
و کفت ای شوهر سوی دست تو و نظر تو و این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسیده از مکر این حیله
شدید الحیل جبل در اضطراب آمد کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از مشاهده این حال
انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه
فرموده ان کیدکن عظیم و درباره مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا
و از جمله خواص حمار انکه هر که از چرک بیخ کوش او در شراب یا غیر او داخل کرده بکسی نوشانند
آن شخص بخواب رود و بیهوش شود و عقل وی زایل کردد و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم
نر موی کشیده بر ران خود بندد قوه باه و نعوظ زیاده کند و اکر بر سنگ بر دم او بندد یا مقعد او
بروغن چرب کنند فریاد نکند بعضی از اطبا کفته اند که هر که کوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب
او نشیند کسی که مرض کزاز دارد او زایل شود و کزاز رضیعه اکر شده بر رفته سرما بهرد

بکند

انکشت از سم او سازند و مصروع در انکشت کند شفا یابد اکر سرکین او را با سرکین اسب مخلوط ساخته

بر خون روان آمده از عضوی آید بپاشند باز دارد و اکر بسوزانند و بپاشند بهتر بود اکر پوست پیشانی

او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اکر سرکه بر سرکین او بپاشند و در بینی مسعوط

نمایند رعاف را باز دارد و اکر عقرب کزیده و از کونه بر وسواس شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد

صحت یابد و باشد که در از کوش در آنوقت فریاد کند از آنکه وجع برود و نیز اکر در کوش او

بکوید که در فلان موضع مرا عقرب کزیده درد از وی برود اما اول اسرعت و اکر ساق او را با روغن

زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند نعوظ کند فریاد او سک را منفر باشد و باشد که از دنو مقعد

فریاد کند اکر کسی جکر او بریان کند و بخورد و در سرکه نشیند صرع دفع کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل جد و سعی انسان و دلیل فرزند و خبر و سفر یا عالم بی عمل بود لقوله تعالی کمثل الحمار

یحمل اسفارا و باشد دلیل معیشت بود لقوله تعالی وانظر الی حمارک الایه

دیدن حمار عزیز نشان بزرکی و علامت نجات بود و رجوع بمنصب سواری او در خواب

دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود لقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر

لترکبوها و نیز دلیل نجات از غم و دیدن صوت حمار دلیل فقر او است اکر بیند که او

بقصد خوردن ذبح نمود و بعضی در روزی بهم رسد اکر قصد اکل ندشت و ذبح نمود مال و معاش او

ضایع شود و اگر بیند که از پشت او بزیر آمد قصد سواری نداشت یا بیع کند دلالت بر فقر کند
اگر بیند که دم حمارش دراز و پر مو شده عمر و دولت و مال و جاه وی زیاد شود حمار
زین کرده دلیل فرزند و عزت است حمار فربه مال بسیار است اگر بیند که حماری از آسمان
فرود آمد و با رائی دخول کرد مال بسیار یابد بتخصیص اگر مالک او بود و حمار سیاه باشند
حمار مصری و کمیت و حمار ماده زن صاحب معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل اگر حمار ماده بیند
و کره از عقب وی آید دلیل است که زن بخواهد و فرزندی همراه آن بود و اگر بیند که حمار
راه نمیرود مگر بتازیانه دلیل است که مال بدو نرسد مگر بدعا **حمار وحشی** خرکوهی و بترکی داغ
اشکی که او را فرا و عیر گویند در باب فا و عین بیاید بغایت شدید الغیرت است و لهذا از نهار او
همیشه مهموم بود و چون ماده او نر آید اگر نر باشد نر او خصیتین خر کره بدندان گیرد پس ماده او
حیله کند در گریختن تا بسلامت بماند و بپا بماند ماده او خر کره بکشد تا نده و همیشه او را شیر دهد
تا بزرگ شود و از پدرش بسلامت بماند و دویست سال یا بیشتر عمر کند ابن جلجال آورده بعضی از لشکریان
در قریه خرخره از قراهای شامات فرود آمدند و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی از آنها را
ذبح و طبخ نموده یک روز تا شب آتش کامل در زیر برافروختند پخته نشد پس بعضی بر جو شدند سر او
بر کجا نهند در پشت گوش او خبری بخط کوفی نوشته دیدند که بهرام گور وضع علامت سیاه

بود

شده بود چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بر مال بسیاری بود

و عادت او آن بود چون شکار میکرد بنام خود گوش او را داغ می کرد و رها می نمود و خدای

عالمست که آن خر وحشی چه مقدار عمر کرده باشد گویند نگاه کردن به چشم حمار وحشی باعث دوام صحت

چشم و مانع نزول آب است از چشم اکتحال زهره او تحدید بصر نماید خوردن گوشت فربه او مرض

مفاصل را نفع کند و گوشت او دیر نافع است از نقرس طلا به او ازاله کلف کند اکل زهره او دفع

بول در فراش نماید اگر مغز ساق او را با روغن زیبق مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل کند تعبیر

دیدن او در خواب دلیل زن و فرزند و جفاکار صاحب قوه است از اهل بادیه بود رکوب او

دلیل عصیان و نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع در معصیت است نوشیدن شیر او

دلیل عبادت و دینداریست مالک شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت از او

دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفع حمار قبان بفارسی خشنه کر گویند جانوریست شکم باریک

شبیه می مدور است گویا کسی بر پشت بسته بقدر دیناری و سیاه اول از جعل کمتر است

و از وی که جگر در مواضع نم بهم رسد و شش پای دارد در مزابل و شوره زمینها الفت گیرد در مثل

گویند فلان اذل من حمار قبان اکل او حرام است اگر او را در شراب بیاشامند

از جهت عسر البول و یرقان نافع است و بعضی گویند اگر او را در گوی بخیند بر صاحب تب ربع

مثلث آویزند بالکلیه تب وی مفارقت کند **حِرْذَوْن** بذال معجمه سوسمار نر بعضی گویند جانوریست
شبیه باو از حشرات السموم است در جایهای معمور غیر مسکونه میباشد کف او شبیه بکف انسان است
با انگشتان و بندهای انگشت و پوستش بیاض بند او بخلاف جلپاسه که بیاضی دارد و کشتن او حرام عقرب را
بکشد ارسطو گفته که اگر پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند و چون بوی او
بشنود بگریزد و بگریزد طلا سوخته پیه او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگرچه میان سر او جدا کنند
تاب آورد و عیاران چنین کنند و بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند نگه داشتن پیه او میان زر گوی
سیاه با خود مزیل تب ربع است **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است در ترکیب و اختلاف
مزاج و غفلت و فراموشی است **حِصال** اسب جهت که داشتن منی خود از فریاد دیا بکتب حصان نامند
حِضْب بضاد معجمه مار نر درشت بعضی مار باریک و بعضی مار سفید را گویند **حِسْل** بچه سوسمار وقتی
که از بیضه برآید **فصل سیوم در حای مضمومه** **حُباری** جزو بتری که دغدری و حبره نامند مرغیست
دراز گردن اندک طولی در منقار دارد و خاکستری رنگست در بصره بسیار میباشد و اگر صید مردم ابجا آید
در حوصله او دانه یابند که از درخت ارگوشت بط است چون چرغ خواهد که او را صید کند
سرگین بر وی اندازد پرش کنده شود و لهذا اعراب گویند سَلاحُهُ سِلاحُهُ یعنی سلاح او سرگین
اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او صید ایشان کند اکلش حلال جهت از طیبات است

در بعض تفاسیر مذکور است که اول لاغری بسبب گناهان بنی آدم بمیرد یعنی هرگاه گناهان
ایشان بسیار شود باران کم باشد چه بقدر اقطار امطار حبوب بطیور رسد و بیشتر از همه طیور
حیله در تحصیل روزی نماید و مع هذا از جوع بمیرد فسبحان القادر در ملاینات بچه او را نهار و جوجه
مرغ خانگی را لیل نامند شاعر گفته «ونهاراً رایت منتصف اللیل» و لیلاً رایت
نصف النهار یعنی حباری در نصف شب و جوجه مرغ خانگی در نصف روز دیدم اکل گوشت او
جهة تسکین بادها نافع است لیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دارچینی و زیت و سرکه است
خوردن گوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه بالغه است بتخصیص در زمستان و بلاد سرد
و بعضی گفته اند گوشت او نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است بهتر آنست که بعد از ذبح گوشت او
دو روز نگهدارند و بعد از آن طبخ نمایند در سینه و رانهای او سیر و فلفل و ادویه حاره
کنند و واجب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در حوصله او
سنگی یافت شود اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و رعاف در ساعت قطع کند و شکم
بندد مادام که با او است اگر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خوابش کم شود
ارسطاطالیس در صفت بیضه او گفته که انچه از و نر بهم رسد موی سیاه کند و یکسال نرهد و انچه
از و ماده بهم رسد سیاه نکند طریق معرفت این دو نوع آنست که رشته در سوزن کنند و در

و در بیضه درآرند اگر رشته سیاه شد بیضه نرست والا ماده اگر پوست سکدان او
خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کرده و اکتحال نمایند در ابتدای نزول آب اگر بچشم نافع بود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد که دخل اندک دارد و خرج بسیار داشته باشد اکثر لا کل که ربیع
وقتی در شب و روز از شغف خالی نبود حُرقوص بعادوسی هر جا آمده جانوریست بسیر خرد
و زنبور زند غالب رنگ او سیاه است باشد هر جا ل زنبوراو و به پرد زمخشری گفته که او
جانوریست بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از گزیدن کیک است بفرج زنان عادت نموده
چنانچه مورچه بفرج مرد آمده بال بطریق مورچه برون آید و بعضی گویند بعینه برغوث است یعنی کیک
دیگری گفته جانوریست جزع آورده بطریق زنبور صاحب نیش و کژدم است مثل سر تازیانه و لهذا
هر کرا با تازیانه زنند گویند او را حرقوص گرفته اکلش حرام است جهة آنکه از حشرات است حُوت ماهی
و بترکی بالق گویند خواص و تعبیر وی در سمک باید جست گویند روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلام
از حضرت باری التماس نموده یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس زمان طویل طعام کثیر جمع نمود
خداوند عالم از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت
دیگر چیزی نمانده باقی نماند پرسید که هر روز این مقدار طعام میخوری گفت امروز ثلث روزی
خود خورده ام گرسنه ماندم کاش مرا ضیافت نکردی امروز حق تعالی مرا روزی نداد گو مگر آنکه تو ضیافت

نمایی

نمای صدق الله وما من دابة في الأرض الا على الله رزقها **حوت الحيض**
حیوان بزرگیست در دریا که کشتی باز دارد و چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند لته حیض
نزد او اندازند گریزان شود ولهذا او را حوت الحیض نامند و او فاطوس است در باب
فا یاد و چون زن حایض در کشتی باشد تو آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند جهت آنکه
چون خشک شود سفید گردد بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر خشک و صلابه نموده بر خون روان پاشند
باز دارد و اگر بر جراحت نهند گوشت آورد و اگر چه جراحت عظیم بود و این نیز مجربست گوشت میان
پشت او را اگر کسی بخاید تهیج باه و نعوظ کند **تعبیر** دیدن خون حیض در خواب دلیل نکاح
حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کار حرامی کند اگر زن باشد کارش بد شود
پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر زن خود را حایض بیند خون او قطع شود دلیل گره
گناه اوست و توبه نمیکند بر توبه خود نمی ایستد و اگر مرد زن حایض بیند کارش وابسته
زن گردد **حوت موسی و یوشع** ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبتیه از
نسل ماهی که موسی و یوشع علیهم السلام از و تناول نموده بودند که چون ایشان نصف او
بطول خورده بودند و نصف دیگر که چون یوشع علیه السلام وضو ساخته بود از آب وضوی
وی بر وی چکید بامر الله زنده شد از میان سفره بمیان دریا جسته برفت و او ماهیست طولش

بیشتر از حد زرع شرعیست قریب بسه شبر عرضش یک شبر یک پهلوی او خاره و استخوانست و پوستش تاریک
بر جثهٔ او کشیده شد او را بکشتم و نصف سرش با شکم بهره او را ببیند چون این مقدار در وسط ماهی نماید
کمان برده مگر تنبیست و نصف دیگر صحیح او را مبارک شمرند و با ماهی بعیده هدیه برند
و این محلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است در دریای فارس و روم بهم رسند و بعضی گویند دریای اردن
و قلزمست و بعضی دیگر گویند که دریای مغرب و قافست و حکمت در جمع نمودن موسی و خضر علیهم السلام
در مجمع البحرین اجتماع بحر علم ظاهر و باطنست یعنی علم شریعت و حقیقت والله اعلم **اُمّ حُبَیْن**
مثل ابن عرس جانوریست که راسو و سام ابرص گویند یعنی چلپاسه است و بخلقت حربا است سوای
سینهٔ او و بعضی گویند ماده حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او
پهن ابو ... دکفته او را چهار دست و پاست بمقدار برق آب چون خواهند که صید وی کنند
این افسون بخوانند اُمّ حُبَیْن انشُر بردیکی ؛؛ اِنَّ الأمیرَ ناظِرٌ الیکی ؛؛
وضارب بسوطه جنبیکِ پس او را میرانند تا بروی مجر طاری شود و بهره پای او است
بالیده و بال او که خاکستری رنگ است میکشد و چون صیاد او را بگیرد مضطرب شود بال
دیگر از تحت بال اول میکشد که زیباتر از بال اول بود بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد
در کمال نزاکت چون صیاد او را بدین حال بیند بر حال خود واگذارد گویند این صفات

ام

ام عفو نیف است که در باب عین بیاید بر اصح اکلش حرام و بعضی از عامه حلال میدانند حُبابْ

اسم مار و شیطان و لهذا حضرت مقدس نبوی یکی از انصار را که مسمی بحباب بود تغییر داده

عبدالله نام نهاد حُباحِبْ بر وزن هداهد ولد الزنا و او حیوانیست مثل مگس که بال دارد

و در شب روشن میشود گویا آتش برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است که یا او را نار ضعیف است

که از ترس مهمانان شب روشن میشود حُبْرُجْ بضم راء مهمله و جیم حباری نر حبور بچه او و بعضی گفته اند

حبور را از جمله مرغابیست حُسَاس نوعی از ماهی کوچک حُمَّرَه بتشدید میم و بعضی بتخفیف نیز

خوانده اند حُمَرَه سرخه سر نوعی از گنجشک ترکان سرخه نامند اکلش حلال خُنْظَبْ بنون

و ظاء معجمه ملخ نر بعضی گفته اند که جعل است دیگری گفته که مرکب از روباه و گربه وحشیه حُوار

بچه شتر تا محلی که از شیر جدا شود و بعد از آن فصیل خوانند حُلّان بتشدید لام بزغاله که در

شکم مادر یافت شود اصمعی گفته که حلام و حلان بمیم و نون گوسفندان ریزه را گویند حُوشْ

چارپای وحشی و ابل حوشیه منسوب به وی است و مذکر جن نیز حوش گویند حُوُت بر وزن

سفود مار نر ام حُمارِس ابن کثیر گفته که مرغ خانگی را گویند باب المعجم در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در خاء مفتوحه خازباز و خزباز اسم مگس که اسم اندکی کمتر اند جایز است

که از خز الذباب باشد هر گاه بمعنی کثیر الصوت دانیم ابو سعید گفته که گربه است میدانی گفته

مکسیست و چون در بهار طیران نماید دلیل لرزانه سال باشد **خبهقی** بچه ایست که مادرش

کرگ باشد و کنیت او از بنی تمیم **خشنق** ارسطاطالیس گفته او مرغی بزرگست در بلاد

چین و بابل و ترک میباشد که او را زنده بیند هیچکس قدرت برگرفتن او ندارد و از

نشان اوست چون رایحه زهر بشم او رسد خیره شود و عرق کند و بی حس شود بعضی گویند

در مواضعی که صیف و شتا باشد میباشد و در مواضعی که صیف و شتا او نبود یک بیکدیگر است

و چندان اختلاف در مذاق او میباشد زهر بسیار در سالها او ریزند و چون سم سم کند خیره کشته بعد

و بمیرد جثه او را فرکنند و از استخوان او ظرفها سازند استخوان او چون رایحه سم شنود

عرق کند مغز استخوان او سم هر حیوانی بود و مار از و گریزان بود و هیچوقت مار را نیابد

خطاف پرستوک و پرستک قرلانقوچ گویند عرب بازوار الهند نیز نامند و بعید قطع کند

تا خود را بجوار مردم رساند و در خانهای معمور از گل تازه بقدر آنچه بجهای او کفاف

باشد آشیان سازد و در جایهای بلند هم از خطر و بجهه زیرک داند و نظر با قوائی در

دست مردم است عصفور الجنه نامند یعنی گنجشک بهشت و بدین جهه او را دوست دارند چه او

با گل گنگ و تیشه اکتفا نماید و نشان از هوا بر باید و لهذا او را خطاف نامند یعنی ربایند

و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود برگردد و هیچکس ندید او بر چیزی

بایند

باشند و نخورند و یا آنکه با ماده خود جمع شود خفاش یعنی شب پره دشمن اوست بدین سبب
چون بچه بیرون آرد چند شاخ از کرفس در آشیان خود نهد تا بچهای او نرنجاند و چون از
گل آشیان سازد گاه داخل خانه کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در بیرون آن ریزد
و محل خود پاک نهد و چون بچه او بزرگ شود اصحاب قال او را بزعفران زرد نمایند
پس چون بچه خود را زرد بیند گمان برد که از شده حرارت چنین شده برود و از زمین هند
سنگ یرقان بیاورد و بر آشیان اندازد و آن سنگی که چکیده در او خطوط هست و بیند و از
آب او بیاشامند بامر الله تعالی شفا یابند قشیری در آخر رساله خود در باب محبت آورده که خطافی
بر خطافه مراوده نمود و او امتناع نمود خطاف گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان
درهم نوردم باد این مکالمه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید آنحضرت او را طلب فرمود گفت
چه چیز ترا باعث شده چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را باقوال ایشان مواخذه نمایند
فرمود راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده که چون آدم صلی علیه السلام از بهشت
بیرون آمد از تنهایی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را بمؤانست وی فرستاد و برو لازم
ساخته در بیوت آشیان نمود و از بنی آدم مفارقت نکرد و با او چهار آیه از کتاب خدای
بود و آن آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا

من خشیة الله تا آخر سورهٔ حشر آواز خود در انتجات کلمات العزیز الحکیم مترنم و ممتد میسازد

و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار آشیان میسازد و در حبشه ازین نوع بسیار بود و چند از گنجشک بزرگتر

خاکستری رنگ باشد و آنرا پرستو نوا خوانند در سیاهی باشد نوع دیگر سبز رنگ است بر پشتش بعضی علامت

سرخ هست کوچکتر از دیگر دره و مسمی بمغاسته در باب یا گذشت اهل مصر از جهة سبزی او خضرا نامند هر جا

و مگس و پروانه بپند بپر چینند و نخونبو نوع دیگر است بالهای دراز دارد و در کوهها جای گیرد و نخونبو

و این نوع نیز مسمی به پستونو کنند در مسجد الحرام بسیار آشیانه کند در سقف و در باب شبیه بعضی گمان برده اند

و مگر این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را باو عذاب نمود اکل جمیع انواع او حرام است

چه حضرت سعد بن ... از قتل او نهی فرموده بتخصیص آنهایی که در خانها جای گیرند عبد الله بن عمر

از حضرت پیغمبر حدیثی نقل کرده که مکشید برق را که بدرستی آواز او تسبیح است و مکشید خطاف بسبب

چراغ در چینی بیت المقدس که خراب کردند گفت بار خدایا مرا بر دریا مسلط گردان تا ایشان را

بدریا غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر چشم او را بر گوی بسته بر تختی نهند هر که بروی بگوید ابر

خوابش ببرد اگر خشک کرده بکوبند و بر روغن خوشبوی مطلب سازند بهر زنی که بنوشانند

محبت بسیار گردد و اگر بروغن زنبق مخلوط ساخته در وقت زلول ناف زن را باو مسح

نمایند نفع عظیم بخشد خون دل او بعد از آنکه خشک کرده بکوبند تهیج باه کند اگر بر زنان از

خون او

خون او نوشانند شیر طرح نداند شهوتش تسکین یابد و اگر بر سر صداع طلا نمایند درد ساکن شود

هرگاه از اخلاط حادث شده باشد و آشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خون

چه بدندانهای وی کودکانرا سیاه نکند خوردن گوشت وی بخواب آرد و در سر بعضی از آنها سنگ

ریزهاست و چون یافت شود هر که با خود دارد از شرور محفوظ ماند و نیز هر که را دو حاجت

روا گردد و توسل او نماید کند رفع شود چون بچه نخستین وی بگیرند وقتی که قمر

زاید النور باشد شکم وی بشکافند سنگ در وی یابند یکی سفید که اگر بر مصروع یا معقود آویزند

شفا یابد دیگر سرخ که اگر بر عسر البول آویزند نجات یابد و باشد که این سنگ یکی طولانی

و یکی مجتمع مدور اگر این سنگ بر پوست گوساله گذشته بر صاحب وسواس آویزند

شفا یابد و این سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق از خانه او نیابند

و در باقی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند ادرار بول نماید تنبیه

ابو حامد اندلسی گفته که خطاف نوع خاماهیست در دریای سبتیه باشد که او را بال

سیاه بر پشت هست از آب بر آید در هوا بپرد و باز بدریا عود کند خنفسا سرگین گردان

و بزرگتر از آن و کوتوی نامند جانور سیاه هست از جعل کوچکتر پشتش طولانی بود میان او و عقرب

صداقت و دوستی هست و لهذا اهل مدینه شریفه او را جاریة العقرب خوانند یعنی کنیز عقرب

واین چند نوعست یکی جعل و دیگر حمار قبان و دیگر خنطب واین هر سه گندنست و دیگر خنفسا

و مشهور بگبره فسواست و لهذا او را فسفسو نامند عربان گویند الخنفسا اذا تحرکت

فست یعنی تا جنبید این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات آورده شخصی را

بعد از تکلم بدین کلام بانجام حق سبحانه وتعالی او را بجراحتی در ریش مبتلا کرده جمیع اطبا از معالجه

او عاجز آمدند پس آن مرد در بیرون دروازه شهر مقام گرفته روزی طبیبی بر او گذشت آن مرد گفت

طبیبی نزد من آرید گفتند او چه علاج خواهد نمود تو را و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو عاجز آمدند

گفت البته بیارید او را پس چون حاضر شد جراحتش نمودند خنفسا طلبید حاضران خنده کردند

مرد علیل را انجا بخاطر رسید که روزی استهزا ابر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد

این مرد را صاحب بصیره می بینم پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاکسترش بر آن جراحت

پاشید با مر الله در حال شفا یافت پس آن مرد گفت که خدای تبارک و تعالی خواست بمن بشناساند

که اخس مخلوقات احسن اعز ادویه است اکلش جهة استجابتش حرکم اگر سرهای خنافس را در برج

کبوتر گذارند کبوتر بسیار جمع شود اکتحال برطوبتی که در جوف اوست تحدید نظر و جلای بصر نماید

و پرده چشم را زایل کند و بیاض وسبل را نفع عظیم بخشد و اگر در موضعی برگ خیار بخور

کنند خنافس گریزان شوند و اگر یکی از آنها را بر گزیده عقرب گذارند شفا دهد و اگر

بی‌خبر او را گزیده و مطلع نشود تا بجوف او رسد در حال بمیرد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل موت زن صاحب نفاس است و اگر رائی مرد بد خدمت اشرار کند و باشد که دلیل
دشمن بود خیل اسب و بر یکی آن نامند و عرب آنرا در مسابقه و گرو بندی قاعده‌ایست که ده
اسب است به ترتیب هر کدام را نامی مناسب کرده‌اند و در چراندن گرو بندند و نامهای آنها را ابو نصر
فراهی در حرب آورده ده اسپند در تاختن هر یکی را به ترتیب نامیست روشن نه مشکل مجلی مصلی
مسلی و تالی حظی مرتاح و عاطف حظی و مؤمل لطیم و سکیت از پی حاجت عرق خوی
فؤاد است قلب و جنان و حشا دل و بعضی جای دیگر بر و الحاق نموده‌اند چنانکه گفته‌اند
برین ده جای دیگر الحاق رفته یکی هست قاشور دیگر فسکل گویند اول کسی که بر اسب سوار شد
حضرت اسمعیل علیه السلام بود چه تا آن زمان اسبان وحشی بودند کسی بر آنها نمیتوانست
سواری نمود از جمله خواص او آنکه اگر زرنیخ سرخ خورد بمیرد و این خواص او در باب فادر
ذکر فرس باید تعبیر دیدن او در خواب زینت است لقوله تعالی زین للناس
الی قوله والخیل المسومه اگر بیند که اسبها هوا میبرد دلیل فتنه و آشوب بود
اسب شیر رو دلیل نزدیکی اجل است خاطف خطاف مرغیست از جنس گنجشک و او را زفراف
نامند در رباب باید چون سایه خود در آب بیند میل کند تا برباید و با او بازی کند

ولهذا خاطف ظله گویند خَذَرْنَق بدال مهمله و معجمه هر دو آمده عنکبوت است بفارسی کارتن

و بزرگتر از او محک نامند در باب عین در عنکبوت بیاید خَرَب حباری نر در باب حا گذشت خَرَشَنَة

جوهری گفته جانوریست خَرَاطِین اساریع است در الف گذشت و اصح شحمة الارض است

خ در شین بیاید خَرْشَقْلا نوعی از ماهیست سمک البلطی گویند در حدیث آمده لولا الخرشقلا

لوجدت اوراق الجنة في ماء النيل یعنی اگر خرشقلا نمی بود برگهای بهشت در آب نیل یافت

میشد چه بسبب آب او از جنت است و چون اوراق جنة در آب نیل افتد خرشقلا رباید خَرَشَنَة مرغیست

از کبوتر بزرگتر در باب کاف در کرکر بیاید خَشْخَاش هوام و جانوران زمین بعضی مرغان کوچک را گویند

و بعضی اژدهای بزرگ را و بعضی مگسها را لجه و مار بزرگ را گویند و بعضی حرکات ثلثه در خاء اول

او جایز داشته اند خَشْرَم زنبورها لفظ جمع است مفرد از لفظ خود ندارد بلکه در معنی جمع

زنبور است خَلِفَة شتر آبستن در ناقه بیاید خُضَارِي مرغ خالدار است او را اخیل گویند

در باب همزه گذشت خَمَل نوع از ماهیست خَنْدَع بر وزن و معنی جندب نوع از ملخ در کتاب

محکم آورده او شب پره است خَرُوف بره را تا شش ماه گویند خَيْدَع و خَيْطَل گربه در دستور

و هره بیاید خَيْعَنُور گرگ و بعضی گویند غولست در حدیث گرگ عقبه است مراد ازو

شیطان عقبه است یا اخبر نیسته برکال نماند و بعضی دیگر گویند جانوریست بر روی آب

مثل رشته یا تار عنکبوت **اَخْیَلُ** مرغ سبز است بر بال او درخشندگی است مخالف رنگ او است
و بعضی گویند شقراق است در شین بیاید **خُنْبُوصُ** مرغیست از گنجشک کوچکتر برنگ او **فصل دوم**
در خاء مکسوره **خِنْزِیر** خوک و بترکی طُنغوز گویند صفات بهایم و سباع هر دو در وی موجود است
از سبعیت دندان گرفتن و ربودن و مردار خواری و درندگی و از بهیمه ستم و علف خوردن و در
شهوت بمرتبه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او چند میل راه در چرا باشد و ماده
شش پای نماید کسی که این معنی نیافته گمان برد که مگر از جمله جانوری است که شش پای دارد
و باشد که دو نر از وی بر سر یک ماده نزاع کنند تا یکی هلاک شود چون وقت هیجان شهوت
خوکان بود سرها به پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها متغیر سازند و بسیار باشد که یک ماده خوک
از یک مرتبه که نر بر وی جهد بیست بچه آورد نر او چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه
شود بار گیرد و در بعضی بلاد هفت ماهه یا هشت ماهه شود بار گیرد و بعد از پانزده سال دیگر نزاید
دندان خوک از همه دندانهای سباع و حیوانات تیزتر بود که شمشیر بران و نیزه حدید السنان
ببرد و دو دندان پیش از زبر و زیر چنان دراز شود که بیکدیگر گذرند و از اکل باز ماند و از
جوع بمیرد چون سگ را بدندان گیرد موی بریزد و بسرعت تمام حیات و عقارب خورد
زهر آنها در وی اثر نکند از روباه ترسناکتر بود چون سه روز گرسنه مانده در زیر [illegible]

فربه شود علماء نصاری روم چنین کنند و چون بیمار شود سرطان خورد به شود اگر او را اگم برجای دی

بندند چون حمار ببرد و بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او در آید در حال بمیرد پوست او با گوشت

چسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی او اگر اهلی شود قبول تادیب نکند نقو

کلام ملک علام لحم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خون

جگر او اگر گزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت

صحت دهد اگر زهره او در بینی مربوط ریزند از هر جانب سه قطره روان شود کشاده گردد و اگر خشک کرده

مرد بسته شده

بر بواسیر نهند به کند اگر صاحب فواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه بریزد

مدبس

بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا نمایند جراحات به کند اگر بر بیخ درخت انار ترش

ریزند مبدّل بانار شیرین کنند مالیدن و شامیدن سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نمایند باشند

بواسیر را شفا بود اگر صاحب تب ربع با خود دارد تب زائل شود یا تشنه او را اگر سوخته

و صلایه کرده بعسل و سرکه معجون نموده کسی که سپلش دل او شکم و نفخ معده و رفع باشد بوزن یکمثقال آشامد

نفع عظیم بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و افلاس و مال حرام و دیدن ماده او

دلیل زیاده شدن نسل و کثرة آفت رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت و ضرر از نصرانی

یا دشمن قوی الحول ... مصاحب جزع ... کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر دشمن

بود خوردن گوشت او رسیدن بذلت و خواری و سستی و مال حرام بود اگر بیند که شیر او

داده او خوش شود کمتر و مالک شدن او دلیل غم و اهلی او دلیل ارزانی و اگر مسافر بیند

دلیل باز آمدن او از سفر بود چرانیدن او دلیل حکومت بر یهودی و نصاری اگر بیند که زن او

خوک بچه زاید دلیل طلاق اوست چه لحمش بر وی حرام است معنی خواب بر این آمده گفت در خواب

دیدم که قلاده در گردن خوکان می آویزم گفت البته با اهل تعلیم مینمایی خنزیر بحری

خوک دریایی او را ذلفیر گویند در دال باید و ایشان خوک دریایی نشناسند خِرنِق

بچه خرگوش و چیزی نرم خِنَّوص بتشدید نون و صاد مهمله بچه خوک فصل سیوم در خاء

مضمومه خُفّاش شب پره و بر یکی گویند نامند از جهت ضعف بصر در شب طیران نماید بزرگ را

او را وطواط و کوچک او را خفاش نامند در روشنی ماه و روز نه بیند قریب غروب

شمس در طیران آید چه در آن وقت نه نور بود نه ظلمت و وقت هیجان پشه است قوت

خود کند و در شب و روز ابر و هوای صاف نه بیند و اعمش ضد او است در روز

بیند زعمش ضعف بصر است با سیلان اشک و خفاش از جنس طیور نیست چه او را

پستان و گوش و دندانها و خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند

و مثل چهارپای بول کند و بچه خود شیر دهد و او را پر نباشد بعضی مفسرین گفته اند او

چون مصنوع مخلوقست یعنی عیسی علیه السلام لهذا مباین صنعت خالقست از ینجهة مغلوب

سایر طیور باشند هر مرغ که گوشت خورند اورا بخورند و آنچه گوشت نخورند اورا بکشند بدین سبب در

غیر شب اورا نتوان دید و وهب گوید تا نظر مردم بر او باشد بپرد و چون از نظر غایب شود

بیفتد تا فعل خالق از فعل مخلوق متمیز شود و تا بدانند قدرت کامله قادر عزیز را گویند که آن

طلب خفاش از عیسی علیه السلام نموده اند و او از اعجب طیور است از گوشت و خون بال بر شدید

الطیرانست و پشه و مگس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه‌ها اکل نماید و مع هذا بیشتر از حمار وحشی

و کرکس عمر کند ماده او بیضه ننهد و بچه کند نر او کثیر الجماع بود در میان حیوانات سوای او و میمون

و انسان هیچ حیوانی بچه خود بر ندارد و چون بچه خود بردارد در زیر بال نهد او و باشد

که از کمال اشفاق بر دهن خود چسباند و در حین طیران بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار

بدو خورد نپرد و نپرد و اگر او سلا گویند اَطْرِقْ کَرَا یعنی سر به پیش انداز و فرود آی

بزبان چسبد لهذا اورا الجاقت وصف کنند اکلش حرام و قتلش ممنوع چه او نیز مثل پرستو

در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر دریا مسلط کن تا آنرا غرق کنم از جمله خواص او

آنکه اگر سر او را در میان بالشی گذارند هر که سر بر و نهد نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن طبخ

نموده بر روغن زیت مخلوط سازند و مکرر بینی تا مهر راشود پس این روغن صاف نموده

ادهان

بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جسد و ربو بمالند شفا یابد و این بتجربه رسیده ربو شکا نقف ۹

در هر خانه که او را بگیرند دل او را در همان خانه بسوزانند مار و عقرب گریزان شوند

و در آن خانه دیگر نیایند در زبان هیچ او و دل وی بر زنان آویزند تهییج باه کند کردن او

با خود دارند از گزیدن عقرب ایمن گردند اگر زهره او را بر فرج زن عسر الولادت بمالند

در همان ساعت وضع حملش شود اگر پیه او را از بینی که خون از وی بسیار رود بخود بر دالو

خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش را مهرا به بزند و بر قضیب مالند از قطره البول

ایمن گردد اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت یابد اگر سرگین او را بر قوبا یعنی گزند

بمالند از بیخ بر کند و هر که موی را بر کند و اشک چشم او بر آنجا بمالند دیگر موی نروید و اگر

بر زهار کودکان قبل از بلوغ بمالند دیگر موی نروید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد عابد

از طامید و سی گفته‌اند دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت است

و گفته‌اند مسافر بد است و اگر بیند که بخانه داخل شود دلیل خرابی آن منزل بود و دیدن ماده او

دلیل زن حره است و بعضی دیدن خفاش سیاه دلیل همسایگان دانند که ایشان البوس از ایشان ال

باشد **خلد** ورد بروزن جعل موش کور و بترکی کور سیچان و بعضی گویند جانوری است به شکل

خود نه بیند به سوی از سوراخ خود در آید و دهن گشاید و بایستد تا مگس بیاید میان لب

واطراف دهن او جمع شوند پس لبها بهم آرد و همه را فرو برد ارسطو گفته هر حیوانی را چشم است

مگر خلد را چشم نیست حق سبحانه و تعالی عوض بینایی بوی شنوایی بمرتبه عطا کرده که از مسافت بعیده

اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدایی کند زمین کور کند و چون خواهند که او را

صید کنند تره در سوراخ او گذارند بیرون آید تا او را بگیرد و بیرا بگیرند از طمع او تره بوی

خوش گریزد و بوی پیاز و گندنا عشق بازی کند و بشنام بسبب این جهت او را صید کنند بعضی از اهل

تفسیر گویند که او اسم حیوانیست که سد مأرب خراب کرد و این چنان بود که قوم سبا را باغستان

بود جمعی را که والو ایشان می‌شد یکی را از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق

نعم الهی شده بودند حق سبحانه و تعالی فرموده کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید روزی

پروردگار خود و شکر او بجای آورید ایشان شهر پاکیزه بود که در و پشه و کیک و مگس و سایر موذیات نبود

مرد غریب که وارد آنجا می‌شد آنچه از شپش و غیره در رخت او بود می‌مرد و چون کسی داخل باغستان

ایشان می‌شد اگر زنبیل در جای عبور در سر او بود از اثمار و فواکه مملو می‌شد بی‌آنکه دست با نهال

رساند حق تعالی سیزده پیغمبر بدان قوم پیغمبر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هرچند ایشان بخوف

و انذار نمودند تعدی و کفران نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید ؛ با سیه دل چه سود گفتن وعظ ؛ نرود

میخ آهنین بر سنگ ؛ ابا و استنباع شعار و دثار خود نمودند که شد خدا ایشان هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم

ایشان را سدّی بود که بلقیس در حیات ایشان بود بسته و در زیر آن سدّ برکه ساخته بود که از انجا آب
بیرون می آمد بعد از انهار یمن قسمت ایشان بود و بعد از هلاک سلیمان علیه السلام و بلقیس ایشان مدتی
در نعمت و مسرّت بودند پس طغیان کفران ایشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موش تیز هوش اعمی یعنی
بجلد فرستاد تا سدّ ایشان را از بیخ سوراخ کرده سیل عظیم آمد اشجار را از اصول قلع نموده اراضی
ایشان خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کهانت کمال بهره بودند که موش تخریب سدّ
ایشان نماید و لهذا نزد هر سوراخ موش گربه نگاه داشته بودند چون وقت عذاب آن قوم ناصواب رسید
حق سبحانه و تعالی موش سرخ که گفته شد فرستاده از هیبت او جمیع گربها بسوراخ موشان گریختند پس آن
موش کور رخنه عظیم در سدّ ایشان نموده از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانها شده
جمیع اشجار و اموال ایشان را غرق کرده خانها را برابر ریگ نمود گویند که موش مذکور را انیاب
و مخالب از حدید بود اول کسی که اطلاع بر و حاصل نمود عمرو بن عامر ازدی که سیّد و بزرگ ایشان بود
در خواب دید که رخنه در سدّ شده چون صبح شد آزاد بجانب سدّ رفته موشی دید که چنگال آهنین
رخنه در سدّ مینماید برگشته زن و فرزندان خود را برده موش را بدان هیات بدیشان نمود
چون برگشتند گفت دیدید آنچه من دیدم گفتند آری گفت بدانید که این کار خدایست که ما
علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول ببینم که خدای تعالی رخصت هلاک این قوم

داده باشد پس برفت گربه را گرفته نزد موش برد موش بخور مشغول بود اقبال گربه نمود اما چون

گربه موش را دید بر روی کبر نهاد عمرو با اولاد خود گفت چاره کار خود بجویید گفتند چه چاره

کنیم گفت بدر رستی مرا که این حیله بخاطر رسیده گفتند یکی آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را گفت

فردا من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد تو را مأمور باشی تمام تغافل

نمایی چون ترا دشنام دهم برخیز و سیلی بر صورت من زن پس باقی اولاد را گفت چون او

چنین کند شما هیچ مگویید من در توقف قسم یاد کنم بقسمی که کفاره نداشته باشد اگر خلاف

قسم نمایم که بعد از این در میان قومی اقامت کنم که اصغر اولاد من با من چنین بی ادبی کند

هیچیک او را عیب و عار نکنند اولاد گفتند سمعا و طاعة چنین کنیم روز دیگر که عقد مجلس انتظام

پذیرفت عمرو اصغر اولاد را گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننمود و تغافل

گذرانید عمرو وی را دشنام داد او برخواست و سیلی بروی پدر نواخت و لولوی سر را بینی

انداخته هیچ نگفتند قوم از جرأت او و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون

چنین دیدند بهیچ نحو حرفی نگفتند پس عمرو گفت اصغر اولاد من مرا سیلی زد شما هیچ نگفتید

و جمله ساکت نشستید در میان همچو شما قومی اقامت نتوان نمود پس قسم خورد بقسمی که او را هیچ

کفاره نباشد که از میان ایشان بیرون رود قوم برخواسته عذرها خواستند که ما

تان نبود چه اولاد تو منع او نکنند ولهذا اتفقت در منع نمودیم عمرو گفت الحال چاره نیست
بغیر از آنکه بیرون رویم چه چنین حکمی از من صادر شده علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد
در بیع سودند الله چه رفت کار از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام
املاک وی را بخریدند پس عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را بار نمود از مواضع یمن
بمحل دیگر نقل نمود پس اندک زمانی نگذشته موش کور رخنه در سد کرد سیل آمد
خراب و انعام و اموال ایشان را برده خانهای ایشان خراب کرد چنانچه ملک علام بدین معنی
ناطق است که فارسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان سیل عرم و جمعی گویند
که عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد اما مأرب بسکون
همزه اسم قصر یا لقب پادشاه شهر سبا است چنانچه تبع لقب ملوک یمن است مسعودی و سهیلی
گفته اند که بانی سد سبا بن یشجب بود و هفتاد وادی از آن سد جاری میشد سبا قبل از
اتمام وی رحلت نمود ملوک حمیر با تمام رسانیدند گفته اند که سبا اول کسیست از ملوک یمن
که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان است مسعودی گفته
لقمان بن عاد بانی او بود او را یک فرسخ در یک فرسخ ساخته بودند خدای تعالی بسبب سیل عرم
مردم آنجا را متفرق ساخت قصه ایشان در جهان مثل گویند از جمله ادعیه و اشکال داغ

آن خلدلیت درحراب بی اقدابن دعا بر کوش جب بهبابد آویخت یا خلد

سلیمان بن داود ذکر عزرائیل وسطك وذکر جبرئیل علی راسك

وذکر اسرافیل علی ظهرك وذکر میکائیل علی بطنك لاتدب ولاتسعی

الا ابلیس کعبا کما یبس لبن الدجاجه وقرن الحمار بقدرة العزیز

القهار هذا قول جبرئیل ومیکائیل وملائکه الله المقربین الذین

لا یاکلون ولا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون اصبا و ثنا الشدای

ایبس ایها الخلد من دابة فلان بن فلانه واومن هذه الدابة تبقه

من یری ولایری ویسلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا

فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا الم تر الی الذین

خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم موتوا کذلك

یموت الخلد من دابة فلان بن فلانه ومن هذه الدابة ۲۱۱۱

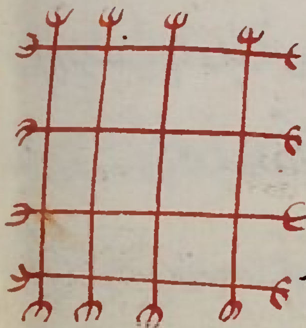

ااااالا لرططا لا ا طا ۹ ا ۱۱۱ ـ وکا

بدانکه اکل اوحرمت جهته لکه لر انواع موش ست

عرب کونید در امثال خود فلان اسمع وفهدس خلد

یعنی

یعنی فلانکس شنواتر وف دکننده تر از خلد است از جمله خواص او آنکه اکتحال خون او نافع
بصر است و طلا خون دم او مزیل خولک و نگهداشتن لب بالا او مزیل تب ربع کسی که بریان
او خورد بهر چیز عالم گردد اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از و روغن گرفته بر جرب
و گر و ند مالند شفا دهد بعضی گمان برده اند که اگر خایه او از سوراخ بیرون آورده باب تر نمایند
و بر نعوس بمالند شفا یابد و اگر او را مع جلد در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد
بهر علمی بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن ذکریا گفته که او را در سه رطل آب فرو برند و
گذارند تا اماس کند پس آب صاف نموده استخوان وی جدا کنند با آن در دیگ کنند با انزر
و کبریت و نشاسته از هر یک چهار درهم بر وی اضافه نموده بعد از آنکه این جمله را با چهار رطل
عسل بکوبند و طبخ نمایند تا آنکه مثل طلا گردد در شیشه گذارند هر که از و ناشتا لعوق نماید
وقتی که شمس ما بین اول حمل و اول اسد باشد و مستعمل وی از دسومات و چربیها اجتناب نماید
و پاک و با تقوی و روزه بود هر که این عمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را علم هر چیز نصیب کند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیت و اختفا و ضیق مسلک است و باشد
که دلیل حدة سمع بود بجهة کسی که شکایت از ناشنوایی کند اگر با میتی در نار بیند در نار
در آید و اگر در بهشت بیند در بهشت در آید خداریه عقاب که آنرا سیاه نامند

خُشَّف مگس سبز خُرَّق بتشدید راء مهمله نوعی از گنجشک خُضَیْرِم بچه سوسمار خُشّاف

لغتیست در خفاش خُزَز بدو زاء معجمه اول مفتوح خرگوش نر جمع خِزّان است مثل صُرَد و صِردان

خُضَّار مرغیست خُنّان بر وزن رمّان چلپاسه و بزرگان باشی با غلو گویند در وزغه یا

خُنبُعه بر وزن قنفذه روباه ماده اُمِّ خُنُّور کفتار باب هشتم در دال مشتمل بر سه فصل فصل اول

در دال مفتوحه دابّه جنبنده از هر حیوان این که بلغتست اما که باصطلاح خاص که با رهای

داله و بر اسب بسیار اطلاق می‌کنند و بعضی طیور را داخل دوابّ اند استدلال بدین آیه

کنند و ما من دابّةٍ فی الارض و لا طائرٍ یطیر بجناحیه الّا امم امثالکم

در بعض این استدلال را رد کرده‌اند بدین آیه که و ما من دابّة فی الارض الّا علی الله

رزقها و یعلم مستقرّها و مستودعها چه طیر نیز بر روی زمین گاهی میگردد

علی بن ربیعه گوید نزد حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله بودم که مرکب آنحضرت را

آورده تا سوار شود چون پای مبارکش بر رکاب رسید گفت بسم الله و چون

بر پشت مرکب قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک

انّی ظلمت نفسی فاغفر لی انّه لا یغفر الذنوب الّا انت گفت پس تبسّم نمود

بسبب وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا چنین کرده من کردم پرسیدم که یا رسول الله از چه سبب خنده

کرد

کردی فرموده خداوند تبارک و تعالی تعجب مینماید در وقتی که بنده بگوید خدایا بیامرز مرا
و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست ابن عباس از حضرت مقدس نبوی نقل نموده
که آنحضرت فرموده چون کسی بر مرکب سوار شود نام خدای نبرد شیطان ردیف گوید غنا کن
اگر او را آوازی نباشد گوید آرزوی غنا کن او همیشه غنا کند تا فرود آید ابی درداء از رسول
خدا نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی
سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارک باد
برای مومن که نیست مرا سبک ساختی و فرمان بردی و کار خود بردی و حاجت خود بر آوردی و دابة
الارض که خدای تعالی در سوره سبا ذکر نموده ارضه است ذکر او در باب الف گذشت اما دابة الارض
که از علامات قیامت است بعضی گویند حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب قوایم و زغب
از کوه صفا بیرون آید و مردم بجانب منا روند و بعضی گویند که از حجر بیرون آید و بعضی دیگر
گفته که از طایف برآید عصای موسی و خاتم سلیمان با وی باشد بعصا بینی کفار را بشکافد و بخاتم
ناصیه مومنان نقش نماید پس مردم یکدیگر را بعد از این بنام نخوانند بلکه گویند یا مومن و یا کافر

در شعر اهل بیت آمده دابه علی ابن ابی طالب علیه السلام است که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان
رجعت نماید و جمعی را از حق سبحانه و تعالی زیاده به ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه
هدایه ویوم نحشر من کل امة فوجا مؤید این قول است **دباسی** و دبسی بضم دال
مرغ کوچکیست بفارسی موسیچه خوانند رنگ او میان سیاه و سرخ است و او نوع از کبوتر است
سه قسمت مصری و حجازی و عراقی هر سه یکدیگر نمی کنند لیکن مصری بهتر است اکلش حلال و فراخی کرم و
حنک رؤیتش در منام حکم شماد دلکوه در بیس بیاید اما دب بعد الف منح ماه را گویند **درباب**
مرغیست مرکب از کلاغ و شقراق در رنگ مابین این هر دو است ارسطاطالیس گفته او مرغیست
که آدمی را دوست دارد و تادیب و تربیت قبول کند او را صوت عجیب است گاهی بطریق قمری اصوات
فصیحه و نغمات ملیحه نماید و در قمری چون بلبل بخواند و گاهی چون اسب شیهه کشد و از میوه و گوشت و غیره
بخورد در بیشه و درختان درهم پیچیده جای گیرد او را ابا الذریق و قیق نیز گویند دباب
ذال و قاف بیاید **دغموص** بفارسی کنجلره گویند جانوریست در آب غوطه خورد از آب بیرون
کند و چون بزرگ شود پروانه شود و بپرد اکلش حرام است **دلق** دله بفارسی معروف است
جانوریست شبیه بگربه در بعض اوقات جانوران بدرد و خون آشامد و بعضی گویند حیوان
وحشیست اگر به برج کبوتران درآید یکی از آنها زنده نگذارد اگر چشم راست او بر صاحب ربع

ابوزنه

آویزند ببندد رنج تب ربع را زایل کند و اگر چشم چپش آویزند باز تب عود کند اگر پیه او را در برج کبوتران

بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او بر دماغ مزیل بیدماغیست که عادی شده از خوردن چیز

ترش عارض شده باشد اگر نیم دانگ از خون او در گوش مصروع چکانند نافع آید اگر صاحب قولنج

و بواسیر بر پوست او نشینند نافع آید **دَیْسَم** خرس نر و بعضی بچهٔ او را و بعضی بچهٔ گرگ را گویند و

بعضی بچه روباه گفته‌اند جاحظ گفته آنکه پدرش گرگ و مادرش سگ باشد بهر تقدیر رنگ او سیاه

و اکلش حرام **دَرْحَرَج** بدو رای مهمله و حا و آخرش جیم مرغیست منقش بسیاهی و سرخی سم است

هر که بخورد مثانه اش مجروح و بولش بسته شود و قضیبش ورم کند و چشمش تیره و عقلش خیره شود

داجن گوسفند و ناقه و کبوتره در منازل علف دهند داجنه مؤنث او دواجن جمع **دارِم**

خارپشت در قنفذ بیاید **دَرَوْمِس** نوعی از مار **دَج** مرغ کوچکی به طیب اللحم در اسکندریه و نواحی او

از بلاد سواحل یافت شود **دَبا** ملخ قبل از آنکه به پرد **دَبْر** جماعهٔ زنبور عسل **دَرّاج** خارپشت

دَساسه مار کره در زیر خاک مدفون باشد و بعضی شحمة الارض گویند **دُعشوقه** جانوریست مثل جعل

و دختر و زن کوتاه بالا و تشبیه کنند و دعشوقه گویند **دَغْفَل** بچهٔ فیل و روباه نر و اسم مردی

ه عارف بانساب عرب **دَلَم** نوعی از کنه **دَم** گربه **دَنّه** بتشدید نون جانوریست **دَغناش**

از انواع عصافیر است خطهای سرخ دارد و طوق سیاه و سفید در گلو در کمون دالوسی منقار است

وشیر بیر الطبع در کنار دریاهای شور بسیار یافت شود و گوشتش حلال **دهانج** بنون و جیم شتر درشت
دو کوهان **دَوْبَل** خر کوچک که هیچ بزرگ نشود **دَوْسَر** شتر درشت و سره ماده و نسبی منسوب باو
دَیْلَم بیاید و نقطه از تحت در آخر نر **ابن دابه** کلاغ ابلق که چون در پشت چهارپای جراحتی
یا زخمی شود بر و منقار زند تا استخوان رسد و او را غراب شوم دانند **فصل دوم در دال مکسوره**
دیک خروس کنیت او ابو الیقظان است یعنی بیدار و از نشان او است که بفرزند خویش مهربان نیست
و بیک زوجه الفت نگیرد و هر ساعت مطلوبه در بر کشد و چون از سر دیوار بزیر آید بجانب
خود ملالت نیابد تا نگیرند و اوقات شب و نماز بشناسد اصوات خود بر اوقات شب قسمت نماید
قبل از طلوع صبح و بعد از آن باز دو بار بخواند و چون خروسی در مکانی باشد خروس غریب بدان مکان
آید با همه آنها دخول کند اهل تجربه گویند که خروس سفید صاحب تاج در هر مکانی باشد آن خانه از دزد
و غیره محفوظ ماند ذبح کننده او دایم در نکبت باشد در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید
حاجات خود از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید
در تاریخ اصفهان آورده که از حضرت مقدس نبوی مرویست که خدای تبارک و تعالی خروس سفیدی بقدرت
خود خلق کرده که بالهای او منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید یک بال او در مشرق و
و یکی در مغرب سر او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون اذان گوید آواز او را همه اهل آسمان

زمین

وزبان هر که هست بشنود مگر جن وانس در شوقت خروسان زمین اجابت کنند و بآواز آیند

چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب بدو رسد و بالهای خود فراهم آرد و آواز خود

نهد پس اهل سموات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بشنوند که قیامت نزدیک شد و در روایت دیگر

از جابر و غیر از آنحضرت منقولست که بدرستیکه خدا را خروسیست سر او در زیر عرش و هر دو پای در

اقصای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال برهم زند و گوید سبوح

قدوس و در روایت دیگر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله

غیره گوید ثعلبی که حضرت مقدس نبوی در تفسیر خود آورده که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد آواز

خروس و قاری قرآن و استغفار کنندگان در سحرها و حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده خروس

و تاج دوست من و دشمن دشمن من جبرئیل است که میداند خانه را با شش خانه دیگر از همسایگان

در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید بود با تاج و چون صحابه بسفر میرفتند خروس با خود

میبردند تا ایشان را وقت اوقات صلوة نماید و نیز وارد شده که خروس را دشنام مدهید که شما را

بجهة نماز بیدار میکند اکلش حلال و گوشت وی گرم و خشک است باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق

مزاج پیرانست بتخصیص در زیرشکم مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اما گوشت خروس بچه موافق

جمیع امزجه است [illegible] خون و مغز سر او گزیدگی جانوران را شفاست اگر بر تاج و پیشانی او روغن

مالند دیگر صداع کند اکتحال خون او مزیل سفیدی چشم است اگر تاج او بسوزانند و بر کسی که

در فراش بول کند بنوشانند نافع بود اگر پر در از او سلا در وقتی که بر مرغ جهد بکشند و در مجری

آب حمام بگذارند و هر که از آن آب غسل کند او را نعوظ واقع شود در کنار بال او دو استخوان است

اگر بر صاحب تب ربع بندند تب وی زایل شود و اگر بر چهارپایی بندند قوت مشی او زیاد شود

اگر زنی که بار نمیگیرد خصیتین او بریان کرده سه روز در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جوید

بار گیرد و اگر در کاغذی گذارند و در بازو بندند قوت نعوظ و باه زیاد کند و چندان که خواهد

جماع کند تا منی نیاید ساکن نشود اگر تاج سفید و سرخ را جهت دیوانه بخور کنند نفع عظیم بخشد اگر زهره

او را بشوربای مشک مخلوط ساخته بیاشامند نسیان تمام زایل کند اگر خون او بعسل مخلوط ساخته

بر آتش گرم نموده بر قضیب مالند قوت باه و نعوظ دهد اگر خصیه او را بر خروس جنگی بربندند

از هیچ خروسی نگریزد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و مؤذن و مطرب و یا شخصی

که امر بمعروف کند و خود عمل نکند چه او بذکر صلوات و خود غیر مصلیست و باشد که دلیل [illegible]

و مرد کریم و قانع باشد و یا مرد ناقص الحفظ و عاملی که در شغلهای بسیار افتد یا دلیل صاحب

خانه یا مملوک یا محارب دیدن قتل خروس ابیض افرق دلیل عدم اجابت مؤذن است

گویند دیدن او مصاحبت با علما مردی نزد ابن سیرین آمده گفت دیدم که خروس بخانه من درآمد

وبلند دیم

وچند دانه جو بر چیند گفت چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند یوم آمد و بیان

و لکن ربط مرا از نسبت با هم دانو میر اید گفت موذن بچه چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب

دیدم که خروسی در خانه فلان شخص فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب

آن خانه بمیرد چه دیک بعدد سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروس سه بار آمد گفت

ابن سیرین گفت سه روز از عمر تو باقی مانده اما **دیک الجن** یعنی خروس جن جانوریست در باغها

ولیکن تنها یافت شود اگر او را گرفته در شراب کهنه انداخته تا بمیرد پس در میان گوشه قماری گذاشته

سر او را ببرید و در خانه دفن نماید از غصه و وسوسه از آن خانه برطرف شود **دلهاف** جانوریست

در جزایر بحر بر هیاة انسان بر شتر مرغ سوار است گوشت مردم میخورده انها را از دریا بجل اندازند

که متعرض اهل کشتی گشته باشد ایشان محاربه نماید چنانچه فریاد کنند همه آنها بروی در افتند تا ایشان او را

بگیرند و بخورند **درص** بچه خارپشت و موش و گربه و کرگ جمع او ادراص است **فصل سیوم**

در دال مضمومه دُب خرس و بزرگ آن و نامند خانه در غارها گیرد و در زمستان داخل خانه شود

بیرون نیاید تا هوا خوش شود و چون گرسنه شود دست و پای خود بمکد جوع از وی دفع شود

و در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته باشد مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و بهایم خورد و خورد

از گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود هر نری از آنها ماده خود را

بگوشه تنها و جای خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پاره گوشتی زا[ید]
که اعضای او تمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس موران بیک جا نگا[ه]
چنانکه در جهیر در باب جیم مذکور شد پس لیسیدن اعضای او تمیز کند و نفس زند و ولادت ا[و]
در غایت صعوبت بود و بسا باشد که در آن حال بمیرد و چون روی بطرف بنات النعش کند لید
وضع حملش شود زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقص الخلقه بار نهد از شوق نر بگرو حرص جما[ع]
و باشد که از شدت شهوت آدمی را بر خود خواند چون در یکجا فربه شود تا چهل روز نگ
از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید تا راه رود و چون لیسان
بر سر درخت آید و در طبع او زیرکیت قبول تادیب نماید اما اطاعت معلم نکند مگر بعنف
و ضرب اکلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان او سلادر شیر زن اندازند بکودک نو
دندان بسهولت بیرون آید طلاء پیه او مزیل برص است اگر چشم راست او را در خرقه سیا[ه]
بر بازو بندند از شر سباع ایمن گشته از درنده نترسد و اگر بر صاحب تب ربع آویزند
وی مفارقت کند اکتحال زهره او با عسل و آب رازیانج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب
طلا کنند موی بروید و اگر بر پلکی که موی زاید داله بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر
نروید طلاء پیه گداخته او بر کوفت امان باشد از هر بدی اگر بر موضع ناسور مال[ند]

نافع آید

رفع آید اگر بچه او را بر سنگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او خشک نموده بر طفل او بندند
در خواب نترسد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و مکر و فتنه و خدیعت و باشد
و دلیل زن ثقیل البدن و وحشیّه المنظر صاحب لهو و طرب باشد و دلیل اسیری و بند و زندان
و یا دشمن احمق و دنی و محنت بود اگر بیند که خرس باو سوار شد ولایت دنیه بتصرف وی در آید
اگر از اهل ولایت باشد و الّا او را غم و حزن روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند
و بر گردد بمکان خود **دُرّاج** معروفست و ترکان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است
بشیر فصل بهار و گویند شکر بر ونه کارست بدوام نعمتها شکرا و شعریست بر کلمات پاکیزه
در هوای بهار و وقت وزیدن باد شمال و هوای صاف خود را پاکیزه و مطیّب سازد و بر
و بال برف زند و در طیران آید و در وقت هبوب باد جنوب حال او بد شود چنانچه بر طیران
قادر نگردد و بشکل سیاه در ظاهر و باطن و هر مو بال او خاکستر رنگ بر خلقت قطاء در سنگ خاره نشست
امّا لطف از وی بود نر او را حیقطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ
از اقسام کبوتر شمرده چراه بچهای خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از شان اوست
که در یک موضع بیضه خود ننهند او بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کسی بمکان او نداند
نر او باماده جمع شود اکلش حلالست و او از انواع کبوترست گوشت او از گوشت فاخته احسن

والطف است اکل او مغز سر و فهم و بینی را زیاد کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن
و مملوکست پس او را مالک شود یا نه خود بیند مالک مال و لشکر گشته یا تزویج نماید یا مملوکی بخرد
آید دُلدُل خارپشت بزرگ یا نوعی از وی ترکان کرپا نامند جاحظ گوید فرق میان
وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و جاموش است در بلاد شام و مغرب و عراق و بلخ بسیار بود و
بجثه روباه باشد بهیات جماع کند چنانچه پشت نرا و پشت ماده چسپیده پنج بیضه کند او اگرچه
در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد مش به گوشت چیزی بود خانه خود دو سه یکی در اطراف جنوب
کند او و دیگر بطرف شمال از بهر دریا باد و زد مسدود کند و چون چیزی بیند مکروه وی بیند
منقبض شود خاری از وی بیرون آید مثل شمشیر برهنه بر آن هر که رسد مجروح کند خاری
که در پشت اوست موی او بود در کمال درشتی و کثرة موست اکثر جرائم در مثل گویند فلان
اسمع من دلدل یعنی فلان کس از دلدل شنواتر است بدانکه دلدل بمعنی حرکت و اضطراب آمده
بدین سبب استری را مقوقس بحضرت مقدس نبوی هدیه فرستاده بود دلدل گفتندی چه او استر
سفیدی بود در کمال سرعت او را آنحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بخشید
اما خواص و تعبیر او در باب قاف در ذکر قنفذ بیاید دُلفین جانوریست دریایی که
غریق را نجات دهد و پشت خود اعانت او کند تا به ساحل رساند جوهری دخس بجای وی آورده

بعنی

بعضی گویند خوک بحریست و در آخر رود نیل بسیار بود از دریای شور بدانجا افتد بصفت خیکی پر باد
ببا شد سر کوچکی دارد از جانوران آب غیر او جانوری را شش نمی باشد و لهذا اکثر نفس زند
چون بر غریقی ظفر یابد همیشه دفع او میکند تا بساحل رساند و نجات دهد و هیچ کس را نرنجاند
و ماهی گوید چون بر روی آب ظاهر شود گویا تنیست و از بچه متولد شود و شیر دهد و بچهای خود را
هر جا که رود همراه برد و در تابستان نزاید و به آدمی انس گیرد خاصه بکودکان اگر یکی از و
صید کنند دلفین بسیار جمع شود تا جنگ کنند و چون زمانی در کوی او را نگهدارند بسرعت
تمام از آنجا چون تیر باز آید اگر در پیش او کشتی باشد بر بالای او آید نر او هیچ وقتی از ماده
جدا نشود و چون نفس نداند اگر کشی حرمت خلاف مرعاتیست ایشان حلال میدانند اگر پیه او
در بینی مختلط میانش جا یابد بجوشانند و در گوش کر چکانند نفع عظیم کند گوشتش سرد
و دیر هضم اگر دندان او را بر کودک بندند نترسد خون پیه او دلو مفاصل را به کند پیه
کرده او سود اگر زن بگذارد با روغن زیتی مخلوط ساخته بر خود مالد شوهرش او را محبت دارد
و طلب رضای او جوید اگر هر که کف او را بر مخوف آویزند ترس وی زایل شود اگر دندان
راست او را هفت روز در روغن گل گذارند هر که از آن روغن بر روی خود مالد
محبوب القلوب گردد و دندان چپ او ضد این خاصیت دهد تعبیر دیدن او در خواب

دلیلست بر آنچه تمتع برد و دلیل باشد و باشد که دلیل مکر و کید و اخفاء اعمال و استراق
سمع بود و باشد که دلیل کثرة باران بود و اگر خایف بیند ترس وی زایل شود جهة آنکه او نجات
غرق شوند کانست از غم اگر در خارج آب بیند دلیل دشمن عاجز است چه قوت او در آبست

دود کرم ترکان قوتو نامند او با نواعست چون اساریع که کرمی است سبز که در سبزه زارها
باشد و ارضه که چوب خورد و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم صنوبر که در درخت
صنوبر پیدا شود و کرمی که در جوف انسان از عفونت متولد شود ابن عباس از حضرت مقدس نبوی
نقل کرده که آنحضرت فرموده خرما ناشتا خوردن کرم معده میکشد اطبا گویند که آشامیدن
و خشکه کرم را از شکم بیندازد و برگ شفتالو را بر ناف ضماد کنند کرمهای شکم بکشد
اما کرم ابریشم او از اعجب مخلوقاتست چه اولا تخمیست بمقدار دانهای که در انجیر پیدا شد
از مورچه کوچکتر رنگ او سیاه و وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در گرم سیر
در حقه گذارند اگر دیر بیرون آید در زیر بغل و پستان نهند از بعد چون بیرون آید برگ
توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود چون بقدر بند انگشت شود از سیاهی بسفیدی
مبدل گردد و در مدت شصت روز بدین مرتبه رسد پس شروع کند بتنیدن بر نفس خود
و بر گرد خود تنبد یعنی آنچه لعابی درون دارد بیرون آرد و بر گرد بدن خود پیچد و بسته شود

تا آنکه

تا آنکه تمام آنچه در درون او بود خایه شود تا بقدر کرمکی شود اما طولانی بود

تا ده روز چنین بود و بعد از ده روز بمیرد پس این جوزه سوراخ کند و پروانه با بال سفید

داشته باشد از وی بیرون آید و در وقت بیرون آمدن مضطرب بیرون آید با بالهای وی

متحرک از حرص جماع نر او را با ماده دم بدم چسبیده تا بدن ایشان با هم ملتحم بود پس جدا شده ماده

او تخم کند بیضا تا در گذشت تخم او را بر کاغذی سفید با بندند نر و ماده هر دو بمیرند و نگه دارند اگر کهنه

تخم خواهند و الا از آنها حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص او است از صوت رعد

و نوای طشت و کوبیدن هاون و بوی سرکه و دود و جنب و زن حایض بمیرد از موش و گنجشک و مورچه

و چلپاسه و کثره حرارت و برودت و ترسند بعضی حکما گفته‌اند که فرزند آدم کرم ابریشم نماید

همیشه از جهل برخود تنید او را از جهل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرمها

جهه استخباث حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر بزرگ مخلوط شده بر بدن آنکه نیش ببالند از

گزیدن جانوران آزار دهنده ایمن باشد چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم

زنبوری که از زبل مکون شود در روغن کهنه جوشانیده بر داء الثعلب نهند شفا یابد و نفع عظیم

بخشد و موی بر آرد **تعبیر** دیدن او در خواب دشمن جنی است و دیدن کرم ابریشم منفعت

تاجر را و رعیت سلطان پس هر که از وی چیزی فرا گیرد منفعت رسد و باشد که دیدن کرمها

دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد **دجاج** برکات مال آمد مرغ خانگی را ماکیان گویند

و بزرگ را دوق نامند و احد او دجاجه جهت آنکه در سطار وانش اقبال و ادبار نماید دجاجه نامند

چه هر گاه کسی در سطار وانش کامهای نو نیک گذارد و وحشی پس رود او را دجاج گویند چون

بر شود بیضه او را از نوی نباشد و جوجه از وی بیرون آید باتفاق اکل او حلالست از عجب

امر او آنکه سباع از نو وی گذارند از هیچ یک نترسد اما چون شغال بود و گریز و اگر در بام و دیوار

باشد خود را از ترس بزیر اندازد و موصوفست بکم خواب و زود بیدار شدن گویند نوم

و یقظه او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع است و این از غایت ترس و بیداری اوست

و از شدت حیلتی که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ یا درختی یا دیواری که او بر رود

و جوجه او چون از بیضه بیرون آید بسیار ظریف و مقبول بود و بعد از یک روز سه روز هر چند

بزرگتر شود احمق و ناقص الحس گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه از وزایل شود پس قابل ذبح گردد

مثل طیور جوارح گوشت و مگس خورد و بطریق بهایم نان تناول کند و دانه چیند بیضه او که

هر چه اطرافش دراز و تیز از و مرغ بیرون آید و آنچه مستدیر و عریض از و خروس متولد شود

جوجه از بیضه گاه بکفالت مرغ بیرون آید و گاه بدفن نمودن در زبل و مانند او و بعضی از و

روزی دو نوبت بیضه نهد و در همه سال بیضه نهد مگر در دو ماه زمستان و شگفت بیضه در دو روز

با تمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش زرست چون هوا ابر و رسد خشک و محکم گردد و میان زردی

و سفیدی وی پوستی نازک باشد او را وقتی نامند و گاه در یک بیضه دو زردی باشد که از وی دو

جوجه برآید احسن و الطف او آنکه زردی او بیشتر بود بیضه مرغ جوان را و لاغر و بی نباشد قلیل الغذا

بود چون [illegible] از وی متولد نشود و همچنین از بیضه که در وقتی که قمر ناقص النور باشد که بیضه از هلال تا بدر

ممتلی شود و رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی از آنها یک پهلو ناقص باشد

جوجه نر از ماده با بیضه طولی شناخته شده او سابقا از منقار آویزند اگر حرکت نمود نر است و خروس و اگر

خایه

ساکن شد ماده [illegible] حضرت مقدس نبوی اغنیا را بیگه داشتن گوسفند و فقرا را به داشتن مرغ

امر فرموده یعنی هر کس بقدر حال خود جهت معیشت کسبی اشتغال نماید بیضه و گوشت حلال گرم تر در حرارت

معتدل است گوشت مرغ جوان زیاد کنند عقل و منی را و آواز را صاف کند غذا معتدله دهد موافق

امزجه معتدله بود بتخصیص جوانان را در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت

عسل باشد چون اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نقرس و مضر است ظاهر این معنی را با لحاجه

[illegible] باشند و الا او درجه اعتدال دارد و جوجه [illegible] گرم نیست که صفرا مستحیل شود و لیکن [illegible] سرد نیست

که مولد بلغم باشد و حال آنکه گوشت او رنگ را نیکو و دماغ را قوه و عقل را زیاد میکند بیضه او

گرم است مایل بخشکی و بعضی گویند سفیدی او سرد و تر و زردی او گرم اکل بزرگ و تازه او وقت [illegible]

نایاب کند نیم پخت او احسن و الطف اغذیه و سریع الهضم تمام پخته او دیر هضم مداومت بر اکل او
مولد کلف است دفع ضرر او و آهسته سفید را که خورند و بزر او را که اشتها بیفزاید مولد خلط محمود است
اگر مغز سر او را با سرکه بر زنی عقرب مالند بالخاصیه شفا دهد صاحب عجائب المخلوقات آورده که اگر دجاجه
با ده پیاز و یک کف گندم مقشر به پزند تا مهرا شود و گوشت و شوربای وی بخورند قوت
باه زیاده کند بعضی از جاهلان بعلم طب اعتقاد دارند که مداومت بر اکل گوشت او صورت به آدمی نیکو و شوریده کند
و این باطل است صاحب عجائب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگیست که اگر بر مصروع آویزند شفا دهد
و اگر کسی با خود دارد قوت باه زیاده کند و اگر زیر سر کودک نهند از خوف ایمن شود کسی
مرغ سیاه اگر بر در خانه ببندد میان اهل آن خانه خصومت پدید آید اگر زهره او را بر قضیب مالند
با هر زنی که مجامعت کند آن زن غیر او دیگری نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر سر کسی نهی
که اگر با زنش جنگ مینماید دفن نمایند زود بصلح آید اگر مردی چهار درهم از روغن او
بر دارد قوت باهش زیاده شود اگر چشم او در پیه سیاه بود یا چشم گربه سیاه خشک نموده
بعد از صلایه اکتحال نماید روحانیات و جن ببیند و هرچه از ایشان پرسد جواب گویند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان بمقدار اگر با رعونت و نشاط بیند دلیل زن اصیل
بود اگر در مزبله بیند دلیل زن فاجره بود و جوجه او ولد الزنا باشد دیدن او دلیل

زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر سر مریض آمد شفا یابد آواز او شهرت و صوت آید

و اگر بیند که بر صحیح در آید دلیل بیماری بود و گاه دلیل زوال غم باشد اگر بیند که او سفید و رنج

نمود کنیزی را بکارت برد اگر بیند که او صید کرد از عجم ولایتی و مالی بر او رسد اگر بیند

که او را بچها و بیضها از مکان بمکان راند اهل آن ولایت سلطان اسیر کند بر او و مال و بیضه آتش دلیل زنان بنت

کقوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله بود دختر

زاید و اگر عزب باشد زن خواهد اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ خورد حلال بود

شعب بود نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که پوست بیضها جدا میکنم و زردی آنها می اندازم

و سفیدی های او میخورم گفت تو نباشی گفتند از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قبرست و زردی جسد

و سفیدی کفن انداختن زردی عبارتست از انداختن میت و بهای کفن میخورد اگر زن حامله

بیند که بیضه بیت کند با و دلو شد البته دختر زاید **دُجاجة الحبشية** ماکیان صحرا میشه شبیه

بمرغ خانگیست اگر در سواحل بجائی باشد و گاهی تنها نیز الفت گیرد و در بلاد مغرب بسیار بود

در جایی که چوب گز میرویند بیضه نهد جوجه او و ارد کت سندی قطاوس یا بیرون آید

در ساعت که از بیضه جوجه او را غز نامند در باب غین بیاید **دُرّه** بیغاست طوطی

گویند در باب یا گذشت شیخی حریری گوید در ... دیدم که سوره یسین میخواند دیگری گفت حجت عرابی

دیدم در سوره سجده میخواند چون بمحل سجده رسید سجده کرد و گفت سجد لك سوادی و اطمان

بك فوادي **دُقَيْس** مرغیست از دارکوب کوچکتر حکمش مثل دغناش است ذکر شد **دُنَّيْلِس**

نوعی از صدف نافع رطوبت معده و استسقا است **دُجَاس** بر وزن نحاس جانوریست در خاک پنهان شود

دُخَّس بتشدید خاء معجمه دلفین است ذکر شد **دُخَّل** بتشدید خاء معجمه بفارسی نیز نامند مرغیست

کوچک تیره رنگ خاکی بر شاخ درختان نشیند و احد او دخله است **باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر سه**

فصل فصل اول در ذال مفتوحه ذَرَارِيح آن مگسک جانوریست بنقطهای سیاه و زرد و میرد

از جملة السموم است بانواع باشد بعضی از او در بالها خطهای سبز دارد و رنگش مختلف است از جسم بزرگ

وطویل و ممتلی بود مثل کرم گل خیریست اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و علتی در پوست بریزد و یا

مخلوط سازند با ادویه در مواقی و رمهات مثل سرطان و کروند بد امام فخر رازی گفته اگر او را

طبخ نموده بر داء الثعلب نهند موی بر آرد و سفاده اطبای سلف زعم آنکه اگر خیری از او در

رکوی سرخ پیچند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت کند بالخاصیه **ذَرّ** مورچه کوچک و اجزا

غبار که در آفتاب از روزنه افتد و مورچه در نمل بیاید **ذَرَع** گوساله و بقر وحشیه **فصل دوم**

در ذال مکسوره **ذِئْب** گرگ و ترکی قورت نامند عرب او را باغیثی یعنی خاکستری رنگ نام نهند

او و شیر سالم نوع صبور بر گرسنگی است از سایر حیوانات سالها لیکن شیر حریص تر و پرخورتر است

با ان حال

با این حال اگر چند روز بر وی بگذرد و چیزی نیابد متحمل جوع شود اما گرگ اگرچه بسیار مرتبه و محتاج تر از وی است
لیکن کدش بیشتر است هرگاه چیزی نیابد بنسیم آشفته قناعت نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی
در جوف او بگدازد مگر استخوان خرما اکل او حرام است هیچ حیوانرا بغیر او و سگ نزد مباشرت
بیکدیگر ملتحم نشوند و چون نر و ماده او بیکدیگر ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق که خواهد
ایشانرا بکشد و لهذا چون اراده مباشرت کنند از خوف بر خود دانند اگر بموضعی روند که تردد
مردم در وی کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوفست بزیرکی و لهذا چون اراده گرگ کشی
کند بکید و شوانده بید که چشم او بخواب رفته و پوشیده شود پس همیشه بیدار و مراقب و حراست خود نماید
و بچشم خوابیده استراحت کند چون مقید نباشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار شود
اگر او را بچوب و عصا و شمشیر بزنند تا زخم بردارد یا عضو وی شکسته شود تا مردن صدای
او شنیده نشود و قوت شامه او بمرتبه ایست که از مسافت یک فرسخ ادراک مشموم نماید و اگر در
صبح متعرض گوسفندان شود چه تمامی شب کلاب عوعو یا پاسبانان مترقب بوده و پاسبانان گله نموده اند
در وقت انفلاق فجر ایشانرا کلال و فتوری روی نماید بخواب روند پس در نوقت گرگان
چو جان بقصد گله گوسفندان اگرچه در مسافت بعیده اما کمی غریبه باشند بهر تعب و مشقت باشد
خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب جاری راه نیندیشند بلکه زحمت را محض رحمت دانند

ما احسن ما قال رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ :: گرد گله توتیای چشم گرگ ::

وچون مابین او و گوسفند عداوت جبلی و منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او را
با پوست گوسفند گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از موی برهنه کند لیکن چون پای
بر برگ عفص گذارند در حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان
دیگر جمع آیند و چون یکی از ایشان روی بگریز نهد همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند
و چون تنها بآدمی رسد از او ترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند گرد وی
مجتمع گشته بهیأت مجموعی رو بوی آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی
از آنها را از خود دور کند او را گذارند و رو بدان گرگ دور شده آرند و او را از هم بدرند
و بخورند و آنکس نجات یابد چه از شأن اوست که چون آدمی از او ترسد طمع در وی کند
و اگر نترسد و در وی طمع کند او از آدمی ترسد و بگریزد و از خواص او آنکه بزبان خود چون
شمشیر استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع شود اگر سر او را در برج کبوتر گذارند گربه
و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشوند هر که چشم راست او با خود دارد از دزد و سباع نترسد
اگر قضیب او بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر بر راه وی تازند و نترسند مادامی که آن
قضیب بر نیزه باشد اگر خصیتین او با قند و نمک و سعتر باشند هر کرا پهلو درد کند

وزن ملوان

وزن یک مثقال از او به آب جرجیر بنوشد صحت یابد اگر با آب گرم و عسل بنوشند ذات الجنب را شفا بخشد
اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او
با آب سداب و زیت بیامیزد و روغن او گرفته بر جسد بمالند از جمیع علل ظاهره و باطنه در علت آنها سودی
باشد ایمن و سالم گرداند اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او در فرج بر پا کرده بخایند قوت
باه دهد و این به تجربه رسید اگر زهره او با عسل با آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زن که مجامعت
کند او را بغایت محبت دهد اگر دم او بر علف زار کاو بیاویزند هیچ گرگ بدانجا نزدیک
نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موشی بدان مکان نزدیک
نشود مداومت جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زه از روده او ساخته بر سازی
آویزند جمیع زههای که از روده گوسفند باشد پاره کند اگر در دکانی که دف سازند پوست
او بخور کنند جمیع دفها را پاره کند اگر از پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند
همه را پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی بر آرد آشامیدن زهره او شکم ببندد
و اسهال را نافع بود چون بر قضیب مالند هر مقدار که خواهند مجامعت کنند اگر با زهره کرگس
و روغن زیبق مالند تهییج باه و نعوظ بیشتر کند و لذت تمام یابد اگر بروغن گل بسایند
هر موی که بر ابروی خود مالد زنش بغایت محبت دارد اگر بر ابروی او بمالد اگر با او برس که کتابت

شنبه بکنجد بر بهق مالند زایل کند دندان ماده او اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوانهای او
در میان سرگین او یافت شود دندانی را که درد کند با او بخراشند وجع وی در ساعت ساکن شود
جالینوس گفته کسی که درد شقیقه دایمی باشد اگر زهره او و روغن بنفشه در بینی چکانند صحت یابد
و اگر در بینی کودک چکانند مدة الحیوة از صرع ایمن باشد و اگر مهره چشم او را بر کودک آویزند
مصروع نشود اگر جزوی از زهره او با عسل بگداخته مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تاریکی
چشم ایمن گردد اگر قضیب او را با اسم زنی به بندند هیچ مردی قدرت بر وی نداشته الا وقتی که
گره وی بگشایند طلاء خون او منضج جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت
گرگ مجوف بسازند قضیب گرگ در جوف وی گذارند از وی آواز گرگ صادر شود جمیع گرگانی
که در نواحی آن موضع باشند جمع آیند صفت طلسمی که گرگان گریزان شوند از مس صورت گرگی
مجوف سازند و در جوف وی سرگین گرگ گذارند در هر موضعی که دفن کنند گرگان گریزان
شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمکار بود دیدن بچه او
دلیل فرزند دزد هرکه بچه او در خواب بیند فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند که گرگ گوسفند
یا بره یا حیوانی انسی گوید دزد توبه کند اگر بیند که گرگان بخانه او در آمدند از دخول دزد
احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخص باشد که از وی بری باشد بالنظر

الی

لی قصه یوسف علیه السلام **ذیخ** بیاء حطی نقطه از تحت و خاء معجمه گفتار زن بسیار موی
یعنی ماده او جمعش ذیوخ و اذیاخ است هرگاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد
رحانی در داوه کان برده مگر خبر یا کولیت بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد
ین افسون بر او خوانند اطرقی ام طریقی خامری ام عامری ابشری بجراد
مضی او شاه هزلی مکرر این افسون خوانند تا بنزد سوراخ آید دست و پایش به بندند
بیرون آید **دغلب** شتر ماده سریع السیر **فصل سوم در ذال مضمومه ذُباب** مگس ترکان
چیبین نامند نادان ترین مخلوقات است در خود را در هلاکت اندازد و افلاطون گفته در اصغر
حدقه اش مثل آئینه حدقه را مصفا و مجلا کرد حق سبحانه و تعالی او را عوض مژه دست بگرداند
و حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بر دو دست مسح چشمها نماید جاحظ گفته در عرب ذباب بر مگس و پشه
و زنبور و گیک و مگس خر و مگس سگ و مگس علف و مگس عسل اطلاق کنند اصلش کرم کوچکیست که از ابدان
حیوانات بیرون آید مگس که ما مگس عام از سرگین و کثافات و عفونت و از جماع با یکدیگر متکون
شود و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و متلاشی گردد
مخلوقات عجیب است مثل پشه خرطوم دارد و انتهی کلامه از عجب کارهای او آنکه بر موضع سیاه نشیند
سفید کند و بر موضع سفید نشیند سیاه کند و لهذا حق سبحانه و تعالی بر یونس علیه السلام در وقت خروج او

از بطن حوت درخت کدو رویانید تا مگس سوی او باز دشت جهتش صلب گوید در مواضع متعفنه

بسیار ربعه و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان شمسیه گویند چه در زمستان پنهان و

تابستان پیدا گردد اکلش حرام در حدیثی آمده هرگاه مگس در ظرف شما افتد او را در آن ظرف

فرو برید بدرستی که در یک بال او علت و در بال دیگرش دوا در روایت دیگر آنکه در یک بال او

و در دیگر شفا است پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بال که سم دارد مقدم د

و آن دیگر که در وی شفا است مؤخر پس چون او بال سم دار فرو برد شما او را فرو برید تا بال د

شفا است فرو برد و دفع سم او کند مؤلف حیوة الحیوان گوید که تأمل نمودم دیدم که بال چپ

پس او مناسب علت است و بال راست مناسب شفا ابی امامه از پیغمبر خدا نقل کرده که آنحضرت فرمو

که بهر مؤمنی صد و شصت ملک موکل است که دفع میکند از او آفاتی که قدرت بر دفع آنها ند

و از آنجمله بهفت فرشته اند که همه اوقات دفع بلیات از او میکنند بنحوی که شما دفع مگس از ک

عسل در روز تابستانی میکنید اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمینی پست و کوه بلند و هر نشسته

و فراز به بینید که جمیع کفها پهن کرده و دهنها گشاده اگر بنده بقدر طرفة العین بحال خود گذار

که اعتماد بر خود کند هر آینه دیوان و شیاطین بربایند قال تعالی له معقبات من بین

یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یعنی مر خدای تبارک و تعالی راست فرشتها

دور کننده و راننده اند از بنی آدم آفات دیو و شیاطین را از پیش و پس نگهداری او می کنند

از شر شیاطین بامر خدای تعالی جاحظ گفته که اگر شیر را بکنند بس مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ

مگس داخل وی نشود اگر او را سوخته و صلایه نموده بعسل سرشند و بر داء الثعلب بمالند موی بر آید

و مرهٔ او چون ریم آهن باشند در حال زنی شود اگر برگ کدو جوشانیده آب وی در خانه

و دیوار او پاشند هیچ مگسی در وی نیاید اگر سر او را بکنند و بر گزیدن عقرب بمالند درد وی را

ساکن کند اگر دسته از علف بادیون بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آن خانه نشود اگر مگسهای

بزرگ را سر ببرند و بدنهای آنها را بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشند سخت بمالند

موی را ببرد و دیگر موی بیرون نیاید و عظیم مجرب است اگر مگسی را گرفته در رگوی کتان بپیچند و بر رشته

آهسته ببسته در گلو یا بازوی کسی که چشمش درد کند بیاویزند درد وی ساکن شود و اگر مگسی را

درهم شکسته بجشره و ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد محمد بن زکریا گوید که در کتب طبیعیات

رومیه دیدم که اگر مگسی زنده بر کسی آویزند که دندان او درد میکند درد را ساکن کند

کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس بر وی ننشیند که باعث آزار وی

صفت طلسمی که منع مگس کند کندس تازه و زرنیخ زرد و اجزا متساویه گرفته درهم نرم بسایند

بآب گرم و روغن خمیر کنند تمثال مگسی از او سازند و بر مائده نهند هیچ مگس بدان مائده نپرد

باد اگر آن تمثال بران مایل باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف باشد و دلیل جمعیت
روز نیکو باشد و بشب آمده دلیل دیو و دد یا فزع و ترس بود ذؤاله گرگ را گویند بجهت سبکی
رفتار و شتاب او باب دهم در زا معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در زا معجمه زخمه همای و استخوان
همای بر سر هر کس افتد از آن شرف یابد ؛ و استخوان خورد و جانور نیازارد ؛ گویند مرغ ابلقیست
و در خلقت شبیه بکرکس در جبال صلبه سوخته و اراضی بعیده اما کسی اعدا جز باوی یا سیاه نو
و لهذا عرب در امثال نحو گویند فلان اعز من بیضة الانوق یعنی فلان چیز عزیزتر از بیضه انوق است
این طیر بحماقت اشتهار دارد و باشرافت قدرش طمع در خوردن عذره نماید اکلش حرام است
اگر خانه را به پر او بخور کنند همه جانوران گریزند اگر سرگین او را با سرکه شراب مخلوط ساخته
بر برص طلا نمایند تغییر لون او کند اگر جگر او را بریان کرده با آب ناشتا هر روز سه مرتبه بنوشند
سه روز متوالیا چنین کند شفا یابد اگر سر او را بر زن عسیر الولاده بندند بزودی بار نهد
اگر پوستش را بر چینه دان او باشد خشک نموده بندند یا شربت عسل بیاشامند جمیع زهرها را
دفع کند تمهد شتی او دافع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد احمق است
اگر بیند که او را گرفته در حرب و خون ریختن واقع شود یا بیماری صعب او را روی دهد
نصاری گویند اگر بیند که بسیار از او در یکجا فرود آمد دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان

ارطامیدوس گفته دیدن او دلیل خیریت از برای کسی که بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود

و نیز دیدن او دلیل قتال و کشتن لازم در مقابر نشینند اگر او را در خانه ببیند اگر مریض در آنخانه

بود موت او است و الا دلیل مرض و موت صاحب خانه است راحله شتری که قابل بار داشتن بود

نر باشد یا ماده راعی بعین مهمله مرغیست از کبوتر صحرایی و اهلی متولد شود کثیر النسل و در آن

عمر بود رعاده نوع از ماهی در سمک بیاید رباح بتخفیف با یک نقطه و حاء مهمله جانوریست مثل گربه

اما بتشدید با همون بوزنه گویند رال بچه شتر مرغ راله مونث او جمعش رئال و رئلان ربیه جانوریست

میانه موش و راسو و بعضی موش کور گویند رت خوک نر و بعضی مطلق او را گویند و بعضی شبیه به خوک

جانوریست گویند رتوت جمع او رفراف مرغیست با سایه خود بازی کند او را خاطف ظله یعنی

رباینده سایه خود و نیز نوعی از ماهی رکن موش تصغیر کنند و رکین گویند رکه ماده یا رشا

آهو بره در وقتی که قوت گرفته با مادرش رفتار کند ربذنه و ربذون مرغیست ابلق خیز زند در سلا

رواق کوه باشد بر کعبه در مکه مشرفه بتخصیص در مسجد الحرام بسیار است شبیه بکنجشک ام رباح مرغ

خاکستری رنگ که هر چه بال و پشت او سرخ است خوراک او انگور فصل دوم در راء مکسوره رئم آهو بره

ابو ربیع بوبو چرغ را گویند بیاید فصل سیوم در راء مضمومه رتیلا بتاء دو نقطه ممدود و مقصور هر دو آمده

جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت است او را عقرب پازن خوانند جهت آنکه

قاتل حیات است ترکان بُجَه نامند بدترین انواع او مصریه است صاحب قاموس بتاء دو نقطه
ضبط کرده یعنی رُتَیْلا چنانچه مشهور است و گفته مشهورترین او نوعیست شبیه مگس است حول لیلا
چراغ می گردد و بهوا او می آید بعضی سیاه و بعضی زرد با پر میباشد گزیدن همه انواع او سموم
و دردناکست و بعضی انواع او در غله زارها باشد گفته دفع زهر او و عقرب مالیدن شکوفه
سوسن نافعست و نیز اگر مغز سر او را با فلفل بیاشامند دفع سم او کند **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل زن موذیه مفسده است که با مردم آید خبرها بیابد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن
حقیر النظر شدید الطعن است **رُوبیان** ماهی کوچک است سرخ رنگ اگر تازه او را کوفته بر موضعی که خار
یا تیر فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید **رُخ** مرغیست معروف در جزایر چین میباشد هر بال او ده هزار
باع است گویند مردی بر سبیل تجارت بدریای مغرب سفر نموده بود و مدتی در چین بوده از بیخ پر او نه خیک آب کشتی
همراه داشت میگفت یکمرتبه بدریای چین سفر کردم باد کشتی را بجزیره بزرگی انداخت اهل کشتی بطلب آب
و هیمه بیرون رفتند قبه عظیم بارتفاع صد گز دیدند که او را براق و درخشنده یافتند از او تعجب کردند
چون نزدیک رسیدند بیضه رخ بود بچوب و تیر و شمشیر بر او زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون آمد
مثل کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون ماند و پر بال ایشان بیخ
مانده هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند از گوشت او بریدند و طبخ نمودند با چوب شد از آن بیخ بود

ابهام از نیز

برهم زنند و بخورند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند

و بعد از وی هر که از گوشت او بخورد جوان و ریش سیاه نگردید گفتند که این اثر این چوب بته گوشت او بلا

در وقت طبخ برهم نهند و او چوب نشانه بوده از و تیر سازند چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی

در هوا پیدا شد سنگی بزرگ که آن کشتی بود در پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی پیشتر رفته بود

بعون الله تعالی کشتی بسلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است

و باشد که دلیل سقوط کلام صحیح یا عقیم باشد چنانچه دیدن عنقا رُبی گوسفند تازه زا اگرچه بچه او

مرده باشد بعضی گویند گوسفندی که بعد از زادن تا بیست روز و بعضی گویند تا دو ماه پرواری نموده باشند

بعضی اختصاص بمیش و بعضی به بز دانند رُبَع بفتح با شتر بچه و بعضی گویند هم مرغیست رُتَک

نام عقوب و لقب معروف ریش انبوه داشته و عقوب بر میان ریش او رفته بعد از سه روز بیرون آمده

ذُورُمیح بتصغیر موش دشتی بعضی گویند موش دشتی که پاهای دراز دارد باب بیست و نهم در زاء معجمه

مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء مفتوحه زاغ زاغچه و ترکان غرقه و قرقون نامند یک نوع

از وسیاه محض کوچک کلاغ زراعت خوانند اکثر صلالت نوع دیگر منقار سرخ دارد او را اغراب

زیتون نامند جهت آنکه خوردن او اکثر زیتون است لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده

که یک نوع از و بزرگ و سیاه بوده شاید که از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه را اگر خشک نموده گشته

تشنگی وی زایل شود اگرچه در قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک و ساییده بر آنکه بیاشامد تشنه نشود چه او

در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او بزهره خروس مخلوط سازند اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند

اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند حوصله او مانع نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن زاغ

منقار سرخ دلیل مرد صاحب سطوت و لهو و طرب از طامید و بعضی گفته‌اند دیدن زاغ در خواب

دلیل جمعیت محبت شرکت باشند و باشده دلالت بر فقر کند بعضی گویند دلیل ولد الزنا است

و دلیل کسی که کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد **زامور** ماهی کوچکیست الفت با صوت آدمیان گیرد

و لهذا با کشتی همراه میرود جهت التذاذ باواز اهل کشتی هرگاه ماهی بزرگ که خواهد شکست با ایشان رساند

زامور میدود و بگوش وی جای میگیرد و همیشه فریاد میکند تا آنکه ماهی میگریزد تا کنار دریا خود را

بسنگی یا کوه دیوار رساند سر خود را چندان بدان سنگ زند که بمیرد بدین جهت اهل کشتی او را دوست دارند

و طعمه دهند و تفقد احوال او نمایند و الفت او بکشتی زیاده شود و با ایشان رفیق باشند تا بسلامت

بمانند و اگر در دام افتد او را رها کنند جهت اکرام **زَنْبَرْب** بدو زاء معجمه جانوریست مثل گربه

در کامل ابن اثیر آورده که در سنه اربع و ثلث مائه مردم بغداد را خوف از این حیوانات بود آنها

میگفتند که ایشان می بینند در شب بر پشت بامهای آید اطفال ایشان میخورد و دست مردان

و پستان زنان میگزد مردم پاسبانی و ممانعت مینمودند و طشت میزدند و آوازها بلندی کردند تا

بیابد

ایشان را اضطراب تمام دست داد که تا بعد از چند یوم مردم سلطان حیوانات در شب صید نمودند ابلق

و بسیار تیز دست و پای کوتاه داشت گفتند این زبرب است و جبرانه خلقش او کنند مردم بغداد

مطالعه کردند والله اعلم زَرّافَه اصح بفتح زاست و بعضی بضم نیز خوانند جانوریست که خلقت

او دستهای دراز و پایهای کوتاه دارد مجموع دست و پای او ده ذرع باشد سر او مثل سر شتر و شاخهای

او مثل شاخ گاو و دمش مثل دم آهو و پوستش شبیه بپوست پلنگ زانوی پا ندارد اما زانوی دستها دارد

در حالت رفتار پای چپ و دست راست پیش گذارد بخلاف چهار پایان که پای چپ و دست چپ پیش دارند

از طبع موانست است با انسان چون خدای تعالی روزی او را از درخت گردانیده لهذا دستهای او از پایهای وی

درازتر کردانید تا بسهولت بر درخت صعود نماید و چرا کند در عجایب المخلوقات آورده که زرافه از سه حیوان

متولد میشود او لا کفتار نر با ناقه جفت شود فرزند شبیه بهر دو آید اگر نر باشد بر ماده گاو وحشی جهد زرافه

از او متولد شود زرافه در اصل بمعنی جماعت است جهت آنکه از جماعت متولد شده در بلاد حبشه بسیار بود

و بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند و جمعی دیگر گویند که او از حیوانات بسیار بهم رسد بسبب اجتماع همه آب

و وحوش در صحرا نزد آبها پس بر یکدیگر بجهند و بسیار باشد که بر یک حیوان آماده ذکور بسیار از حیوانات جماع کنند

پس بچه مختلف الصورت آید جاحظ راضی نیست و میگوید که این محض جهالت است سر نزد مگر از کسی که او ست

خبر آن که علمی نباشد چه خدای تعالی قادر است بر خلق آنچه خواهد پس زرافه حیوانیست قایم بنفسه مثل اقسام

اسب بجّاد و غیره بر اصح اکلش حرام گوشتش غلیظ سوداوی الکیموس است **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل رسیدن آفت مال یا اطلاع بر احوال غریب یا دلیل زن نیکو و بزرگ منش اگر ببیند که او بشهری
در آمد یا کسی از آن نگرفت آفت مال بود و اگر نهی کرد دلیل رسیدن بدوست یا زوج یا فرزند باشد و گاه
دلیل زوجه ناساز کار بود **زَنْبُور** انگ بترکان آرو گویند آنچه کوهیست سیاه و در کوه و درخت جا گیرد
از خاک خانه سازد از چهار جهت بخته و زیدن ریاح اربع در گذاید صاحب نیش و گزنده است غذای وی
از میوه‌ها و شکوفه است نرا و بزرگ جثه تر از ماده باشد و آنچه غیر کوهیست رنگش سرخ بود مثل مورچه در زیر در خانه
میوه دار خانه سازد و خاک از زمین بیرون آرد و در زمستان جمع نکند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند
چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک شده گویا که چون حق سبحانه و تعالی در این
چوبهای خشک روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود این صنف مختلف اللون دراز جید حریص الطبع
هر چیزه در و گوشت باشد از میوه و غیر میخورد و شهابیرد و در بطون زمین و دیوارها ساکن گردد
از میانکمر مقسوم است لهذا از درون نفس میکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند چون در
سرکه افتد زنده شود و میپرد اکلش حرام است از سید علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود هر که زنبوری بکشد سه حسنه کتب
کند لیکن سوزانیدن خانه او و آتش در او افکندن مکروه است مگر وقتی که از اذای او ترسند بعضی صحیح نیست
چه اگر حشرات بخانه‌ای در خانه او است اذیت بکوشانند و سداب و کرویا بدو اندازند و بخور دوند فوت یابد

ولهوزه

وشهوت بیفزاید اگر شیر او با خیار بر گزیده او مالند در حال شفا یابد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب

و باشد و دلیل بنا و نقاب و مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب حرام و مطربان خارج کنند

در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی گویند دلیل دیدن خصم مهیب ثابت بود قتال بود

و یا سفیه خبیث الاکل و الشرب بود اگر بیند که زنبوران در مکانی در آمدند دلیل لشکر مهیب با سر عقب بود که آن مکان غارت

برکنش با مردم جنگ کنند و بعضی گویند دلیل دیدن مجادل باطل بود بعضی گویند که زنانیر و غراب دلیل خون

با جمعی است آن رحم بود **زاقی** خروس و هر مرغ صیحه کنند **زبابه** موش صحرایی هرچه او سلاح باشد

بدزدد و بعضی گویند موش کور و کر است جمعش زباب شخص جاهل را بدو تشبیه کنند این موش شهور کر است

چنانچه خلد بکوری **زعیم** مرغیست بعضی برا مهمله خوانند **زغدم** بچه باز **ازب** خارشت **فصل**

دوم در زای مکسوره زریاب مرغ ابو زریق گویند مرغیست الف بمردم گیرد و قابل تعلیم در کتاب

منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه اینها زریاب دید

هرچه داشت بقیمت آنها داد و آنها را خرید به بغداد مراجعت نمود چون صبح شد باد خنک وزید همه آنها

مردند مگر یکی از آنها که لاغر بود بماند چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و احتیاج بدو روی آورده

شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت

چون صبح شد برودت زایل شد هوا حرارت بهم رسید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال بر افشاند

باو از نصیح می‌گفت یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم بر و جمعیت نمود صدای او می‌شنیدند

کنیز خلیفه بر و گذشت او سبوئی پر از درهم از و بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **زنده فیل** معرب است

فیل ماده بزرگ را گویند **فصل سیم در زاء مضمومه** **زُرَّق** مرغ شکاری است باوی باز و باشه شکار

کنند فراگفته که او باز سفید است الا آنکه حرارت و یبوست او بیشتر از نیکی نوع محکم بال تر و در طیران

اسرع و پایهایش قوی تر است سیاه پشت و سفید و ابلق شکم **زُرزُور** سار و ترکی سقرچای گویند

جاحظ گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب دنیا آنکه در روییه از مس تمثالی الشکل زرزوری

ساخته اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغی که ازین جنس باشد زیتون بمنقار گرفته نزد او آورند و بگذارند

و بروند چون جمع شود بفشرند زیتون آنجا بدین نحو حاصل شود گوشش حلالست چه از جمله عصافیر است

گوشتش مقوی باه بود اگر خون او سال بر دل کند از ان شفا دهد **زُلال** کرمیست که در برف پرورش

یابد منقوط است بنقطهای زرد بقدر بندانگشتی بود او سالرا اماکن متعدده آرند تا آب که در جوف او است

بیاشامند تا دفع حرارت کند از شدت بر قویه که دارد او سا بر زلال تشبیه نموده اند **زُمّاح** بر وزن

رمان مرغیست که در جاهلیت در مدینه مشرفه می‌بود خبر می‌گفته که کسی نمی‌فهمیده میوه و خرمای آنجا را می‌زد

هیچ بود سنگ و چوب او سال می‌کشتند اما هر کس که از گوشت او می‌خورد جان بقابض ارواح می‌سپرد

زُمَّج بر وزن خرد مرغ معروفیست ملوک با او شکار مرغان کنند اهل مصر دره او سا از ضعاف طیور

دو ان

وجوارح شمرند چه ضعف و سستی او از چشم او و حرکت و شدت از حد بدان او شناسند موصوف باشد بغدر و فریب و قلت وفا و عدم الفت قابل تعلیمست بسطوت و ورنگ بر روی زمین شکار کند اجنبش اگر رنگ او سرخ باشد و نوعی از عقاب بعضی بفارسی ویرا برادرت خوانند جهت آنکه چون از صید عاجز شود اعانت از برادر و ابنای جنس خود خواهد تا صید فرا گیرد کشتن حرامست لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان و تپش دل کند اگر زهره او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و در دفع ظلمت بصر نماید طلاء سرگین او نزیل کلف و غش است **زُخْرُف** مگس کوچک چهار دست و پا دارد و بر روی آب برد **زُقَّه** مرغ آبی است در آب چندان مکث کند که بهلاکت نزدیک رسد پس برون آید **زُغْبَه** ابن سیده گفته جانوریست به موش **زُغْلُول** یعنی بچه بچه کبوتر یا دانکه بدهن دانه دهند و بچه اشتر و گوسفند و زبان بچه رضاع آب افکند و ماهی رباید و بچه نشنیند و غیر ایشان خبر دیگر نبود لهذا او را طیر الماء نامند **ابوزیدان** نوعی از طیور **ابو زیاد** حمار

باب السین المهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در سین مفتوحه

سام ابرص بتشدید میم چلپاسه بزرگ چون تمام سمّ و زهر است لهذا او را سام و ابرص از آنکه سفید رنگ گویند کشتن حرامست و قتلش حلال و ثواب اگر او را بر داء الثعلب مالند موی بر آید جگر او را اگر بر دندان گذارند درد وی ساکن کند گوشت او را اگر بر گزیدگی عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم و شگاف گذارند بر طرف کند در خانه که زعفران

باشد داخل نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فقر است سرطان خرچنگ کژدم آبی در آب است مخلوق

گشته اما در بر نیز تعیش کند تند رفتار و حرکت فک و چنگالها و ناخنهای تیز دارد و دندان بسیار

و پشتش محکم و سخت است هر که او را بیند گمان برد که حیوانی بی سر و دم است هر دو چشم او در دو شانه

او است دهن او در سینه اش فک اعلا و اسفل او از هر جانب منشق و هشت پای دارد و بیک پهلو سعا رود

استنشاق آب و هوا با هم نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و خانه خود سوراخه در کند او یکی بجانب

آب و یکی بجانب خشکی و چون پوست اندازد در جانب آب است سد کند تا از ماهیان و حیوانات

در آبند ایمن باشد و در جانب خشکی گشاده کند او تا باد بدو رسد و رطوبت او خشک کند و طلب معاش کند

ارسطاطالیس گفته هر کجا که بعد گیرند هرگاه سرطان مرده در میان کوی دیار یا دهی به پشت افتاده باشد

بیاویزند دلیل باشد که آن ده و آن شهر از آفات محفوظ باشد اگر او را بر درخت میوه آویزند

بار بسیار دهد در زمین جایی که نوع سرطان باشد هر وقت که بسوی بر بیرون آید سنگ شود اطبا او را

فرا گیرند و او را سرمه سازند اکتحال او جلای بصر دهد سرطان اگر بتوالد و تناسخ مخلوق نگردد

بلکه در صدف متکون شود و بیرون آید و بعضی از او بتوالد حاصل شود در حلیة الاولیا مذکور است

که ابا الخیر دیلمی گفت که نو خیر نساج بجوم در زیارت وی آمد گفت که بهر من دستاری بباف

گفت چند اجرت میدهی گفت دو درهم فردا ان شاء الله تعالی بیاورم خیر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله

اندازه من وقتی که بیایم فراگیرم گفت چنین شد تا ابا الخیر گوید بیامدم چون روز دیگر شد آن زن
بیامد خبر غایب بعد ساعتی انتظار کشیده بر خواست و درهم شد و در رکوی بسته در دجله انداخت
خرچنگ از آب برآمد بدان رکوی چسبیده در آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خبر بیامد در دکان
که نشسته و صورت خرچنگ همان از آب برآمد رکوی بر پشت خود داشت چون نزدیک
رسید رکوی بر دشت خرچنگ برفت ابا الخیر گوید و گفتم که چنین حالت بده گوم گفت تا من
در حیوة باشم اظهار این سر مکن والله اعلم **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد بسیار مکر است از جهة
کثرت سلاح او و برد باهیبت نیز تعبیر کنند و دست بدو آن مرد که رسد اگر بیند که گوشت او بخورد او را بسود خیری
و منفعتی از جایی که او را رسد جاماسب گفته که خوردن گوشت او در خواب مال حرام است **سعلات**
اخبث غولان سهیلی گفته که سعلات آنست که در روز بنظر مردم در آید و غول آنکه بشب مرئی شود
جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملائکه
و بنات آدم زایید شده و بعضی گویند که مادر بلقیس جنیه و پدر ذی القرنین ملائکه و مادرش
آدمیه بود و زعم جمعی آنکه تناکح و تلاقح ما بین جن و انس واقع میشود استدلال بدین آیت نموده اند
که وشارکهم فی الاموال والاولاد گویند که زنان جنیه بر رجال انسی و مردان ایشان بر زنان
آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود و نیز گفته اند که وقواق نتاج است

ما بین نبات و حیوان است و گویند در سعلات چون بر انسان ظفر یابد با او برقص درآید و با وی بازی کند
چنانچه گربه با موش و بسیار هست که گرگ او را بشب شکار کند و گویند چون او را بدرد فریاد کند
ادرکونی ادرکونی دریابید مرا دریابید که گرگ مرا میخورد و بسیار باشد که بگوید با من هزار دینار است
هر که مرا خلاص کند بردارد و مردم میشناسند که کلام سعلات است کسی خلاص نکند تا گرگ او را بخورد
چون روز شود بروند ببینند موی سر او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از درجه اعتبار
ساقط است ستاره باب جدایم و بعضی ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین اختلاف کرده اند گویند
نام او اسکندر رومی و پدرش اعلم اهل زمان خود بعلم نجوم بود حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داد شبی با
زوجه خود گفت امشب بخواب بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر کن وقتی که فلان ستاره از فلان
مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم من آنکه نطفه که در آن وقت بسته شود
فرزندی که متولد شود تا آخر دهر زنده باشد پس بخواب رفته خواهر آن زن حکایت را مذکور از او شنیده
مترصد طلوع آن کوکب بود چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر خود را بیدار کرد بر قضیه مذکور مطلع ساخت
شوهر با او مباشرت نمود نطفه خضر علیه السلام بسته شد پس خضر پسر خاله اسکندر باشد و وزیر او بود
چون پدر اسکندر بیدار شد نظر نمود دید که کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته و مقصود فوت شده
بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نکردی گفت والله شرم داشتم گفت مدت چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم

او نیز

بدرت
هم عالم

ر بنوقت بدوم عمر خود سه بیست صرف کردم اما درین ساعت در عقب او ستاره دیگر طلوع کند با نور

هم تعلق بفرزندی گیری ام پادشاه و قران شمس سعد یعنی ملک مشرق و مغرب کند و پس اندک ساعتی بگذشت

آنکه کوکب دیگر از افق سعادت طلوع نمود پدر اسکندر بامر مقدر قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد

دای بکو جهت آنکه وجه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید چو ذو القرنین مدبر بود از روم بر عجوز

ر دیر اعیر او فرزندی نبود نام او اسکندر بنده صالح بود و شان کرد و مختلف بعضی جمعی از ان بطول معمور

و بعضی در عرض فرقه بینهما سکنی داشتند چون ذو القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی

یا الهام بدو گفت ای ذی القرنین بدرستی که ترا مبعوث می نمایم کرد امم زمین تا هر القرنین

گفت بار خدایا مرا بامر عظیمی خواندی که قدرت آن امر نداند کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غلبه کنم

و بکدام صبر تحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون فهم و بکدام گوش سخن ایشان شنوم

و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت محاجه با ایشان نمایم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان

کنم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت کنم و بکدام معرفت افصل کنم

ایشان باهم و بکدام دست بر ایشان راه چه نمایم و بکدام پای نوبت ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان

جنگ کنم و بکدام نرمی تالیف قلوب نمایم و آنچه ذکر کردم نه هیچ خبری نیست غیر تو هیچ کسی طاقت آن

ندارد و تو مهربانی و رحیمی و تکلیف ما لا یطاق هیچ نفسی نفرمایی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد ترا طاقت

دهم وسیعه ترا وسعت دهم در هر چیز داشته باشد و گوش ترا شنوا کنم در همه چیز بشنوی یا فهم ترا قوی کنم

در هر چیز سهو نهی زبان تو بگشایم تا بهر کلمه جاری شود گوش تو بگشایم تا محافظت هر چیز کنی انست تو محکم کنم

و دل ترا قوی کنم تا هم اگر از هیچ چیز نترسی و عقل تو نگه دارم در هیچ چیز فراموش تو نشود دست تو بگشایم

تا بر همه مسلط باشی و پای تو جاری سازم تا همه جای رفتن بر تو آسان گردد لباس هیبت در تو بپوشانم

تا از هیچ چیز نترسی نور و ظلمت مسخر تو کنم نور پیش لشکر تو باشد تا دشمن را به بینی و ظلمت در عقب تو

تا اگر پس تو دشمنی باشد ترا نه بیند و هر چیز ترا سببی سازم چنانکه فرموده و آتیناه من کل شیء سببا

سقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است اما پایهایش درشت تر در بلاد سردسیر تعیش کند و در

شهرهای ترک بسیار یافت شود چون بر شکاری سر دهند شکل دایره گرد او می‌گردد تا بیکبار بر

از او اتید اگر چه البته طیور در وسط دایره خواهند بود و هیچیک از دایره بیرون نروند اگر چه هزار

طیر باشند پس بطریق دوری آهسته آهسته نزول کند تا بر زمین چسپند و التفات بهیچ طرف نکنند

تا شکار با بال بردارند **سقنقور** یک نوع ماهیست و رنگ ماهی مانند و دو نوع بود هندی و مصری بعضی از

از بحر قلزم متولد شود و او بحر لیته فرعون در و غرق شد نزد عقبه حاجیان است نیز در بلاد

حبشه بهم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا و سنگ خواره است بطریق حیات طالب رطوبت باشد

بیضه در ریگ دفن کند ماده او هم فرج نر او هم ذکر دارد لکن از عجایب کار او آنکه اگر آدمی سه

بکند

بگزد اگر آدمی خود سوزنده تر باب رساند و در آب فرو رود سقنقور بمیرد و اگر او سبقت بر آدمی کرد
و خود را باب رساند آدمی بمیرد دشمن او و مار دشمنیست هر یک بر آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان
او و ورک از چند وجهت یکی آنکه ورک برّیست جای نگیرد مگر در صحرا سقنقور خانه نسازد
مگر در قرب دریا و دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست ورک است و ورک زرد و کوتاه تر
دنبت سقنقور منقش بزردی و سیاهی از جمله خواص او آنکه اکل نر او جهت قوّه باه انفع از ماده او است
از روی قیاس و تجربه بهترین اعضای او از دنبست تا نزدیک دم است اما آنکه در نمک پاشیده آن
گرم و تر است در درجه دوم و چون نمک پاشند و خشک شود کثیر الحرارت و قلیل الرطوبت گردد
سیما اگر او سوده یا از جای بیاورند و لهذا استعمالش موقوف امزجه حارّه یابسه نیست در مصر
یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از آنجا بشهرها آورند در زمستان چون شدت برودت بود و اثر
کند از دریا بصحرا بیرون آید صیدش کنند طول سقنقور هندی دو وجب و عرض نیم وجب باشد
اگر دو کس با هم ایشان عداوت باشد از و شادی کنند دوست یکدیگر شوند اکل گوشت
و پیه او زیاد کننده شهوت و قوت نعوظ بود امراض بارده در عصب بود دفع کند اگر او را
با چیزی مخلوط نکرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد اما پیه و شربه او از یک مثقال بود تا سه مثقال
بحسب وقت و بلد ارسطو گفته سقنقور هندی هرگاه طبخ نمایند و با اغذیه مخلوط سازند

اکل او گوشت را فربه سازد گوشت او دیر هضم شود و کلیتین سنگ برطرف کند و منی را زیاده کند مهرهٔ
پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نقوط کند و ادراک مباشرت نماید **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل مرد بشناس و عالم راهنمای باشد در ظلمات جهل و حمق **سَلْوی** مرغ سمانه و بترکی بلدرچین نامند
جهة آنکه اکثر اکل او از سایر نان خورش تسلی میشوند سلوی نامند مرغیست چه در روز گاهی خود را در میان
لجه و گل میکند از آن قبیل الرعد خوانند جهة آنکه اکثر از آواز رعد بمیرد حق سبحانه و تعالی او را بر قوم موسی فرستاد
و در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل نبود هرگز گوشت متغیر نمیشد جهة آنکه حق سبحانه و تعالی من و سلوی
بر ایشان فرستاده از ذخیره کردن آنها نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن شد اکلش حلال
و با کراهت است چون بازد او جگر بهبود یابد و او را اگر در جگرش خون بود شفا یابد اگر چشم او بر صاحب ربع بندند
صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع جگر نفع کند زهره او لعوق نمایند صرع را سود دهد
خون وی در گوش چکانند درد وی ساکن کند ادمان خوردن وی دل را نرم کند اکل گوشت وی
سنگ مثانه بریزاند و بول براند و نیز زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بر روی بر بهق سیاه مالند
زایل کند سرگین او را اگر ساییده بر جراحت خون بود شده با شب طلا نمایند انتفاع یابند اگر سر او
در برج کبوتر نهند سایر هوام از او گریزان شوند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل نجات از غم
و دشمن و ازاله نکبت بود چه سلوی تسلی از بدی و غم بود و انجاز وعده نماید و روزی با تعب

رسد هلاک شدن او و در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی و ترکان بالق گویند از آب

مخلوق شود در حدیث آمده که حضرت مقدس نبوی فرموده خدای عز و جل هزار نوع مخلوق آفریده شش صد

در بحر و چهارصد در بر از انواع ماهیها ماهیست که اول او دیده شود نه آخرش از جهة بزرگی او و ماهی

دیگر هست از کوچکی نه اول او دیده شود و نه آخرش و همه اصناف او در آب مادی کنند و استنشاق

آب کنند چنانکه بنی آدم و حیوانات در بر استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح

حیوانی باشد و از هوا مستغنی که بود در اقامت حیات و ما از هوا مستغنی نگوییم چه از عالم آب و خاک و هوا ایم و ماهی

در اشباه او از حیوانات از عالم آب و خاک جاحظ گفته او شنا وری در جوف آب کنند در روی او نسیمی

هوای در ظهور یا او تعیش کنند اگر آدمی برود نوه هلاک شود انواع او و اطبا مرتبی آکول بوند

از جهة معده و خوبی او و بدنش او را گردن و صوت نباشد چه البته بر جوف او هوای داخل شود و لهذا

بعضی گویند که او شنوش نیست چنانکه اسب سبز و شتر سد زهره و شتر مرغ را مغز ساق نبود ماهیان

کوچک جهت حمی قطعه از ماهیان بزرگ جمع شوند با اطراف انهار و سواحل کنار رسانند بعضی از انهار از

عفونت متولد شوند و بعضی در گل و ریگ حادث شود بیضه او را سفیدی و سیاهی نیست بلکه یک رنگ است

بعضی از او در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در بعضی از فصلها یافت شود از جمله انواع او

سقنقور و دلفین و خرشقلا و تمساح است در این باب و در ابواب سابقه گذشت و بعضی دیگر

قرش و غیره در ابواب آتیه بیاید ان شاء الله تعالی و دیگر نوعی از وی رعاده ماهی کوچک است چون در دام افتد
بلرزد و چون در دام افتد ریسمان شبکه بمیخی یا درختی محکم ببندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه
بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در امراض شدید الحرارت استعمال کنند ابن سینا گفته
اگر رعاده را بر زنی که مصروع نبوده باشد ببندند نفع عظیم کند اگر زن حیض یا از وی باخود دارد شوهر
تا بمفارقت او نیاید و از جمله انواع او شیخ الیهود است در باب ششم بیاید در عجایب المخلوقات
آورده که عبد الرحمن هارون مغربی گفت وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم که بمکانی که آنرا برطون میگفتند
رسیدیم پسر صقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخت ماهی صید کرد در طول یک شبر و نیم در پشت
گوش راست او لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب گوش دیگر محمد مرقوم و در پس گوش چپش رسول الله
مسطور بود در کتاب تحفه ابو حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یک ذرع ماهی دیدیم که او را
ثعبان نامند چون بدست گیرند مدتی بماند و نمیرد بلکه حرکت و اضطراب نماید پاره پاره ازو بر آتش
افروخته اندازند و باشد که بر رو بیاید همچو خون بود اگر او را در دیگ نهند و سر او را
بسنگ یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید نمیرد و پخته نشود اگر چه او را هزار پاره کنند از
انواع او آنچه فلوس دارد بغیر ذبح حلال و آنچه ندارد حرام تذکیه وی وقوع او بر خاک گوشتش سرد و تر
بدن لاغر کند و تشنگی آرد و تولد خلط بلغمی آورد موافق اصحاب امزجه حاره و جوانانست اجود آنست که

دریازی

در تابستان در بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیگر او سیاه براق می بوری خوانند جهت مضرت او
بمعده و اطلاق شکم نخورند ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بد الاکل گوشت او با عسل آب چشم باز دارد و تکدر
بصر نماید و قوت باه زیاده کند محمد بن زکریا گفته اگر گوشت تازه او را با پیاز بپزند و بخورند تهییج
قوت باه کند بشرط گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بمشام مصروع رسد هشیار گردد و اگر زهره
او و زهره سنگ پشت بحری را مخلوط ساخته از و بقلم فولاد نویسند چنانکه تر باشد پنهان نماید و گر بطلا
نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنگ و زهره کبک بر چشم از نزول آب منع کند و آشامیدن زهره او
بخصوصه دفع خفقان و مستی نماید اگر چیزی در حلق تنگ کرده باشد نفع کند تعبیر دیدن او در خواب
تا چهار دلیل زنان و زیاده از آن مال بود و او را بوزیر و لشکر پادشاه تعبیر کنند اگر از وی بر آید
از لشکر پادشاه بد و نفع رسد اگر بیند او در چاه صید میکند لواطه کند یا خادم خود فرو شد
دیدن صید او در آب تیره خیر نیست اگر بیند ماهی صید میکند کلامی شنود که خوش شنود و لیکن بیماری
بد است اگر ماهی مرده در فراش او بیند دلیل شدت و گاه دلیل غرق باشد و اگر در آب روشن بیند دلیل
روزی حلال و فرزند صالح و ماهی شور دال باشد و برنج که دلیل سفر بعضی گویند دیدن او دلیل
یمن و قسمت است حق سبحانه و تعالی بدو یمن خود بخوره قسم یاد نموده نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
و نیز دلیل معبد و مسجد چه یونس علیه السلام در شکم او بعبادات اشتغال داشت سَمَنْدَل و سَنْدَل

هرچه جانوریست در پیش می‌نخوید و او گیاهیست در چین بیابد اما اکنون تربیت قوت سمندل است

و چون خشک شود قوت موم آنجا باشد و بدین ... و چون از ... شود اگر چه صد

ذرع باشد هر که خورد در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندل آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت

یابد و درو مکث کند چون پوستش چرک شود بآتش زده پاک گردد در هندوستان بود و او

جانوریست از روباه کوچکتر سرخ رنگ و دراز دم بود از تفتیک او دستمال بافند چون چرک

شود بآتش اندازند پاک و نو شود و نو شود جمیع کمال بر جا اند ... و مرغیست در بلاد هند در بیضه

و جوجه در آتش کند و بالخاصیه آتش در و اثر نکند از پر او دستمال بافند [?] بربند چون

چرک شود در آتش اندازند پاک شود و نو شود ابن جلجال گفته پارچه از آن دستمال دیدم

در نهایت تنگ سه ذرع طول و عرض یافته بعضی در آتش انداختند نسوخت کمی ... زیر و

زیت فرو بردند بر فتیله چراغ کردند برافروخته شد و زمان بسیار بسوخت پس خاموش کردند

هیچ تغییر بدو نرسیده عبداللطیف بن یوسف بغدادی گفته که بخت ملک ظاهر قطعه سمندل مقدار

دو ذرع در طول و یک ذرع در عرض بود در زیت فرو برده بر آتش برافروختند تا زیت میجوشید او

سفید میگشت صاحب عجایب المخلوقات گفته نوعی از موش است بصفتی که ذکر شد داخل آتش میشود

اما مشهور آنست که مرغیست بطریقی که در کتاب مسالک الممالک و غیره گویند اگر از زهر او مقدار

یکدانک

یکدانگ با آب کشنیز تر باکرده شده و صاف نموده و شیر تازه حل شده چند نوبت بیاشامند اگر زهر کشنده
خورده شده باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با اثمد که سنگ سرمه است روشنی آبی که از چشم بازد او
و حدقه چشم را از سایر دردهای محافظت نماید اگر خون او بر برص بمالند تغییر لون او دهد
اگر پاره از دل او فرو برد چیزی نشنود دیگر آنچه حفظ نموده باشد مالیدن زهره او موی برویاند
اگرچه بر کف دست باشد **سَمّور** بفتح میم مشدد حیوان صحرائیست شبیه گربه بعضی گمان برده اند
که مگر او نمس است در باب نون خواهد آمد مکاره سمور در روم بسیار متکلیست بالجمله تغییر رنگ او
اثر کرده عبد اللطیف بغدادی گفته که او حیوان بحرائیست در حیوانات بحرات تراز و بر آدمی حیوانی نیست
بحیله بدست آرند که جیفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین و حرام بر کمان گوشت او
خورند و پوست او جهة نرمی و سبکی دباغی کنند و از و پوستین دوزند ملوک و اکابر پوشند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر مرد ظالم یا دزد نویسنده با کسی مخالطه کند **سَمَنْدَر** جانوریست **سَناد**
جانوریست بر صفت فیل اما در جثه کوچکتر از و و بزرگتر از گاو بچه و از فرج خود سر بیرون آورد
و چرا کند تا قوت گیرد پس بیرون آید و بگریزد چه ترسد که مادرش او را بزبان بلیسد زبان
وی مثل اره بود خارهای درشت برو آمده اگر او را بلیسد خارهای او بر گوشت وی فرو رود
و هلاک کند در بلاد هند بسیار بود اکلش حرام **سَوذانیه** بفارسی داربر و بشیرازی دارتک

مرغیست که از انگور خورد ابن سیده نقل کرده که در شهر رومیه درختیست از مس که سودانیه از مس برو
ساخته اند چون وقت زیتون شود صفیری از و بر آید هر سودانیه که در آن نواحی این صدا شنود
سه دانه زیتون یکی در منقار و دو در چنگال بیاورند بر سر او اندازند اهل انجا زیتونها جمع شده
بفشرند از و آنقدر روغن حاصل شود که در آن سال ایشانرا کفایت باشد ظاهرا الحال از زور آب بشست
که در باب زا که ذکر شد گوشت او سرد و خشک و بد است لاغر او بهتر مقوی باه و نعوظ کند لیکن ضرر
بدماغ رساند مصلح او شوربا های رطبه است مولد خلط غلیظ است موافق امزجه باره است پیران
شاولش در بهاست گوشت اکلش مکروه **سلکوت** مرغیست **سمسج** بتقدیم حاء مهمله خرماه
دراز پشت **سمایم** جمع سمامه نوعی از طیر مثل خطاف قدرت بر نشستن ندارند بعضی گویند ابابیلست
سمسم روباه **سمندا** وه گرگ ماده **سمند و سمنه** خرس ماده **سیفنه** نام مرغیست در مصر
بر کهار را از درخت بریزد تا هیچ برگی نماند و نیز نام شخصی از محدثین عامه **فصل دوم در سین مع النون**
سنجاب بچه موشی دشتیست مویش در نهایت نرمی است اهل تنعم جبه پوستینی فراکنند
چون آدمی ببیند در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها خورد در بلاد صقالبه و ترک
بسیار است مزاجش گرم و تر است جهة آنکه حرکت او سریع از حرکت انسانست بهترین پوستهای او
آنست که کبود باشد و نرم اکلش حرام پوشیدنش حلال اگر دیوانه از گوشت وی خورد عاقل گردد

و مرضهای سوداوی را دفع کند چون غالب بر مزاج او رطوبت است با قلت حرارت پوست وی

بدان سبب خیزان گرم نکند لیکن او محرور المزاج است و جوانان را نیکوست سنّور بتشدید نون گربه

و تیز را کنگ مانند حیوانیست متواضع والفت گیرنده نام سه دارد اعرابی گربه صید کرد نشناخت

که چه جانوریست از شخصی پرسید که این چیست گفت سنّور از کسی دیگر پرسید گفت قطّه دیگری گفت

که اینها هر سه مانند آن دیگر گفت ضیون گویند دیگر گفت این خیطل نامند اعرابی با خود خیال بست

که از جهت عزّت و کثرت قیمت نام بسیار دارد چون به بازار آورد گفتند بچند میفروشی گفت بصد درهم

گفتند بهای او ستانی نیم درهم نیرزد چون این بشنید گربه را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر

اسماوا اقل قیمتا چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح علیه السلام از

موش شکایت پیش آنحضرت نمودند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر کشید عطسه نمود از بینی او گربه جست

که شبیه باوست لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود روی خود مسح کند اگر کثافتی به بدن او آلوده شود

پاک نماید و در آخر زمستان تهیج شهوتش شود والم شدید از آن بمرد لاحق وی شود بدین سبب اگر فریاد

کند تا آنکه دفع او کند از شدّت گرمی که با یکهای خود دارد مردم ایشان نکوهند و چون بول کند بپوشاند

تا موش بوی او نشنود و نگریزد و در بعضی اوقات بو کند را که شدید از وی شنود خیال بپوشاند

که عیب وار اثر او پوشیده شود والا باندک پوشیدنی اکتفا نماید و چون غایط نرکند اگر جای نرم کند

زمخشری گفته که حق سبحانه و تعالی این معنی را بدو الهام کرده از جهت شبیه بنی آدم و چون بقضاء حاجت روند

بول و غایط خود مستور دارند و چون گربه بخانه الفت گیرد گربهاء دیگر را از آنجا منع کند و جنگ نماید

داند که صاحب او آن ادا را خوب شمارد و او را بر غیر او تقدیم نماید یا مثل رکابی و سایر در طعام

اگر از ان منزل چیزی خیانت کند بگریزد چه داند که او را خواهند زد و چون او را پیش نهند بزاری صدا کند

و تملق نماید خود را بدیشان بنماید زیرا که داند که از و عفو نمایند و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند

آهسته آهسته پیش آید و یکمرتبه بجهد و بچنگال در رباید. گربه مشکی اگر پرورده شده تخم گنجشک از زمین

بر داشته. فیل از و بگریزد نقل کنند که جمعی از لشکر فیل سوار که گربه بسیار دیدند فیلان روی

بگریز نهادند و هزیمت بر عزیمت اختیار نمودند سه نوع بود یک نوع از و زیادتی بود که از هندوزبار

آرند که هم اهلی و دیگر وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی و هر یک از اهلی و وحشی نافرمانی

و دزدی کنند و گوشت حیوانات زنده چون موش و عصفور خورند و با انسان در بعضی امور

چون عطسه زدن و دهن دره نمودن و خمیازه کشیدن و چیزی بدست خود برداشتن مشارکت داشته باشند

سالی دو بار بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که بعضی گربه ها که

بال بود مثل بال خفاش از بیخ گوش تا دم اگر این صحیح باشد ظاهرا که گربه وحشی و بری اکل

همه انواعش یا بجمیع حرام از جمله خواص اجزا او آنکه اگر کسی گوشت گربه سیاه بخورد سحر از و کار نکند

باز

سرزا او را اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض او قطع شود اگر زهرهٔ چشم او خشک نموده هر که بخود
بخور کند هر حاجت که خواهد بر آورده شود اگر دندان او با خود دارد در شب نترسد اگر دل او
در پارچه از پوست او بجیبه با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهرهٔ او را با نمک و زیره کرمانی
مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور کند التیام بسرعت به کند اگر خون او نمو جماع بر قضیب مالند
مفعول محبت فاعل گردد اگر صاحب جذام زهرهٔ او نوشد نافع آید اگر زنی از و نوشد زبان او بسته دارد
بخور سرگین او بچه را بیرون اندازد صاحب عجایب المخلوقات گوید اگر زهرهٔ گربه سیاه و مرغ سیاه بکمیت
خشک و صلایه و ممزوج نموده اکتحال نماید جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این
بتجربه رسیده و نیز اگر کسی زهرهٔ او اکتحال نماید در شب تاریک روز بیند و اگر نیم درم از زهرهٔ او با روغن
زیبق سایند صاحب لقوه در بینی چکاند شفا یابد اما خواص گربه بری مغز ساق او عجیب مجرب است داو کهنه
اگر مغز سر او را با آب چرخ کدا (تره تیزک) اشنه بالش گرم نموده در حمام بنشستا بمالند عسر البول را دفع کند
مغز سر او سیاه اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آورد باقی خواص او در قط و بر یابد اما گربه
زباد مثل گربهٔ اهلیست لیکن دمش دراز تر از او است در جثه از و بزرگتر از بلاد هند و سند
زباد آرند در زیر دم و زیر بغل و زانوی وی شبیه بچرک چیزی سیاه و لزج هست که بوی
مشک از و آید از مواضع مذکوره برد اند و استعمال کنند نهاد مرزنبش و ابو سرادس صاحب عجایب المخلوقات

آهوی او خود آهوئیست در صحرای کابل بود در قصبهٔ پیراوه خوانند سوراخی بود که نفس زند او از مزمار

از صوت او مسموع شود و اگر استماع آواز او حیوانات جمع شوند و بی‌باشند مدهوش شوند همه

صید نمود خود بود که اراده صید آنها نداشته باشد دلتنگ شود و فریاد نمایند و همه بگریزند

سیلک بچه سنگ‌خواره و بچه کبک رسلق و سرخان گرگ رسمع بچه از گرگ و کفتار بهم رسیده باشد

رسمنه مورچه سرخ فصل سیم در بیان منتهی شکلغاه سنگ‌پشت و ترکان توسباغه نامند در بر

بیضه کند آنچه به بحر افتد لجا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از همه صنف بزرگ شوند

تا بار شتری گردند چون نر او اراده مباشرت کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورده چون او را بیند

فرمان برد هر که با خود دارد محبوب القلوب گردد و همه کس او را دوست دارند بعضی از مردم آن گیاه را

شناسند و بنظر حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون آورد چه بحرارت خود کامل نتواند نمود

جهة آنکه اسفل او در کمال صلبیت است مطلقا حرارت در وی نیست و با سر دم مار بگردد و سر خود

بدرون کشد و دم او بدندان گیرد مار خود سر بر پشت او چندان زند که هلاک شود

و باشد که از آب برآید و بر خاک غلطد و خود را بمکان رساند طیور بجهة آب آشامیدن نزول

کنند هیأت خود را بسبب گل و ریگ که از آب و خاک اکتساب نموده مختفی سازد هر یک از طیور که

قدرت بر وی داشته در آب فرو برد تا بمیرد و بعد از آن بخورد نر او را ذکر و ماده او را فرج دارد در جماع

بسیار رنگ نماید چه عادت بر اکل حیات نموده چون مار بسیار اکل نماید سفید شود از ضرر سم آنها
ایمن که هر کسی پیه او بر پشت مالد از موذیات حفظ وی کند در هر جایی که بر مالیده باشد او بسه بر بیشه اندازند
چنانچه پایهای او که جانب آسمان بود از آن که مار از ضرر ایشان محفوظ ماند اگر صاحب مفاصل دست و پای جوشیده
گوشت او مخلوط شده صحت یابد مداومت مسح گوشت او دفع کزاز و تشنج نماید کزاز درد دست
و پا از شدت سرما بهم رسد اکل گوشت نیز همین خاصیت دارد اگر خون او را خشک و صلایه نموده
بر جای بواسیر مالند بهتر که او بسوزاند کند متصل از شخص یاد جدا گردد هر عضوی از اعضای آدمی
درد کند همان عضو از سلحفات بر او آویزند دلو کی شود بهره در وقت هیجان شهوت او
سر دم نر او بسیار بریده باخود دارند تهیج قوت باه کند اگر کاسه پشت او گرفته بر سر دیگ نهند
از جوش باز ایستد ما دام که بر سر باشد اما سلحفات بحری لجه است در لام بیاید پوست او سیاه
دیگر گویند از وی شانه سازند اگر با وی شانه کنند موی از کودکان بریزد اگر سوخته خاکستر وی
بسفیدی بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید پوست بعضی گویند دیگر
پوست سلحفات هندیست از وی شانه سازند مر او بعلاج اوست نه عاجی چه دندان فیل است
تعبیر دیدن او در خواب ان مزینه معطره خود بسیار نبوت عرض کند و نیز بقاضی القضاة
و بعالم تعبیر کنند چه که اعلم حیوانات بحر است اگر بیند او را گرامی داشته علما را اکرام او کنند

اگر بیند که گوشت او خورد استفاده علمی کند به قدر بیان و علم هر چه تعبیر کنند سُنْبُلُو نوعی از پرسوک بدین جهة

سنک بیر قاتی که حجر سنبولو گویند واحد سنبوله است و بعضی به صاد نقل نموده اند تصحیف است اگر بر جرم

چشم آو گرفته و در رکوی بسته بر تختی آویزند هر که بر بالای وی رود خواب نبرد اگر چشم آو بر عصا فر

نجور کنند بگریزند اگر بر صاحب جماع بندند شفا یابد سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد آن را

شیشه و وه نامند قتاده در تفسیر آیه و اذ هدایه و یخلق ما لا تعلمون او بوده کرمی را در خت

خورد و در میوه افتد و در بعض کتب ساوی مذکور است که اگر بمیگرد بر هم متعفن شود برانید در خانها

که می‌بیند شنند و اگر بر جو و گندم شیشه مسلط نمی‌باشیم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود که می‌دارند

و اصح آنست که سوسه و وه است که در پشم افتد و قله شیشه که در جو و گندم افتد و ارضه که در چوب خورد

بجهة دفع هر سه این افسون بر خشبه القاد نویسد که شش آفتاب بیند و بنابد در گندم و جو و نبات

رخوت نهند اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ

اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا فَمَاتُوا كَذٰلِكَ يَمُوتُ الْفَرَاشُ وَالسُّوسُ

وَيَرْحَلُ بِاِذْنِ اللهِ اُخْرُجْ اَيُّهَا السُّوسُ وَالْفَرَاشُ بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَى عَاجِلًا

وَاِلَّا اَخْرَجْتَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ سَرَقْتَ

لِجَامَ بَغْلَةِ نَبِيِّ اللهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عجیب است از علماء امامیه رضوان الله علیهم

سقوتره

منقولست سُبَدْ مرغیست که پر او در نهایت نرمیست بمرتبه که اگر قطره آبی بر او چکد از نرمی
فرو ریزد سُحْلَه بفتح حاء مهمله بچه روباه وقتی که از مادر خود مفارقت کرده سیر خود را کند سُحْلِیَه
غطاءه است در عین مهمله بیاید ازهری گفته جانوریست زرد دم نزدیک بسیار کند شبیه حلیاسه
الا آنکه کسی سفیدتر باشد سُرْفَه ارضه است که در باب الف گذشت از چوب خانه عربی نسج بعضی
از آنها لعاب دهن خود مثل عنکبوت اقسامی نماید سُرْعُوبْ براو عین مهمله راسو است ابن عرس گویند
در باب عین بیاید سُقْنُج بسکون فا و ضم نون و جیم مرغ لب دندان سُبَیْطَر بضم با و یک نقطه و بسکون
یاء دو نقطه از تحت و طاء و راء مهمله مرغ دراز گردن که همیشه در آب دیده شود سُوذَنِیْق بفتح دال
مهمله و کسر نون و یاء دو نقطه از تحت و قاف چرغ در صقر در باب صاد بیاید باب سیزدهم در
شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه شاذهوار بسکون دال مهمله آخر شین زاء معجمه حیوانیست
که در انتهاء بلاد روم یافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شاخیست که بر او شقاقها
شعبه مجوفست چون باد در وزد اصوات حسنه از و مسموع شود بسبب این حیوانات جمع شوند و استماع
صوتش نمایند و نیز گفته که بعضی از ملوک شاخ او هدیه آورده بودند که در وقت هبوب ریاح
اصوات عجیبه طرب آمیز از و شنیده میشد بنحوی که آدمی از استماع وی مدهوش میگشت
و چون بر میگردانیدند آواز حزین از وی می آمد که سامع را رقت میشد شاهین معروفست

ترکان لاچین مانند عربی نیست لیکن عرب با او متکلم گشته‌اند سه نوعست شاهین و قطامی و انیقی
شاهین در حقیقت از جنس چرغست لیکن پر و دمش از و بیشتر است بشب چرگی‌اش بشدت و صلابت
تمام بود چنانکه بغر فرو آمدن صید در هم شکند و معهذا در کمان بید پای و دست کماه باید چنان خود سد
بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت‌تر از استخوانهای تمام جوارح است تا بسیری و نه صبر بر جوع
و او سه در سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا سلامت باشد بهترین صفات او آنست که میان سر او
بزرگ و گشاده چشم و فراخ سینه بود از میان سینه تا دوشهای پرگوشت و بزرگ زانو و کوتاه ساق
و کم پر و باریک دم چنانکه اگر چه پایش بر او آویزند خبر از آن که بال بر و پا دنیاید هرگاه شاهین نقعاش
مذکور باید بهر سند شکار کلنگ و امثال او نماید اول کسی که جوجه‌های شکار نمود قسطنطین بود او شاهین بود
و در وقتی که سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میگسترد و فرود می‌آمد و بلند میشد و بر
و در سرکشی میکرد تا محلی که سوار شود تا روزی مرغ از زمین بجانب هوا طیران نمود شاهین خود
بیرون بود بگشت و فرود آورد قسطنطین بخوش آمد او را برداشت و بر صید افکند موافق مقصود
یافت در باب صاد در ذکر صقر باید گفتش حرام صیدش حلال **شبث** بیا و یک نقطه از تحت و تا و
سه نقطه عنکبوت که کاره تی گویند اما در کتاب حکم آورده که جانوریست که پشت و روی پایهای او
زرد و سرش سیاه و چشمهایش کبود بعضی گویند که جانور سیاه پای و بزرگ سر فراخ دهن بلند عقب که از تمامی جکیند

او را شحمة الارض نامند **شحمة الارض** جانوریست چون آدمی رشته و کذا او شکل مهره جمع شود
هر کس گفته جانور کوچک خوشبو است که از گیاه آتش درآید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد
هر که پیه او را بر خود مالد و در آتش درآید نسوزد اگر آتش باران این عمل کنند اگر او گرفته حک شود چه
قدر درهم از وی بزن عسر الولاده دهند بر فور بار نهد **شقراق و شرقراق** بفارسی
و سفره و شیر ازی کاسه شکنک عرب آن اخیل نیز گویند و شوم دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای
سیاه دارد در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی وی بسیار باشد با مختلط سیاهی و سبزی و سرخی در وی
بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در قلال جبال باشد و در زمستان در معمورها و در تابستان به صحرا رود
و خصائص بچه خود در معموره و جاهای بلند نماید چه دست کس بدو نرسد آشیانه وی بیابد بوی بد منتن بود
جاحظ گفته او نوعی از کلاغ است در طبع او عقاب است از جماع چون مرغ از طرف او بپرد دفعه کند
و استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او گداخته بر طلا دمیده زر بند سرخ و عیارش زیاده شود و اگر به
اگر زهره روباه بر او ریزند عیارش کم شود نیز اگر زهره او خضاب سازند موی سفید سیاه کند گوشت
او گرم و درو چربیست محلل بادهای غلیظ است که در رودها پیدا شده **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل زن صالحه نیکو جمال است **شیخ الیهود** صاحب عجائب المخلوقات آورده حیوانیست که روی او مثل روی آدمیست
و ریش سفید دارد و بدنش چون بدن بز و مویش چون موی گاو و در جثه گوساله باشد شبنه از دریا

بیرون آید تا غروب شب یکشنبه تا شب بطریقی بزرق میدهند و بگشته نتواند رسید پوست او اگر بر نقرس نهند

فی الحال تسکین وجع و ازاله مرض شود **شمسیه** مار سرخ براق که چون بزرگ شود چشمش کور کند دیواری

طلب کنند روبمشرق تا شب چون آفتاب طلوع کند بجهت چشم که تاب آفتاب بقدر یکساعت نظر کند چون

شعاع آفتاب بچشم او درآید کوری و تیرگی و ظلمت او زایل شود تا هفت روز بدین منوال کند تا چشمش

بسیار روشن و صحیح گردد بخلاف غیر او از مارهای دیگر چون چشم ایشان کور شود خود بدرخت رازیانج

رسانند و چشم خود بدو مالند تا روشن شود چنانچه گذشت **شادن** بدال مهمله آهو بچه هنوز شاخ

بر نیاورده باشد **شادف** بدال مهمله و فا شتر گله **شاه** گوسفند و نیز نر و ماده از بز و میش صادق آید

اگر در وقتی که ذبح کنند پوست وی در آوند پر کنند تا زمانی که خون گرم باشد بپوشند دیو و الفش ساکن گردد

شاهرک بدال مهمله مرغ جوان خانگی پیش از آنکه بیضه نهد عربان او ملک الطیر یعنی پادشاه مرغان نامند

ثبب بدو با معنی گاو بر همین شیوه درشته **شذا** بذال معجمه مگس سگ که بر اشتر نیز نشیند **شرشور**

در شکل و جثه مثل عصفور پرنده غیبت خاکستری رنگ بر اطراف حمره بسرخ نامند آنکش صلاح چه از جمله عصافیر است

بعضی بضم شین خوانده اند **شرع** و **شرغور** بزرق **شعرا** بسکون عین مهمله مگس کبود و سرخ بر شتر و حمار

نشیند آنها را بر کاند بعضی گویند مثل سگ مگس است **شعوا** بغین معجمه و مد بمعنی عقاب یعنی آله سیاه

چون منقار بالا او دراز تر از منقار زیرین است لهذا او را شعوا نامند **شغدع** بزرق کوچک **شغطب**

شغر [illegible]

بعاق

بقاف و حا و طاء مهمله قوچی چهار شاخ دار و جمعش شقاحط و شقاطب آید شقذان حرباء و سوسمار و چلپاسه
شقراق براء مهمله مرغ آبی کوتاه پا دار ابلق رنگ مانند لک لک کوچکتر است شقه لفظ عجمیست مرغیست
مشابه شاهین شهام غول بیابان در بعلاه گذشت شوحه بحاء مهمله قیلیواج در حداه گذشت
شوصب بصاد مهمله شپش و کژدم و مورچه شوط نوعی از ماهی شغفر بچه آهو شیذمان بیاء دو نقطه
و ذال معجمه گرگ شراه شبیه پشه که بروی مردم نشیند شهیف بیاء دو نقطه تحتانی و فا خارپشت شوط
بمیم شغال شول عقرب و شتری که شیرش خشک شده باشد و نتاجش هشت ماهه شیصبان بیاء
دو نقطه تحتانی و صاد مهمله و باء یکنقطه ملخ نر شیع بیاء دو نقطه و عین مهمله بچه شیر شیم بیاء
دو نقطه نوعی از ماهی شیهم بیاء دو نقطه خارپشت نر ام شیقونه بیاء دو نقطه و قاف و نون مرغیست
که با حمار و گوسفند ملایم باشد و مگس میخورد شبوه بباء یکنقطه کژدم جمعش شبوات آید فصل دوم در شین مکسور
شنقنیز بقاف و نون و یاء دو نقطه و نون جانوریست از انواع کبوتر شمرده عوام حمام نامند آوازش مثل
آوازهای حزین چون جمعی از این نوع با هم باشند اصوات ایشان بهم مختلط گردد بسیار نیکو شود از طبع اوست اگر جفت
خود نیابد همیشه عزب ماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده چون او فربه شود پرهایش بریزد و از جماع باز ماند
و عزلت خواهد بس متنفر و محترز بود پاسبانی از اعدا نماید اکلش نیکو خوردن بیضه او مزید قوت باه
اگر زنی سرگین او با روغن مخلوط ساخته بردارد بعد از جماع رحم را زایل کند اگر از خون او بر قضیب مالند

با هر زنی که مجامعت کند هیچکس غیر او بر آن زن قادر نباشد و آن زن آنچنان حرکت دارد که اگر آن
شخص بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند ورم آنرا زایل کند
شِقّ صاحب عجایب المخلوقات آورده نوعی از شیاطین است بصفت صورت آدمی نصف و زعم بعضی نسناس
از شق و آدمی متولد شده در سفرها بنظر مردم ظاهر میشود گویند علقمة بن صفوان بن امیه در بعضی اسفار
شبی بیرون رفت شقی هویدا شد علقمه گفت بگو با توجه باید گو گفت شمشیر خود در غلاف نه و شر
خود از من بردار گفتم آماده حرب تمام به اینکه دل را بر سیم بسیج باهم مقاتله نمودند هر یک ضربتی بر آن
دیگر زدند تا هر دو کشته شدند و نیز شق و سطیح دو کاهن بودند در زمان جاهلیت شق نصف آدم و نصف دیگر
و یکپا و نصف بدن بود بدین جهة او را شق میگفتند چه شق بمعنی نصف است سطیح را استخوان و بند
کامل نبود بلکه مثل حصیر بچیده میشد از جهة سطیح او را سطیح نامیده اند و این هر دو در روزی متولد
شده اند که طریفه کاهنه زوجه عمرو بن عامر بود وفات یافت قبل از فوت خود سطیح را طلبیده آب
دهن خود در دهن او افکند و گفته سطیح در کهانت جانشین من خواهد بود سطیح سر در سینه بود
و گوش نداشت و نیز قبل از فوت خود شق را طلبیده بهمین وتیره جانشین خود کرد و قبرش در جحفه است
ناقل این ابوالفرج خالد بن عبدالله قسری است که از اولاد شق است شِبْل بباء یکنقطه و لام
بچه شیر وقتی که بمرتبه رسد که شکار کند شُرُنْبی براء مهمله و باء یکنقطه و نون مثل خنبطی مرغیست

البته ۱۵۱

شَشْبِذْعَه بباء یکنقطه و دال و عین مهملتین کژدم جمعش ششبادع شَبِیع بباء دو نقطه و عین مهمله
بچه شیر فصل سیم در شین معجمه مضمومه شُبُوط بباء یکنقطه و طاء مهمله نوعی از ماهی شُجاع مار بزرگ
که بر سوار و پیاده جهد و بر سر دم خود بایستد و بسا باشد که در صحراها خود را بر سوار رساند شُجْرُور
بجیم و واو و بای الرای مهملتین مرغ سیاهیست اندکی از کنجشک بزرگتر شُنْقُب بنون و قاف
بر وزن قُنْفُذ نوعی از مرغ باب چهاردهم در صاد مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه
صافر و صفاریه از انواع عصافیر است از شان او آنست که چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ
درختی محکم ببندد و خود را سرازیر آویزد و تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید بعضی
گویند او منوط است چه در تا گذشت صَدَف از حیوانات دریاست از ابن عباس منقول است که هنگام
باران نیسان بارد صدف بر روی آب آید و دهن گشاید و انتظار کشد تا باران آید در دهان وی در آید
و او غلاف مروارید است وجه تسمیه آنکه صادف شتری باشد و در وقتی که شتران نزد حوض آمده آب
خورند در عقب ایشان انتظار کشد تا بعد از ایشان آنچه بود از خوامی مروارید آنکه اکل او خفقان
و مرض سعوط زایل کند و خون دل و جگر صاف کند چون حل کنند و در بینی بمالند بالکلیه زایل کند
صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر صدف را بر جمیع مفاصل و نقرس ضماد کنند سود دهد اگر با سرکه
سائیده بر بینی سعوط نمایند قطع رعاف کند گوشتش از گزیدن سگ دیوانه نافع بود چنانچون صدف سوخته

جلا دندان دهد اکتحال او نافع جراحات چشم بود اگر بر محل موی زاید بر یکدیگر بمالند بعد از آنکه
موی بر او کنده باشند از برآمدن موی مانع آید اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از وی بر کودک
محکم به بندد دندان باسانی برآید بعضی گویند که صدف جز نیست که در جوف او حیوانی که بر سرش ...
صحبت شبیه بسنگ اگر او صدف بیند بر روی کسی که در خواب شاید ببینند زنان بسیار در خواب بیند و چون
صدف سوده بیند و جاو شیر در و مخلوط شده در بینی چکانند رعاف باز دارد **تعبیر** دیدن صدف
در خواب اگر در دست خود دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان
و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب کند
اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را حامله باشد پسر آید و الا مالک غلامی گردد لقوله تعالی
یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهم لؤلؤ مکنون اگر بیند که مروارید از جایی میکند
و سفر و شد قرآن فراموش کند اگر از جای قلع میکند علما در میان مردم ثابت کند و اگر بیند که مروارید
متفرق میان او و مردم بر میچینند البته موعظه مردم کند و وعظ او بدیشان موثر و نافع آید اگر در
دست خود مروارید بیند بعدد آن فرزند بشارت یابد اگر حامله دارد و آن کنیزی بخرد و اگر عزب باشد
تزویج نماید اگر بیند که از دریا مروارید بیرون می آورد و کیل و وزن میکند مال بسیار از شخص منسوب
به بحر باشد بدو رسد جاماسب گفته اگر کسی بیند که مروارید از وی در ریزد شغل بدو رسد و اگر بیند

صاحب جمال بزن رسیدن مروارید عقد دیدن و گمشدن وسرور یابد یا بیند دلگونه مروارید دیده

و کاهی دلیل نکاح بود **صدی** مرغی معروفیست زعم اهل جاهلیت آنکه از سر مقتول بعد از آنکه پوسیده شود

مرغی بیرون آید و فریاد کند که اسقونی اسقونی (مرا آب دهید) تا آنکه قاتلش مقتول گردد و لهذا او را هامه گویند یعنی تشنه

و نیز صدی بزرق نرسد گویند عدسی گویند او مرغیست که شب میگیرد و میدود بوم او را صخد بانه

دانند اما حقیقت آن صدای آواز است که از کوه آید چون کسی سخن گوید همان جوابش شنود **صرصر و صرصار**

جانوریست شبیه ملخ جهنده آواز باریکی دارد اکثر فریاد او در شب بود لهذا او را صرار اللیل نامند

و نوعی از کرم زمینی که بنات الوردان گویند با آن ماند و بعضی گویند جدجد است که جوهری صرار اللیل کرده

در باب جیم گذشت مکانش معروف نبود مگر به تتبع آوازش در جاهای نمناک باشد مختلف اللون است

یعنی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود و خوردن صرصر هست اکل اوش حرمت شیخ ابی علی سینا گفته که اگر او را

با قرد مانا بر بواسیر و کر بیخ و ورم ها طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سلیمانی یا اثمد مخلوط ساخته

اکتحال نمایند حدت بصر نماید اگر با زهره گاو اکتحال نمایند برهم نمودن چشم را نفع کند **صعو** بقاف

و راء مهمله چرغ ترکان ائیلکو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهر گفته که او

زهره او چون او نکه دارند باشد که از خوف بمیرد اگر مغز سر او به زیبق مالند لوثش را زایل

کند و اگر بر قضیب طلا کنند لذت جماع افزاید و تهییج باه کند اگر از دهنش را که گربه آید لهذا

عربی در امثال خود گویند فلان اخلف من الصقر یعنی بوی دهن فلان کس بدتر از بوی دهن چرغ است
تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن با آرزوها و یافتن اناث از زوج
و اولاد و خدم و حشم و نفایس اموال و صحت و تفریج هموم و صحت چشم و کثرت اسفار و برگشتن
با فایده و گاه باشد که دلیل موت بود جهت آنکه او سبب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب
و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت و بطش بود صَنّاجه بتشدید نون و جیم صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او جانوریست در زمین تبت بقدر یک فرسخ که به خود خانه نیست نظرش بر روی هر حیوانی که افتد آن حیوان
بمیرد اگر حیوانی را بر وی نظر افتد او بمیرد لهذا چون خواهد که صید حیوانات کند چشم بر هم نهد
حیوانات متعرض او شوند تا وقتی که چشم کشاید و نظر بر ایشان کند ایشان چشم بر هم نهند چون نظر او
بر ایشان افتد بمیرند و زمان بسیار طعمه ایشان شود صارِخ براء مهمله و خاء معجمه خروس از کثرت فریاد او
صارخ گویند بتخفیف در شب بسیار در سدس آخر صَرّاخ بتشدید راء مهمله و خاء معجمه طاوس صَعْب
بعین مهمله مرغ کوچک جمعش صعاب آید صَعْوَد بعین مهمله سرخ سره نوعی از گنجشک است صَفَر
بفتح فاء و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آن بود که در جوف آدمی ماریست بر اطراف اضلاعی اوست
که مشرف بر شکم است او صفر نامند هر گاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول
مردود دانند صَفْرد براء و دال مهملتین مرغیست از جنس خشخاشی که در بیابانها کند است صَومعه

بفتح

بفتح عین مهمله عقاب چون همیشه اماکن مرتفعه و مواضع شریفه اختیار نماید او را صومعه نامند صَیْدَنْ بیاء

دو نقطه و دال مهمله روباه صَیْدانی جانوریست که در جوف زمین خانه سازد صَیْدَح بیاء دو نقطه و دال و

حاء مهملتین اسب قوی آواز فصل چهارم در صاد مکسوره صِنْباح بنون و باء یکنقطه و حاء مهمله ماهی دراز و باریک

صِئْبان بهمزه و باء یکنقطه رشک شپش فصل سیم در صاد مضمومه صُوابه بچه شپش او صیبان است

که گذشت بعضی بحذف همزه ضبط کرده اند لیکن اثباتش اولیست صُلْصُل فاخته صُلْب مرغیست

صُوار رمه گاو صُرَد دارکوب مرغیست از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند نصفی سفید و نصفی سیاه

بزرگ منقار مخالب و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد شریر النفس است متنفر و

گریزنده غذاء او گوشت است هر مرغی را که خواهد صید کند مثل او صدا کند چون طیور جمع آیند حمله بر بعضی

از آنها کند یکی را بگیرد و منقار او را سوراخ کند در ساعه گویند مکان او در رؤس جبال و اغصان

اشجار بلند باشد باب نوزدهم در ضاد معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ضاد مفتوحه ضَأْن

گوسفند میش تر یا دشتی قوی بود اکلش حلال اکل گوشتش مانع صفراء سوخته سیاه و مزید قوت باه و منی بود در دفع

سموم گرم و تر از گوشت بز است بهترش یک ساله است و گوشت خصی ازو باه زیاد کند اگر در وقت

ذبح خون او فوراً بر برص مالند تغییر لون وی دهد جگر بز بریان اگر تا نها بسوزانند و بر دندان مالند

سفید کند اگر شاخ قوچ را زیر درخت میوه دار دفن کنند میوه بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل منع نزول

صَیْد بیاء دو نقطه از تحت و دال مهمله بمعنی شکاری صح

آب از چشم کند اگر استخوان او با پوست چوب گز بسوزانند خاکستر او را به روغن گل مخلوط ساخته بر موضع

شکسته مالند درست شود اگر زن پشم گوسفند ماده برد آبار نگیرد اگر پاره‌ای از پشم موی بز سفید بافته

باشند بر سر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک او نشود **ضب** سوسمار حیوان بریست آب نخورد لهذا اعراب

در امثال خود گویند لا افعل حتی یرد الضب یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد ابن خالویه گفته

سوسمار بریست شد که آب نخورد مگر آنکه هفتصد سال زندگانی یابد و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندانش نریزد چه دندانهای

او یک پارچه است نه متفرق نر او هم ذکر و ماده اش هم فرج دارد چون خواهد بیضه نهد گوی بکند و بیضه در او نهد

و بخاک بپوشد چهل روز حضانت نماید تا بچه بیرون آید و هفتاد بیشتر بیضه نهد شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود برآید

چشمش چندان روشنی ندارد و نظر با فتاب اندازد تا جلا یابد در وقت پیری غذا از نسیم یابد و بر قوت اعتدال تعیش کند

چه رطوبات وی تحلیل یافته و حرارتش نقصان پذیرفته میان او و کژدم محبت است لهذا اکثر کژدم بر در سوراخ وی نشینند

و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از سیل و سم ستور محفوظ باشد

بدین جهت مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراموشی و عدم هدایت است لهذا خانه نسازد مگر نزدیک نشانی و یا بود

سنگی بزرگ تا در وقت مراجعت بنشانه خود راه گم نکند عرب در ضلالت به وی مثل زنند گویند فلان اضل من ضب یعنی

فلان کس گمراه‌تر از سوسمار است بدین جهت اعراب سوسمار را گرفته نخورند حضرت مقدس نبوی از اوله بر زبانی آنحضرت گوشت

اینجا نمی‌آورم تا کسی سوسمار اینجا نیاید و شهر بزیان منجر بیان آورد برای سوسمار گیاهی که در عرش بر تنش او کنند و در

افتد

اطاعت او نمایند در دیگر راه او رفت و در بهشت رحمت او بگو من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم
النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب من کذبک یعنی تو خاتم پیغمبرانی و آخر ایشانی رستگار شود
هر که تصدیق تو کند و از رحمت الهی نومید شد آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده در رکاب قبایل
و عشایر خود بدین اسلام درآمد از سعیر نجات یافت و مشهور آنست تا رسید پس آنحضرت فرمود اعرابی را دنیای هزار او هر کس از اصحاب بود
چیزی بدهد هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت صبح از خانه برآمدم گمراه ترین و بی خبرترین قبایل خود بودم
والحمد لله والمنة که اکنون به هدایت ایشان بدولت اسلام رسیده توانگرترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی
از عامه حلال شمرند آن از جمله خواص او آنکه اگر پای او در قدم هر عضوی که بروند زود آن عضو غنی گردد هر که دل او بخورد غم و خفقان
از وی زایل شود اگر پیه او گداخته بر قضیب مالند قوت جماع زیاد کند هر که او بخورد بی آب تشنه نشود در هر جنس او با خود دارد
خادم نمی نجات یابد او راه رفت دانه اگر قضیب او بر پشت پا نهد آید بزند هیچ اسپی در گرو بند بود و نرسد بوی او اگر بتعقیب [illegible]
غلاف شمشیر کنند هر که آن شمشیر کار زند بیاید شجاع گردد اگر ظرف عسل کنند هر که انگشت عسل از آن ظرف بدهن و تناول کند
تیغ شهوتش دهد اگر سرگین او بر برص و کلف ها لند زایل کند اکتحال او آب قی از چشم باز دارد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل اعرابی فرزند دزد بال مردم و صاحب خود دلیل مرد مجهول و پا گوز بود چه از جمله مسوخات است و بعضی گویند دیدن او
دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بیماریست ضَبُعْ کفتار مثل خرگوش یکسال نر و یکسال ماده و والد صاحب عجایب المخلوقات
آورده در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیان هرگاه احدی از ایشان در میان جمع کثیری از قافله یا شب چون کفتار بتعهد شکار از جا آید

سوای آنکه نفس متعفن غیر زایل شود و موصوف است بعرج و لنگی اگر چه لنگ واقعی نیست لیکن در نظر ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبتی
در مفاصل دارد و در جانب راست بیشتر است بطرف ایمن او مدام در مشی ثقیل نماید و از خواص تمام سر حیوان نبی آدم دایم
عادت نبش قبور نموده هر گاه در وقت فرصت ببیند شخصی در خواب است زیر سر او حفر نماید و حلقش بگیرد و بکشد و خونش
بیاشامد و فاسق است چه در جنس خود با جدی از بنی نوع خود رسد با بر و دخول کند رها نماید چون در ربه گوسفندان
افتد اکتفا نکند با بچه گرگ کند و چون با گرگ باشد گوسفندان سلامت مانند چه هر یک مانع آن دیگر شوند و لهذا اعراب در دعاها
خود گویند اللهم ضبعا و ذئبا یعنی بار خدایا در گوسفندان اما کفتار زیرا با گرگ جمع نمای و جاذبت کلاب است همچو مغناطیس
آهن را بدینجهه اگر سگی در ماهتاب بالای دیوار ایستاده بود و کفتار در پیخ دیوار چون سایه سگ بر او واقع شود فوراً ببعد کفتار
او را گوید موصوف بحماقت است چه شکارچیان تا در در سوراخ او کلمات چندی گویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه
سابقاً سمت گذارش یافت اکلش باجماع شیعه حرام است و عامه در و خلاف کرده اند از جمله خواص او آنکه اگر عنب الثعلب گریزد و اگر
پیه او بر جسد بمالند از شر کلاب ایمن گویند زهره او را اگر زنان خشک نموده بقدر نیم دانگ بیاشامند شهوتش زایل شود
اگر از پوست او بر و بیزن سازد و بر و دراز و بیزند و بکار از شر ملخ ایمن باشد اگر عصاره عنب الثعلب بریدن بمالند از ضرب
او ایمن باشد هر که پوستش بخود آویزد سگ بر و فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب از چشم کند بر وی نماید اگر زنش چشم
رهاست او در سرکه بخیسانند و نعوذ نموده پس از زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر برو کارگر نکند
اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب او بیاشامند از سحر نجات یابد اگر سر او در برج کبوتران گذارند

لویها

کبوتر بسیار جمع شود اگر کسی زبان او در دست گیرد سگ بر وی بانگ نکند و اگر بر بالین نهند عیار آن اگر خایه کنند

اگر پیه غنغل در دست گیرند گریزان شود اگر پیه او موی سر کچل او همه روز بخور کنند شفا یابد اگر پای از قضیب او خشک نموده

سایید پیه خر بخورد زنان دهند شهوتش منقطع گردد هر که پای از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان او

با خود دارد از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پیه او کحل سازند تخم میکاند بدو کحل کنند از عشا و از جانوران

و سایر آفات محفوظ ماند خون او چون او قطع و سوگ کنند اگر کسی حنظله در دست گیرد دیگر نبرد اگر پیه او بر بدن طلا کنند از

گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او با سقا بابزر غاله اکتحال نماید بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر بیرون نیاید

هر موی بمقدار یک دانگ از قضیب او بعد از آنکه خشک کرده باشند بخورند تهییج باه کند و از جماع ملالت بهتر شد اگر نفخه در هم از

زهره او با عسل بیاشامند نفع بخشد از نزول آب و علتهای چشم و اکتحال زهره او مخلوط بعسل تحدید بصر و جلاد نظر و مزید

حس کند هر چند کهنه گردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهره او دافع بیاض و دموع عین بود اجماع اطبا اگر موی جاوره از زن آید

بر او را گنند و بسوزانند و بزیت مخلوط سازند بر مقعد تحمیل مرضا به دانسته بگذارند زایل کند دیگر آن شخص مرتکب آن امر شنیع نگردد

اگر از ماده او موی کنند این عمل بپای آن در محاذات علت مرتب بود فافهم فانه عجیب مجرب تعبیر دیدن او در خواب دلیل

کشف اسرار و در آمدن بر بالا و بام دیدن نر او دلیل خشمی مشکل بود یا دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او

دلیل زن قبیحه بی شرم کریه المنظر بود ضرغام بضاد معجمه شیر درنده گذشت ضریس بر اوزن بمهملتین طعام در طا

بیاید ضغبوس بضاد معجمه و با دو نقطه و سین مهمله روباه بچه ماده گویند در باب الف گذشت ابو ضبه در ع

ضَبّ حیوانیست شبیه بکربسه این است که گفته ضَبُوب بباء دو نقطه گر بماده ضَبّیه بتقدیم باء یک نقطه بر باء دو نقطه مار
باریک **فصل پنجم در ضفادع و ذکر ضِفْدَع** بفاء و دال و عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست بزرق و بزرگ
تو رباغه گویند از آبهای ایستاده متکون میشود اکثر تولد نیز بهم رسد و از عفونات بعقب باد و باران شب بسیار بود بوم گمان بزند
میکنند از ابر میبارد نه اکثر تولد و تناسل این گمان باطل است بلکه حق سبحانه و تعالی در ساعت از طبیعت آن خاک
در یک ساعت ابر و باران خلق نماید او حیوانیست که استخوان ندارد بعضی از او آواز کند آواز او از بیخ گوش شنیده اند آنها موصوف است
بجودت سمع چون جمع آید در صدد نمیدند از آب و چون اراده کنند در صدد آن کنند داخل آب شود و دهان اسفل آب نهد صدا کند و چون
آب در دهن او داخل شود صدا نکند اگر دید آتش تعجب کنند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش اندازد و در مبدا خلقت او در آب مثل دراز
جانور سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از آن اعضا او منبسط گردد اکل او حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته
در سال که ضفادع بسیار شوند بلا و وبا بسیار شود وقت عادت در عقب او و با هم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده نوعی ضفادع مثل لعاب نبت
در ریگ بیضه کنند و نوعی بچه گوهری و آب از خواص او آنکه اگر زنی را زبان بر قا آبی دهن گرفته بر سینه نهند بر دهن او نفع کند
بعد از دست کنداو با بار دیگر بار نگیرد اگر پیه او بر جایی که دندان مانند در زیر آتش پاشند هر گز نگویند و نیاید اگر او
بر گرد هر جا نور است مانند در حال بر شود اگر او در بر تا بتجربه رسانیده اند هر زنا در این وقت بر و نظر کند شهوت بر و غلبه نماید
بسوی مردان مایل شود اگر زبان او بر زبان خواهر او بریزند هر چه در بیدار اگر چه بگوید اگر زبان او بر کسی که متهم بدزدی
باشد بگذارند اقرار نماید اگر خون او بر موضعی که موی او کنده باشند مالند دیگر موی بر نیاید اگر بر اردی مالند

موم او سو

مردم آشوب است والله اگر بر پنج دندان گذارند بلا تعب بیفتد ابو صاحب عجایب المخلوقات گوید در موصل
دباغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی گشتیم شخصی طشتی آورد بر روی او گذاشت
ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند نیز فان صدا نکنند تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد عابد مجتهد در طاعت الهی چه او نیاز نمرود آب کشت تا ابراهیم علیه السلام اذیت نرسد
دیدن نیز فوجهای بسیار دلیل عذابست چه بر قوم موسی ضفادع بارید بعضی گویند دیدن او دلیل حسن معاشرت است با اقربا
و هم یکانست اگر بیند گوشت نیز ق میخورد بمنفعتی رسد از طایفه و کسی گفته دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران است
بود جاماسب گفته هر که با نیز ق سخن گوید مملکتی بدست او آید و اگر بیند ضفادع از شهر بیرون آمد دلیل است عذاب
از آن شهر بیرون آید فصل سیم در ضاد مضمومه ضُوع ضُوع مرغیست از جنس بوم مانند در الف گذشت ضُوعَ
از جنس بوم است چه هر آنچه طیور شمرده مفصل گفته شد ذکر یافت باب بیست و نهم در طاء مشتمل بر سه فصل
فصل اول در طاء مفتوحه طاوُس در میان طیور بغرابت و حسن و عجب و طاوس مشهور است حسن منظر خوش حرکت دارد
و تکبر و عجب بپر و عقد دم خود کند بسیار در قفرها ماده آتش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود پرهای او رنگین گردد ماده
بیضه نهد در سالی یک نوبه یا کمتر در بهار بیشتر در خریف اسقاط پر نماید بخوبی که از اشجار برگ ریزد و چون در بهار
اشجار شروع در انبات نمایند او نیز پر برآورد و در وقت جفت شدن با ماده خود بسیار بازی کند و بیضه نهد
بشکند مدت حضانتش سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند

بجمیع ما یحتاج از اکل و شرب نشود و حاضر نشاید از خوف آنکه اگر برخیزد هوا فاسد شود و قوت آن تخم باطل شود زیرا که از جهت بیضه

وی حفاظت نماید چوجه از وی بیرون آید بشکل طاووس لیکن کم حسن باشد ناقص الخلقه بود بدانکه او هیچ چون بپاید مباشرت او امر قبیح گشته

لهذا با بهایش زشت گفته‌اند طاووس نقش و نگار دست خلق تحسین کنند او منفعل گردد از پای زشت خویش گویند چون آدم علیه السلام

بحکم الهی از بهشت بیرون آمد ابلیس طاووس آمد و بود در پنج او ذبح کرد و کنون او وی را آب داد چون برگ بیرون آمد و نو بود زنند

ذبح نمود چون غوره شد شیر ذبح نمود تا خورش بیاشامید بعد از آن تمام شد خوک را ذبح نمود کنون وی آب داد از این جهة

شارب الخمر اول بکشی مثل بر طاووس سرخ گفته چون مست گفته مثل میمون بازی کند و برقص در آید و چون مست وی باشد

بطریق شیر نعره دهد و بد شود و عربده نماید و هذیان و لا یعنی گوید و در آخر مثل خوک سر در پیش اندازد و بخوابد عجایب

در امثال آمده گویند فلان حسن مثل طاووس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بد مزاج لیکن معده گرم را نافع است اطبا

گویند گوشت وی اغلظ لحوم طیور است اجتناب از او واجب است لیکن اگر با سرکه بپزند دفع ضرر وی شود ابن زهر گوید از

خواص طاووس آنکه چون طعام مسموم یا رایحه وی شنود فریاد کند و بال گسترد و در رقص و اظهار سرور نماید آشامیدن زهره او

با سرکه از گزیدن جانوران نافع بود اما حکما گویند اگر آدمی زهره طاووس آشامد البته دیوانه شود و این بتجربه رسیده

هر کس گفته اگر خون او با انزروت و نمک مخلوط سازند بر قروح رطبه ریزند زیرا که ترشند طلا نمایند سرگین او

اگر بر زگیل بمالند زایل کند استخوان وی اگر سوخته و سایند بر کلف مالند بریزد نافع تعبیر دیدن او در خواب

دلیل عجب و خیرات و حسن حوادث مالک او بود و بانگ او دلیل سخن حسن و قریب و مکر و انقیاد اعداء او زوال نعمت و شقاوت

و کزی

و شکر بسیار بود و کاه دلیل نیست و زیور و تاج و از ازواج جسته و اولاد کریمه یا زن عجمیه صاحب جمال یا غیر مسلمه بود اگر بیند چه با طاوس

برادر شد یا ملوک عجم سوار خاتم نماید **طیر** جنس من عان واحد او طایر و جمع جنس طیور آید این عبارت کفته ورده مرتبت در

قرآن بنام مذکور است بعوضه در البقره غراب در مایده هدهد در اعراف سلوی در بقره بطه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل

ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل **تعبیر** دیدن طایر در خواب عمل آدمیست لقوله تعالی و کل انسان

الزمناه طایره فی عنقه یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر گردن کسی اگر مرغ مجهول بیند نامش معلوم نباشد

دلیل انذار و ترس بود لقوله تعالی طایرکم معکم الآیه اگر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکو یا عمل او بود

یا رسول یا خبر خیر آید و بود و دیدن آشیانه مرغ دلیل دیه و بیضا و دلیل فرزند اگر آشیانه او در کوه یا دیوار بیند

یا در مساجد و متعبدین و منقطعین از خلق نماز چنگال او دلیل غلبه بر دشمن و منقار دلیل عزت و جاه و سر کلان او

دلیل مال اگر از طیور ماکول اللحم دید و اگر از غیر ماکول اللحم دلیل مال حرام **تتمه در کلام طیور** گویند روزی سلیمان

علیه السلام به بلبلی گذشته بر درخت سرود می جنبانید با اصحاب خود گفت میدانید این بلبل چه میگوید گفتند الله

و رسوله اعلم گفت میگوید چرا امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام و هدهد گفت میگوید چرا اذا نزل القدر

عمی البصر ما احسن ما قال قمری از اسما چون فرو شت پر همه بر گان کور گوید و کبوتر کعب احبار گفت

میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که رحم نکند بر او رحم نکنند فاخته میگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا و علموا

لماذا خلقوا کاشکی این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شدندی و چون دانستندی برای چه مخلوق

شدند علی مکر دند بدانکه عالم کشته شد ورشان گوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزایید برای مردن و بنا کنید

بجهه خراب شدن طاووس گوید کما تدین تدان یعنی آنچنانکه جزا امید هر جزا آنه میشوی صرد گوید استغفروا الله

یا مذنبون استغفار کنید ای گنه کاران اطیطوی گوید کل حی میت وکل جدید بال یعنی هر زنده

بمیرد و هر تازه بپوسد پرستوک گوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی پیش فرستید بیابید کبوتر گوید سبحان

ربی الاعلی ملء سمائه وارضه باز میگوید سبحان ربی الاعلی وبحمده قمری گوید یا کریم

غراب عشار العن ونعرین کره قیواج گوید کل شیء هالک الا الله سنگ خوار گوید من سکت

سلم هر که خاموش شد بسلامت شد طوطی گوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسی که همش

دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید روزی روز بروز میخواهم قبره گوید

بار خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله ایها الغافلون کرکس گوید

هر نوع خواهی زندگانی کن آخر مرگست عقاب گوید در مفارقت مردم مونست و دوری از ایشان راحت

پرستوک آواز بر کشد و فاتحه تا آخر نخواند بطریقی که قاری خواند هب وقتی که صف قتال بیکدیگر رسد سبوح

قدوس ربنا ورب الملائکه والروح حمار لعن کند کسی که در بیع کم کند بزق گوید سبحان ربی القدوس

سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان طیطوی ارسطاطالیس گفته و طیطوی از شب تا و انهار بسیار

مفارقت نمیکند چه او غیر گرمی در اطراف آبها و ستانها سکون نشود کونو باز چون بیمار شود اکثر مرغ شکار کنند

جکادی لهو

جگر وی بکوبند و شفا یابد ولیکن طیر طیرا نماید و فریاد کند و مکان خود تغییر دهد مگر وقتی که باز بگریزد و اگر در شب بگریزد
فریاد کند و اگر در روز گریزد فریاد نکند از خواص او آنکه گوشت وی شکم را ببندد و قی باز دارد طَیْهُوج شبیه
کبک است الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخ است و پرهای او سیاه و سفید است گوشتش حلال است کثیر الحرارت است و از طیور
ارجح آنکه معتدل است بعضی گویند در درجهٔ سیم هاضم است خاصیتش آنکه اگر فربه بود مزید قوّت باه و شهوت است شکم ببندد و ضرر دارد
بکسی که علاج خلط و ثقل کند اگر در هریسه بریزند ضررش دفع شود مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل است اکلش در بهار نسب
به فصلی دیگر بیاد شرقیه طیهوج و دراج و کبک با هم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج
پس کبک تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنی است طامر و ابن طامر کیک و مقدم آن خسیس طَبْطاب مرغ بزرگیست
و گوشهای بزرگ دارد طَبُّوع بباء دو نقطه و عین مهمله قمامه است در قاف باید طَحْشُوج بحاء مهمله
و شین سه نقطه و جیم مورچهٔ کوچک طَحَن بحاء مهمله جانوریست شبیه بام حبیبی در آخر باب جیم گذشت کودکان گرد
جمع شوند گویند اطحن یعنی بگرد خود سنگ ریزها را بینداز و همچو تا در زمین غایب شود طَرسوج براء و سین مهملتین
و خاء معجمه نوعی از ماهی مداومت بر اکل او مورث غشاوه عین گردد طرغلودس براء و عین مهملتین و لام و دال
و سین مهملتین اهل اندلس آن را ضرس گویند در ضاد گذشت بعضی گویند صغیر عصا قریب بخاکستری رنگ در بال او
رنگهای سرخ و زرد و پرهای طلایی است با رنگ منقار در دم نقطها سفید که گوهر است آنچه فربه شد با کول اللحم است
تناول گوشت وی سنگ مثانه بشکند و از تولد او مانع آید طَغام و طغامه بغین معجمه ارذل طیور و سباع و موم

طَلاء بر غاله کوچک هر چه بپای او به بندند گویند بطلی و جلاده الی و بند یعنی هر چه بپای او بمنع می‌بندند

طَمَل و طِمال گرگ طَنْبور بنون و بای یک نقطه زنبور نیش دار چوب خوب طُمْرُوق براء مهمله و قاف شب پره

طَوْبالة گوسفند طَیْرُ العَراقیب مرغیست عرب او را شوم دانند طَیر الماء بنات الماء و ابن الماء در میم بیاید

بنت طبق و ام طبق سنگ پشت بعضی گویند مار بزرگیست شش روز بخواب رود روز هفتم بیدار شود بر هر چه باد نفخ او رسد

براء مهمله طَرِف کهنه بحاء مهمله طَلْح آدم از بنی آدم و مولود هر وحشی بچه طِفْل. در طاء مکسوره فصل دوم در حال بمیرد

براء مهمله و نون طُوْرانه در طاء مضمومه فصل سیم گوسفند و گاو مثل شکافته سم حیوانات بچهای طِلا بتکبیح و فا

فصل یک و بیست و هفتم در ظاء معجمه باب گذشت در باب بمعنای طُوطی مرغیست هم اسم واو بتشدید طُوَّل کبوتر از نوعی

در ظاء مفتوحه ظَبْی بباء یک نقطه آهو تر کال جیرا و گند نامند سه نوع بود اول ارام

آهوی سفید خالص است مسکن او در ریگ باشد جثه فربهی او بیشتر آهوان گویند یکنوع دیگر را عُفر نامند سرخ رنگ

و کوتاه گردن بود در چرید ضعیف ترین آهوان بود در ارض مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم گون و دراز گردن

و طویل القوائم و سفید شکم همه انواع او موصوف اند بکثرت بعر گرسنگی زیرک ترین حیوانات بعض از قوی وی حول خواهد

داخل خانه خود شود از خوف صیاد عقب عقب خانه در آید و بدر آید و آب شیرین خورد و از اکل حنظل ملتذ شود

این حکایت در ترجمه حیوة الحیوان خود آورده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید که چه چیز لازم است محرم می‌شکند دندان

رباعیه آهو را گفت نمیدانم یا ابن بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو رباعیه نمیباشد همه دندان او ثنایاست

دیناقو

یکی فوقانیه و دیگری تحتانیه ثعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که روزی بهرام بن یزدجرد بشکار بر شتر تیز رفتار سوار شده
با کنیزی که تعشق داشت ردیف خود گردانیده روی بدشت و هامون برآمدند تا بشکارگاه جمعی از آهوان برخوردند
بهرام بدان کنیز گفت بکدام عضو آهو که گویی بدین تیر بزنم کنیز گفت خواهم که بیک تیر نر و ماده او با هم بدوزی
پس بهرام تیر دو پیکان بر کمان نهاد و بیک تیر هر دو شاخ آهو را از بیخ برکند و دو تیر دیگر در موضع وی چون هر دو شاخ بر دوخت
بعد از آن کنیز گفت خواهم که سم پای وی را بر بیخ شاخش بدوزی بهرام اولاً بندقه گل بر بیخ گوش وی انداخت تا آهو
پای خود بر بیخ گوش رسانیده تا بیخ گوش خود بخارد پس بیک چوبه تیر سم وی را بر بیخ گوشش بدوخت با آنکه تعشق و میل تمام
بجانب آن کنیز داشت او را در زمین انداخته شتر بر اعضای وی راند چه او خواسته بود در هم شکست گفت تو خواستی که عجز مرا
ظاهر کنی پس آن کنیز بلگد شتر کشته شد بدانکه آهوی ختایی که از وی مشک حاصل شود رنگش سیاه و دو دندان باریک
سفید بقدر ما بین ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو دندان خوک از زیر وی برآمده و برنگ و شکل و باریکی سم قریب
با سایر آهوان ندارند گویند آهو از تبت بهند رود و آنجا نافه اندازد و آن مشک بد بود و حقیقت مشک خونیست
که در وقت معلوم از بدن در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده بعضی زکیه شکل حق سبحانه و تعالی نافه را معدن مشک ساخته
مثل اشجار اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار گردد تا آنکه ماده کامل گردد و اهل تبت
در صحرا میخهای چوب زنند تا در وقت خود بدین مواضع رسیده نافه خود بر سر آن چوبها کشد تا نافچه برو نهد
نافه معرب نافچه است که بمعنی فارسی ظرف مشک باشد گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل بیضه است

که در جوف نی غاله است صاحب عجایب المخلوقات آورده جانوریست دریائی بشکل آهو دارد به آملک ماند درو معلوم

از وی بیرون آید بسیاری از آن روی بالگا کنند چون ذبح نمایند در ناف او خون بیابند که مشک است و از آن موضع بوی مشک آید

چون بمکان دیگر برند بوی ندهد از ام سلمه منقولست که حضرت رسول صلعم در صحرائی بود منادی شنید که یا رسول الله

در این کوه بچه دارم مرا بگذار تا بروم و ایشان را شیر دهم باز بیایم آنحضرت فرمود که می آئی گفت اگر نیایم خدای تعالی

مرا عذاب عشار کند پس فرا گذاشت که برفت بچهای خود را شیر داده بیامد اعرابی او صید ساخته بود خبردار شد بیامد و گفت یا رسول الله

هیچ شمار اطلبی هست گفت آری خواهم که این آهو را بحل کنی پس رها کرد برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله

بدانکه اکل او حلال و مشک از او حاصل شود باید که گوشت او گرم و خشک بهترین انواع گوشت آهو بچه او است که زاییده باشد

خشک مانند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح بدن بهار و فصل بهار دانه و اعضا خشک کند مولد خون حار است

موافق امزجه بارده بود باید که به پیران تخصیص در زمستان اگر شاخ او بسوزانند آنرا بشیده بخور کنند هوام گریزان شوند اگر باران

وی در سایه خشک نموده زنان سبطه خورند آبستن شوند و پیا بر طرف شود اگر زهره وی در گوش چکانند دردش ببرد اگر سر کف و پوست او

سوخته و ملایه نموده در طعام کودک کنند چون بزرگ شود بهر خنده نشوو نما کند زیرک و عاقل و فصیح و بلیغ شود اما حواص

مشک آنکه قوت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و تریاق زهر ماست الا که از بی کمان

زنو کنند و اگر در طعام کنند بوی دهن حاصل کند تعبیر دیدن آهو در خواب دلیل زن جمیل غریبست اگر بیند که صید کرد

مالک آهوی شد کنیزی بیگانه مالک شود یا زنی بزنی کند نماید اگر سر آهو برید تعصد دانند که زن بیرا دشنام دهد اگر ببیند

ام آهو

و آهوی نر که کسی برای شکار رود اگر بقصد شکار راندن او از زنی مال یابد اگر بیند آهوی کوهی لذت دنیا یابد اگر بیند

و آهوی پرورد بیند زنی تعصب او کند اگر از موی یا پوست او مالک شود از قبل زنان مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل

رسیدن بدوستی یا مملکت کسی را اگر بیند مشک از دنبال برگشت مشک که دهد نشان بد بود و نیز دلیل رسیدن مال

و بوی خوش و عیش و خبر خوش و بعضی گویند دلیل فرزند بود و زنست ظَرْبان براء مهمله و باء یک نقطه مرزنگی و بترکی یدق

سوراخ ۴

و کوهان خوانند جانوریست از سگ کوچک بزرگتر بد بوی و کنیه او ابو الفسو بر در سوراخ سوسمار آید دهن سوراخ او بدم خود مسدود کند و

و سه مرتبه فسو دهد از بوی او سوسمار بیهوش شود پس او را بگیرد و بخورد و در میان اعراب مثل است زعم که چون بلباس کسی فسو کند بوی وی

هر گز از وی بر نرود تا بپوسد ابو عمرو فارسی گفته که او جانوریست بقدر گربه ظاهر و باطن بد بوی و سوراخ دیگر بغیر گوش دارد

دستهای کوتاه و چنگالهای تیز و دم دراز دارد و استخوان پشت جدا و منفصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است

باشد مشهور بر وظفر نیابند شمشیر زنند در وی اثر نکند مگر آنکه بگوشه تیر او را زخم و تیر در جهت آنکه پوست او در نهایت

صلابت است عادت او است چون اژدها را بیند نزدیک وی شود خود را سخت طول کشد و با یکدیگر تنیده تا آنکه مثل

ریسمانی شود تا مار خود را بر وی پیچد پس دم خود را بر ایستد و بعد از مدتی سر را و او مار را پاره پاره کند و نیز قوت آنست

که دیوارها بالا رود و طلب طیور کند و چون خواهد که از دیوار بزیر افتد شکم خود را باد کند چون بیفتد ضرر بوی نرسد

و گاه بمیان گله شتر آید فسو کند تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند

فلان افسی من الظربان اکنی حرلم ظَلیم شتر مرغ نر بظاء معجمه مکسور بنامند باب بیست و دوم در عجایب مشتمل بر سه فصل

فصل اول در عین مفتوحه عَظاءَة بظاء معجمه جانوریست از چلپاسه بزرگتر از هر گفته جانوریست نرم

و نرم تر و دلپسند کند شبیه بمار باشد الا آنکه پای کوتاه‌تر از وی است آنرا ازین شاه شحمه الارض و شحمة الرمل نیز گویند و در باب

شین گذشت مختلف الالوانست سیاه و سرخ و سفید و زرد همه انواع او منقط بسیاری اختلاف الوان او باختلاف

مواضع اوست بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب آبست و گیاه باشد در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع اوست [illegible]

با آفتاب در آفتاب بر و خسبد بسیار و نیز و اگر مرض فات علت گفته چون سموم بر حیوانات متفرق گفته او مجروح شود بادر بید حیوانی

بقدر حقه وی سم نفوذ کند و بدو اگر سم بقضیب رسد و اگر طبع او ست شد رهود باشد چون سم ناظر وی اسیر تا سیف

کشد اگر فوت او و در وی در مصر سلحیه گویند در سین گذشت اکلش حرام هر که دست بابست و با چیز او باخود دارد نعوظ انعقاد آرد

خواهد جماع کند اگر در کوی سیاه سجد بر صاحب تب ربع آویزند تب را زایل کند هر چند تب و مزمن باشد اگر دل او بر زنی

آویزند بار دیگر دماد امله یا وی باشد اگر با روغن گاو طبخ نمایند تا مهرا شود و بر گزیدگی عقرب مالند شفا یابد اگر باز است مخلوط

ساخته در شیشه کذا اندرو در آفتاب نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدنش در خواب دلیل اختلاف اسرار است عَقرَب گژدم

بزرگان بعضی سیاه و ... مانند ماده بالطبع کثیر الاولاد باشد آفتش در ولادتش باشد چه اولاد او شکم مادر بدرند بیرون آیند

جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی بمن گفته من عقرب دیدم که با بچه آورد او و اولاد خود بر پشت خود بر دست ... هشت پای

دارد چشمش در پشتش ... وقت خوابیدن نگرد الا و قصد عضو از وی متحرک شود و باشد افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته

چون عقرب افعی را بگزد اگر افعی او خود بسیار است ... الا بمیرد در اکل ... صید ... ملح را پیش انداخته

ودر بعضی

و داخل خانه خود کند اگر کند تا در سوراخ و کژدم نیز را بیرون کنند و باز متعاقب وی رود بشتابد سنگ و کلوخ بر وی زند
در شهره زور کشنده او بسیار بوده هر کرا اگر گزد در حال بمیرد و تا بجای گوشت بدن ملسوع بر نیزد تا متعفن گردد چنانکه کسی تاب نتی جفو
نگیرد نمود او شوا اندر قتل با صغر جسمش فیل و شتر را اگر بزند بمیرد نوع از وی نصیبین نامند صاحب سید طیار و غالب
اوقات کشنده بود اگر مورچه بر موضع گزیدن وی بمالند شفا یابد عایشه گوید که روزی حضرت مقدس نبوی در نماز بود
که علی ابن ابی طالب علیه السلام آمد در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاده عقربی آمد از پیغمبر بگذشت چون بامیر المؤمنین علی رسید
آنحضرت با نعل عربی که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی در نماز وی هیچ اعتراضی نمود و در روایت دیگر آمده
که رسول خدای خود در نماز بود عقربی آنحضرت را بگزید با نعل عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود لعن الله العقرب
که مصلی و غیر او را اگر کند تا نگذرد پس آب و نمک بیاورد و مسح نمود قل هو الله احد و معوذتین بر وی خواند یافعی گفته که در حوالی کوفه
سنه اربع و خمسمائه بوده بعضی ملوک منجمان گفته بودند که ترا در فلان ساعت از فلانه روز عقربی بگزد و بمیری آن پادشاه
در آن روز قبل از ساعت مذکور غسل نمود موی سر خود شانه کرده سوای ستر عورت از جمیع لباس برهنه گشته بر پشت برهنه
سوار شد موی خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمان گفته بودند قضا را در یال اسب عقربی بود
اسب تشنه بود عقرب از یال او بیرون آمد بگزید پادشاه در حال جان بقابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر را نکرد
بلکه وسیله وی شد ذو النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رخت خود بشویم عقربی بزرگ دیدم که روی آورد
لب نیل تا رسیدم استغاثه کنان بجای بیابم حق سبحانه و تعالی شتر او را از زمین دفع کرد و بی از زمین در گذشت تا بکنار نیل رسید

بزغ از آب بر آمد و بر پشت عقرب نشست از آن کنار آب کناره راند من نیز کشتی بستم بمیان آب در آمدم تا ببینم که چه میرود از آب در آمدم
دیدم که بزغ عقرب را بپای درختی آورده که جوانی مستی در خوابست گفتم لا قوة الا بالله از آب عبور کرده چرا اینجا آمده
نگه کردم ماری دیدم که قصد آن جوان کرده است چون آن جوان را بگزد عقرب بر دماغ مار رفت نیش بر وی زد و بکشت و برگشت بر پشت همان بزغ
سوار شد از آب بگذشت این شعر را خواندم یا راقدا والجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک تاتیک منه فواید النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد
احوال او را وی گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش از کباب و شراب و میوه برداشته بدین محل آمدم چون آرام
شراب کردم سائلی آمد گفت خود و عیال را چند روز است چیزی نخورده‌اند آنچه از نان و کباب آورده بودم بدو دادم و خود
بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که از تو بیدار شدم پس جوان اسباب
لهو بیرون آورده توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش باخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب
ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمی ماند چه بعضی را زعم آنکه در آن بلد طلسم عقرب ساخته‌اند اگر از جای دیگر بدانجا
عقرب برند در حال بمیرد فایده بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله انصاری گوید که در خدمت رسول
خدای نشسته بودیم که مردی را عقرب گزید شخصی بر خواست گفت یا رسول الله آیا او را افسون کنیم آنحضرت فرمود
افسون کند از شما هر که تواند که برادر مومن خود نفع رساند برساند جمعی گفتند یا رسول الله تو ما را از افسون
نهی فرموده حال آنکه نزد ما افسونیست که با او عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا بمن نمایید پس آنحضرت

نموده‌اند فرموده تصور بر رومی نیبم بدانکه یکنوع افسون هست بغیر عربیت مثل زبان هندی وغیره معنی او دریافته

نمیشود منهی عنه نیست چه میتواند بود در وی کلمه کفر باشد و در کتب فقه اهل کتاب اختلاف است بعضی از علما گویند نیکوست

و از افسونهای مجرب یکی جهت دفع عقرب افسونیست اگر آدمی را عقرب یا کیکی بگزد و اگر ضرر رسیده باشد اینست

بسم الله وبالله وبسلام جبرئیل ومیکائیل کازم کازم زیزادم قبیزا الی مزن نیسا

نیسام اهوذا هوذا هی ولملطا انا الراقی والله الشافی و نیز هر که صبح و شام بگوید

سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب او را نگزد بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندم ناگاه عقربی

راه میرفت شیخ بدست خود بر میداشت و بر میگردانید پس من کتاب را از دست گذاشتم گفتم خواهم این گفتم

نخوانده‌ام چرا حیث گفت از حضرت مقدس نبوی ثبوت یافته هر که در وقت صبح و شام بگوید

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ جنبنده

بوی ضرر نرساند و از جمله آنچه دفع شر مار و عقرب کند اینست در وقت خواب سه مرتبه بگوید اعوذ برب

اوصافه سمیه من کل عقرب و حیه سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین

اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهت گزیدن عقرب بخواند تلدغه لدغا

و تلد اغا فهو ملدوغ ولدیغ وابنه ولسعة العقرب والحیة تلسعه لسعا

فهو ملسوع و از جهت مار گزیدن بگوید عضت تعض ونهشت تنهش ونشطت تنشط

و بعضی نیز از افسون مار و عقرب و بلیات و جانها در دیگر جهت گذشت نسخه خاصی در دفع گزیدن

عقرب و کیکه غافل شدن دیو او دفع رعاف و درد چشم و از باد سرد با سرکه بر بیمار سپرد

فایده این اسما نویسد جعلسلسد کعلوره دل نسخره او سطعطالی همه سد

سفاهه کیکه گزیدن عقرب سکین می در آب پاک فرو برد و بر موضع گزیدن

و کیکه دیوانه جنان کند و همچنین دفع او بر کاغذ با آن بیهوش آید و کیکه سیعان تا بیرون

بر پیشانی نقش کند خون باز ایستد و کیکه تب بر برگ نویسد و بر بیمار بندد

و کیکه یاد داشتن را بر موضع با مالد و از جمله افسونهای مجرب یکی دفع تب اینست

بر سه پاره کاغذ نویسد و در مجموع بخوراند الا الرازم و نیز جهت دفع

تب بر سه پاره کاغذ نویسد هر روز یکی را بخورد روز اول بسم الله آمانارث

و هتمنارث حرم بسم الله فی علم الغیب غارث سیم بسم الله حل العرش

دارث و از جهت رعاف نویسد لوطا لوطا لوطا

ملبث بلند اسطه صاحب خواص نوشته هر این اسما بر کاغذ

با ملاس اسها در یک صحیح یعنی بغیر گوشه نوشته باشد با بر گلو بسته بدو زد

نویسد با نام او و مادر و پدرش در آب او در کوزه از جانب عقرب گزیده

آمد نیز نوشانند عقرب گزیده شفا یابد و اگر عقرب گزیده نوشانند در حال بمیرد

افسون اینست سالما سارا الی اسما دا برل برل آلی لا اال واصا

ماطوطو کال علو صاما رب نا فامون ادا باب اباب بیعا کا ما

اس بما یا را اباب ما ابی بعی ها را کال علو صلو سو

صا ها وب انا دس ترمیدی گفته هر که گل شام سه مرتبه بگوید

اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از گزیدن عقرب و هر زهری ایمن باشد و نیز گزیدن عقرب بر تو گزیدنی در کتاب فرائد الفواد ۳

وَتَكَوَّنَتْ بِأَنْفُسِهَا أشکو بیع والکش حرام از جمله خواص او آنکه چون جلبا بشفه ببیند در ساعت خشک شود

و بمیرد اگر بسوزانند همه عقربها گریزان شوند اگر زیر تیس طبخ نموده بر گزیدن عقرب کنند درد ساکن گردد مردی

گفته اگر عقرب را در ظرف سفالین نهند سر او بگیرند و در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از آن خاکستر کسی

که سنگ مثانه داشته باشد بخورد سنگ مثانه بشکند و بریزد اگر در سه روز آخر ماه عقرب را گرفته در ظرفی کنند و یک رطل زیت

بر رو ریزند سر وی را گرفته بگذارند تا زیت قوت او بگیرد پس روغن او در تب‌ها نافع بود اگر پاره‌ای از آن

بر دیگی گذارند و بجوشانند هر عقرب که بخورد او رسد در ساعت بمیرد اگر با روغن گاو بجوشانند بر موضع گزیده

عقرب کنند فوراً درد ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد به هیئت آنچه نیش باشد تا آنکه از وی بجهد

اگر عقرب را بکوبند بر گزیدگی او مالند صحت یابد اگر عقرب در آب افتد کسی از آن بخورد نیش از دمل ممتلی شود

اگر خانه را به پیه گاو و زرنیخ بخور کنند عقارب گریزان شوند صاحب عجایب المخلوقات آورده اگر عقرب گزیده

دو مثقال دانه ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد در تریاق سموم ماند و عقرب عظیم مجرب

و نافع است اگر برگ زیتون بخورد هم در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سها دفع گزیدن عقرب و دیو نماید

و تا صبح از هر جهت محفوظ باشد شیخ ابو علی سینا گفته اگر کسی باهم نظر بستاره سها کنند یا چه ستاره در منزل

بلع و سعود و ذات الجنب نظر کنند یا هم حرکت کنند بنمودن کف الخضیب تا بد فرقت آید و فروبردن یکدیگر هم

صابون از قوت لسع نجات دهد **تعبیر** دیدن عقرب در خواب منازعه با ارذال است اگر عقرب بکشد ملک از او

برد او

بیرون رود و باز بیاید دیدن او در بهار اول دلیل بود فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل

رسیدن مال میراث او باشد و دیدن او دلیل غم بود **علامات** در دریای هند ماهیان دراز و باریک مثل مار ملون

بر کنارها و در حرکات دریا علامت وصول ببلاد هند و نشانه نجات از مهالک ابن عباس گفته در آیه وافی هدا آ

و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانهای راهها و در شب ستارهاست که بسبب آنها در شب و روز

بمقصد پی برند **علق** زلو و بترکی سلوک باشد سیاه و سرخ رنگ باشد در آب میباشد ببدن چسبد و خون بمکد از

اجزای حلق او رالکم دمویه است چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون ورم کرده باشد غالب اوقات اطبا تجویز نمایند

که بر آن موضع زلو بندند و حجامت کنند خون آن بمکد و در بعضی احادیث آمده که بهترین دواها علق و حجامت است

و در بعضی اعضای ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر خون فاسد در پلک باشد بمکد تخفیفی در زنان و کودکان مثل نقرس است

که زلو را در میان گل گذارند و بر آن عضو نهند که بیسار نهد بوی چسبد و چون آب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد و اگر در آب

آشامیدن بکلی گیرد دود پشم روباه و موی او بخور کنند چون دود او بکلی بوی رسد در حال بیفتد و کتاب عظیم مجرب است

صاحب عین الخواص گفته هرگاه آن در سایه خشک نموده با نوشادر در روغن سلایه کنند بر داء الثعلب طلا کنند

موی بر آید دیگری گفته اگر آن در خانه بخور کنند کیک و پشه و امثال آنها گریزان شوند اگر در شیشه گذارند

تا بمیرد پس سلایه نموده از عضوی موی بکنند و بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیاید صاحب عجایب المخلوقات گفته

اگر زلو کلی که چسبد سرکه شراب با نمک بدهیم از انگشت در باقلا تا شبی غرغره کنند بیفتد و از خواص مجربه نافعه

او نیست اگر زالوهای بزرگ که در نهرها و مواضع نم باشند با زیت یا کنزه جوشانیده با سرکه صلایه نموده مرهم سازند در میان

پشم نهند و بر موضع بواسیر بمالند شفا یابند اگر آن را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه‌ها بشکند اگر روغن

او بگیرند بر احلیل بمالند باه و جمع بزرگ شود اگر آن را در کوزه قلاعی کنند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضعی

که موی بکنند بمالند دیگر موی بر نیاید و نیز اگر زالو که حلق رفته باشد آن را بدود بنشانند پس یخ را کلی او نهند که وارد شده بر یخ جهد

و بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب

بیند چون پسته شتر از بینی و دهن یا ذکر و دبر وی بیرون آمد زن وی اسقاط حمل کند عناق الارض جانوریست

کوچکتر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قراقولاق نامند قاضی گفته از جوارح وحشیه است اندکی از سگ کوچکتر و از

گربه بزرگتر است قابل تعلیم نگاه داشتن وی مشکل بود اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ اگر بست گیرد از

بو و نتن بسیار بیندازد آن عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی از دهان یکی گاو و از جهت دسومه کوتوله پس بقی بیندازد

بر روی آب آید مثل سنگ یا داش یکبار در دریا اندازند صاحب قاموس گفته سرگین حیوان بحریست یا چشمه در دریا

سکون شود شیخ ابو علی سینا گفته عنبر از دریا بیرون آید بهترین انواعش اشهب است سبزی با سفیدی زند

چه او با نوع هست اسود و خضر و اشهب شیخی نقل نموده که بیرون اقالیم در جزیره دیدم که شکل کدو بود گویند میوه او عنبر بود

او سیاه کند انتهم تا بزرگ شد باد و زید یا دریا اندازند گویند چون بار اول در بحر افتد نرمه است چون در آب دریا افتد

فرو برند از جهت افراط حرارت او کم باشند زن مانند چون صیادان ماهی گیرند در شکم عنبر یابند کالان برند مکرر از

ماهی گرند

حاصل شود و حال آنکه مینویسند در حقیقت آنها اصح آنست که در جزایر بحر کل شان عمل نحل است چون در دریا افتد شهد او با آب رود

موم او عنبر باشد چه کل در جزایر کیاههای خوشبوی بسیار بود از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه

و فالج است و موافق با امزجه بارده رطبه خاصه که به پیران در زمستان عنبر خام مثل کله آدمی یافته شد بوزن هزار مثقال

باشد بعضی گویند از چشمههای که در کنار دریا برآید و بر روی آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند و هلاک شوند عنبر بر غالیه

ماده اکلش حلال از جمله خواص او آنکه اگر زهر آنرا بنوشانند در مخلوط شده باشد از هر موضع که موی کشند و بر آن محل مالند دیگر موی

بر نیاید و اگر هر چه سالیان سیوال بوی شود بپوشند و بنوشند شفا یابد اگر شیر او بر کاغذ بنویسند ظاهر نشود چون خاکستر

بر رو ریزند ظاهر شود هر کس که تشنه او اگر مغز سر او و خون کفتار اگر بر یک زن یک دانه اگر کافور با سم شخصی

خمیر نمایند چون بوی او دهند بعد از اکل محبت و خاصیت بهم رسد اگر گرگ هر جایی زهره و خون او و یک باسم دانگ از مغز سر

گربه سیاه بکسی دهند شهوتش قطع شود و هیچ زنی تفرقه شوند تا کتاب طالع کتاب دیگر نه با گره در

عنبر کرم بنوشانند بامر الله تعالی سوید بن غفله گوید روزی امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام

فاقه روی نمود روی پیام آن سلاله خاندان نبوت و نمک خوان یعنی سیدة النساء فاطمة الطاهرة علیها السلام آورد که اگر

نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال گویی بهتر خواهد بود آنحضرت بیامد و در کوفت حضرت مقدس نبوی

نزد ام ایمن تشریف فرموده بودند ای جگر گوشه ام فاطمه ام ایمن خواست که در بگشاید چون و کلام حضرت مقدس نبوی بعد از

جواب فرموده یا فاطمه در ساعتی آمدی که عادت تو نبود در چنین وقتی فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله طعام ملائکه تسبیح و تهلیل است

طعام ما چیست آنحضرت فرمود که آنکسی که مرا برای خلق فرستاده در خانه و اولاد آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند غنم

یعنی بز ماده آورده‌ام اگر خواهی پنج از آنها ترا بخشم و اگر خواهی پنج تعلیم تو نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه علیها السلام فرمود که پنج

کلمه تعلیم نمای آنحضرت فرمود بگوی یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین

و یا ارحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت و نزد امیر المؤمنین ع آمد گفت از نزد تو بطلب دنیا

رفتم آخرت آورده‌ام آن پنج کلمه که خواند آنحضرت فرمود خیرا ابا بک خیرا ابا بک یعنی نیکو باز آمدن تو نیکو باز آمدن تو عَنْقَاء

مُغرِب سیمرغ لفظ مغرب زاید است که مرغ غریب است به بزرگی کوه بیضه کند مسافت بعید طیران نماید و بلند رود

و بعضی گویند چون طوق بیاضی در گردن او بود و لهذا اسمی بعنقا شد بعضی دیگر گویند قریب بمغرب شمس صاحب عجائب المخلوقات آورده

که او اعظم طیور است که بحسب جثه و خلقت فیل را چنان رباید که گربه موش را و در زمان سابق بحدی اذیت بمردم میرسانید

تا آنکه روزی عروسی با زیورش ربوده ببرد حنظله نبی علیه السلام بر او دعا کرد حق سبحانه و تعالی او را به بعضی جزایر دریای

محیط که در عقب خط استوا است بجای معدوم بدانجا نمیرسد حیوانات عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع

هست که در حین طیران او آوازی مسموع شود مثل صدای رعد شد و هزار سال عمر کند از سعد طالسی که گفته که عنقا نسبه

گاهی شکار کند مشهور است چنگالهای او قدحهای بزرگ و شتربها را نمک کنند طرقی شکار مخصوص او حیات است

که گاو را میزند و کوشال که در میان هر چه سنگهای بزرگ سنگی کنند و در پیش خانه او شاه مهمی که بروی چاه نشیند

و در و آتش برافروخته چون عنقا فرود آید که گاو را برباید چون چنگالهای خود را در هر چه یا یکی از آنها بند کرده و فرو

نتواند آنها را از جای برکند چنانکه گاوها بر گوساله بسته شد و گوساله سنگ سنگین شد پس چنگال خود
نتواند بر آورد پس بر آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد ابو البقا گفته اهل رس در زمین ایشان کوهیست که آنرا فتخ گویند
بقدر یکمیل بلندی دارد و در آن کوه از انواع طیور که بسیار است عنقا را جثه عظیم روی شبیه بروی آدمیست از هر نوع
حیوان در شباهتی و از احسن طیور است سالی یکمرتبه بکوه مذکور آمد از مرغان آنجا بر می چیند و میخورد سالی بیامد هیچ طیر ندید از کوه
فرود آمد و از دهی در دامن کوه بود کودکی را برد و بردن نوبت دیگر زنی را برد پس شکایت بحنظله نبی علیه السلام
آوردند پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بهر رسید آنرا بسوخت و نسل او قطع شد و حنظله نبی در فترت مابین عیسی ع
و محمد المصطفی علیهما السلام بود زمخشری در آخر کتاب ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدای تعالی در زمان موسی ع مرغی
را ماده خلق نمود که از هر جانبی چهار بال بود روی شبیه بروی انسان و از هر مرغ در شکل او نصیبی بود پس جفتی از او خلق کرد
و بموسی علیه السلام وحی کرد که من مرغ عجیب آفریدم روزی آنها در وحوش حوالی بیت المقدس کردم و انس آن
با بنی اسرائیل کردم و چون حضرت موسی وفات یافت اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید بر تهامه و حجاز انتقال نمود و وحوش
میخوردند و کودکان می ربودند تا آنکه خالد بن سنان عبسی مبعوث شد بوی شکوه کردند او دعا کرد تا دیگر از مغازه
خود بیرون نیامد و کسی از وی و از نسل وی خبر نیافت بعد از آن امروز عنقا را نام هست و کسی از دوستان ندیده تعبیر
دیدن او در خواب دلیل بود بر وقوع امور بزرگ بنشر کتاب الثعلبی کند اگر با او حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر
روزی شود اگر بر عنقا سوار شود بر بزرگان غالب گردد و اگر صید کند زن جمیله بنکاح آورد و اگر شرف آورد

اگر زنش باردار بود بسیار شیر جای آرد **عنکبوت** کماره تن و بزرگ از و کوچک نامند هشت پای و شش چشم دارد یا بهلش بیرون از

چشم وی بزرگ چون از او صید مگس کند بر زمین برد و روی باندیشی خود جمع کند و بروی دود و بپیچد

از آنها خلاص نشوند افلاطون گفته چون حریص ترین حیوانات مگس و قانع ترین آنها عنکبوت است و لهذا حق تعالی

احرص اشیا روزی او قنع کرد این فسبحان اللطیف الخبیر و یکنوع از وی بر فرزند موهای تنک و چهار نیش در سر دارد

و این نوع تنند بلکه در زمین کنده خود خانه بکند و در شب بیرون آید و یکنوع از و رتیلات است در یاب را اگر گزد هلاک گردد

بچه عنکبوت اعجب کارهای جانوران است چه پای بر بیرون آید و در حال کتیدن یعنی بی تعلیم مادر و پدر بتند و بیضه نهد و حضانت

نماید او و لا شبیه بگربه کوچک باشد پس تغیر یابد بعنکبوت و در سه روز صورتش تمام شود نر او چون اراده جماع کند

بعضی از رشتهای از میان ماده کشد و ماده رشتها کشد آهسته آهسته بهم نزدیک شوند بنحوی که شکم هر دو بهم ملحق گردد

از دهن او لعابی چون آب گرفته ابتدا از وسط نماید را برای صید مهیا در مکان تاریک مثل خزانه نسج هر گاه مگس یا مثل او

جانوران در جای افتد حرکت کنند بروی تند و مشبک نسج تا آنکه صید ضعیف گردد و بعد از وی برد آنگاه خزانه خفه برد

و اگر صید بزرگ باشد تارهای او چیزی بار کند مرمت نماید و از جای تنیدن صید بگیرد صید از میان او بیرون برد بلکه از محل دیگر موضعی ساند

بطول انگشت فرو برد و این نوع تنیدن بکانه خود نماید ابتدا بشکل مثلث شد و خانه خود پنهان شد بنحو غیر جنبه

خود در وی چیزی نکند **فایده** ثعلبی و ابن عطیه و غیرهما از امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوات و السلام

نقل نموده اند که فرمود خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که گذاشتن او فقر آورد ابو نعیم در کتاب حلیه

ابکر

در سبب نزول آیه واقع هدایه أینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة آورده‌اند که در

زمان سابق زنی بار حمل داشت دختری از وی متولد شد آن زن اجیری بود گفت برو آتشی بیار اجیر از خانه بیرون آمده

در در خانه مردی را دید و از وی سؤال کرد که این زن چه زایید گفت دختری آن مرد گفت این دختر نمیرد تا با صد کس

زنا نکند اجیر از این سخن بتعجب در آمد عاقبت برفت بعنکبوت آن اجیر با خود گفت من کی از مردم سوم باشم که بعد از آنکه این

دختر با صد مرد زنا کند بنکاح آورم البته اینک بکشم پس کاردی بزرگ برداشت و بخانه در آمد شکم دختر پاره کرد و بر گریخت

در حال بیرون آمد بکنار دریا آمد بر کشتی سوار شد از دریا گذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشته شکمش بدوخت

و مرهم انداخته بمعالجه و مداوا به کمال آن دختر نشو و نما یافته بعد از سن بلوغ از حسن و جمال زنان این زمان گوی برده

زنا میکرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسید در محل معموری از سواحل بحر اقامت نمود مرد اجیر بعد از مدتی

و از تجارت اموال وفیره و امتعه متکاثره حاصل نمود سیر بلدان مینمود تا از دریا عبور نمود گذارش بدین محل افتاد

چون موضع نیکو دید اقامت نمود اراده تزویج کرد و پرسید از اهل آنجا گفت زن جمیله که من بیند کسی که خواهم آن زن

گفتند در اینجا زنیست در کمال حسن و جمال که دیگران زیبایی و رعنایی در پیش او هیچ است اما بزنا اشتغال دارد تاجر

گفت او را به نزد من آر آنکس نزد آن زن رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروت آمده میخواهد ترا بنکاح آورد

گفت من نیز ترک زنا نمودم پس او را نکاح نمود تاجر او را بعقد وی در آورد و نهایت الفت میانه ایشان پدید آمد

پس تاجر او را دوست داشت روزی آن مرد از ابتدای احوال خود تا نهایت نقل نمود زن گفت من آن دخترم و شکم خود نمودی

نمود چنانکه شکاف و لانه مرغی بود و گفت من مدتی نامی که صد یا کم و بیش می‌دیدم پس مدتی تا که گفت شنیدم که سبب موت تو

عنکبوت خواهد بود پس کعبه او در صحرای برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتی را در سقف دید

گفت پیش کسی که مرا نشانه تو را بکشم پس آن را زیر او گرفت و آنکه با پیش داشت ابهام پای بر سر او نهاد و بفشرد

زهر وی با ناخن و گوشت او در آمیخت سمش بهمه اعضایش در آمد و بمرد حق سبحانه و تعالی این آیه مذکور فرستاد

جهت آنکه نفقه و بیان باشد اما اگر مفسرین بر آنند که این آیه در شأن منافقان نازل شد که در باب قتلای احد گفتند

اگر ایشان نزد ما می‌بودند کشته نمی‌شدند حق تعالی رد قول ایشان نمود که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید

اگرچه در برجهای محکم باشید و قسم حروف گویند منسوبند تشبیه احوال منافقان باشد بحال آن زنان که خطاب بدیشان است

اگرچه شما بطریق آن زنان در بروج مشید باشید مرگ شما را دریابد چنانچه او را دریافت جمیعا این القول

والله اعلم عنکبوت کافیست که امر پرده بر در غار ثور تنید تا حضرت مقدس نبوی از شر کفار و اذیت

ایشان محفوظ ماند امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب علیهم السلام تنید در روز قتل او در سنه مائه و احدی و عشرین برهنه بر دار او کرده بودند مدت چهار

سال بر دار گذاشتند روی وی را بغیر قبله کردند چوب دار بجانب قبله گردید عاقبت جسد مبارکش با چوب دار

بسوختند و حال آنکه خلق بسیار به بیعت وی در آمده بودند رحمه الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه اکل عنکبوت

حرام است از جمله خواص او آنکه اگر تار او بر جراحت تازه ظاهر بر آن باشد گذارند و ورم نکند و قطع سیلان خون کند

اگر در نفس

اگر بغوره رنگش تغییر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت بر کتف خود تعلیق کند یا باشد در خرقه سجیل یا خود ابعد
تب ربع زایل شود اگر زنگار او با روغن زیت بیامیزند بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر برگ مولو در خانه بخور کنند
عنکبوت گریزان شود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بود قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه است که از فراش شوهر
مفارقت کند چه او از سوختن دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل بود بر فتنه اگر بیند که با او نزاع کند با مرد فتنه انگیز نزاع کند
عنیشته ماهی که چه اشن همراه باشد **عطار** بطا دو راء مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است در بلاد هند یافت شود
در آبهای سیاه و در زمین بابل نیز یافت شود و خانه صدفیست از وی بیرون آید سر و چشم و گوش و دهن ندیده شود چون
داخل خانه خود شود کرگان بود صدفست چون بیرون آید بر روی زمین خانه خود بگذارد یا بخود کشد چون در زمستان خشک شود
جمع کنند بوی او عطر است چون بخور کنند از صرع نفع کند سنون کنند او جلا دندان دهد اگر بسوخته آتش کذا اند
نفع بین دهد **عقعقه و عقعقوا** جانوریست **عبور** گوسفند کمتر از یک یا **عتود** بزغاله کوچک هرگاه قوت چرا کردن
حاصل کند **عثوثج** شتر درشت **عثمثم** شتر **عجوز** روباه و شیر و گرگ نر و ماده و رخمه ماده دنیا و کفتار و کژدم
و ... و گربه و سگ و عامه وحوش **عدس** استر **عرانقص و عرانض** برا مهمله و یا دو نقطه و ضاد معجمه گاو ماده
قوی سینه و کتف **عرس** ماده شیر **عرنقعه** برا مهمله و یا دو نقطه از تحت و قاف و صاد مهمله جانوریست
مثل جعل **عرنقطان** برا مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله و نون و همچنین عرنقطه جانوریست

عَزَّه بزاء معجمه کیاهی که آهو خورد بوزن عَالِج تا عُسْعُس بدو سین و عاین مهمله سک شب کرد یا جهة تاریکی
و تردد او در شب عسعاس مثله عَاسِی کرک عَاهِل بسین مهمله و هاء و یاء دو نقطه تحتانیه شتر لاغر عَلْق
بسین مهمله و لام و قاف مهر سباع ستم کار این سین کفته مروبات اهـ عَنَّج بسین مهمله و تشدید نون و جیم کار
عَطَاط بدو طاء مهمله شیر عَقْعَف بقاف و فا رو باه عَلْ بسکون سین مهمله و لام کهنه لاغر علجوم بجیم
و واو بزرق نر و بعضی اردک نر کفته اند عَمَلَّس بسکون لام و سین مهمله کهنه در شب عَمَلَّس بتشدید لام و سین مهمله
کرک و سک اجنبیت عَنْتَر بسکون نون و تاء دو نقطه فوقانیه و راء مهمله مکس کبود و بعضی مطلق مکس کفته اند
غَبْغَب بنون و باء یک نقطه و سین مهمله شتر عَنَاق بنون و قاف بزغاله تا غَنْدَلِیب بلبل و هزار نیز کویند جمع
عنادل و عندل شتر بزرک سر و شیر نیز کویند عُنْبُس شتر سخت عُوسَا بسین مهمله جعل حامله عُوْهَق بقاف
پرستوک کوهی و بعضی کلاغ سیاه و بعضی شتر سیاه بزرک جثه کفته اند عَلَّاد سنک خوار عَیْسُوم بیاء دو نقطه
تحتانیه و سین مهمله مطلق کفتار و بعضی کفتار ماده کفته اند عَبْعَب بباء یک نقطه ریخ تا عَیْلَام و عَیْلَان بیاء دو نقطه
تحتانیه کفتار نر عَیْر بیاء دو نقطه خر کوهی عَیْث بیاء دو نقطه از الفاظ مشترکه است و بعضی کفته اند مرغی است کم و نیش
زلو شبیه با در حد قمری عَیْن السَّرَاة مرغیست بصورت کبوتر عَمُود شتر پیر عَیْهَل بیاء دو نقطه ناقه تندرفتار عَیْجَلُوف
نام نمله در قرآنست اُم عَزَّه آهو عَیْزَار بیاء دو نقطه و زاء معجمه و راء مهمله نام پی کنند ناقه صالح فصل دوم
در عین مکسوره عِجْل بجیم و لام کوساله و بترکی بزاو که پرستیدن بنی اسرائیل در عبادت او عجل مانند

تعقیبه

چه چهل روز عبادت کرده‌اند و چهل سال در تیه سرگردان بماندند لهذا حق سبحانه و تعالی ایشان را بدین رنج امر نمود که قول اللهم حطّه

اگر خصیهٔ او بعد از طبخ خشک نموده سائیده و استعمال نمایند تهییج باه نماید اگر قضیب او را خشک نموده خوب سائیده بقدر درهمی از وی

عاجز بخورد اقتضای آن بکار نماید اگر بسیار بر بیضهٔ نیم برشت مالیده بخورند بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر قضیب او را

خشک نموده بیاشامند نعوظ او دیرتر از آن شود کند اگر با کبابی بیاشامند تهییج بسیار نماید **تعبیر** دیدن او در خواب

دلیل پیروزی و ایمنی از مخوفات لقوله تعالی ان جاء بعجل حنیذ الی قوله لا تخف **ابو عرس**

بزرگ و سیاه مهمله را سمور خوانند باریک است دشمن موش است سوراخ او را در موش بیرون آورد و دشمن بهنک است

در چه بهنک را همیشه دهن گشاده بدهن وی رود و بیرون کشد در او جای وی که بود و بیرون آید و مار بکشد چون بیمار شود

بیضهٔ مرغ خانگی خورد و مرض وی زایل شود نقلست که موشی بر موشی دید که موش بر بالای درختی برآمد و همه جا تعاقب

میرفت و از شاخ به شاخ میدوید تا بر سر شاخی رسید چون موش از قرار و فرار عاجز آمد خود را بر سر برگی رسانید گوشهٔ برگ

بدندان گرفته خود را از آن برگ آویزان کرده اسو بیچاره خود را از کوه بپای درخت آمد برگ را از بیخ قطع نمود

تا موش با برگ بر زمین افتاد در اسو بیچاره در بیخ درخت بود موش را گرفت عبد اللطیف بغدادی گفته در طبیعت آنست او حیوانی

مستی برانگیخته شاید رنگ و صورت او کبت باد و مواضع مختلف باشد از طبع اوست آنچه از طلا و نقره یابد مثل موش بدزدد

و پنهان نموده موش را بکشد لیکن بر خود موش از گربه بیش از آن است و در صورت باشد نقلست شخصی که از آن گرفته در قفسی

محبوس ساخت تا در پیش او برفت یکی دید از سرخ بیا ولد و بیرون برون سوراخ خود گذاشت آن مرد از آن را تا گم نمود تا بنجد بنار

بیاوبود رها نکرد این مرتبه کبیسه در رود بیار بجو بیاولد و ببیند خبث رها نمود پس بگذ بیار بجود تب لسوع رفع

خوبوه آنمرد برسیده همه برد آنکه ورها کرد و چهار دنیا ربود تبت ارسطاطالیس گفته مار او از دمش بارگیرد

وازگوش برآید از جمله خواص او آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او خشک نموده با سرکه بیالایند زرع

نجات یابد اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید پیه او اگر بر دندان کند الم دندان ساکن کند زهره او

اگر کرم کوبند در ساعت بکشد خونش را اگر بر خوک طلا کنند تکحیل نماید اگر خون او با خون موش مخلوط ساخته با جنس ممزوج

سازند و بر خانه بپاشند خصومت در اهل آن خانه پدید آید و اگر سر او در خانه دفن کنند همان خاصیت دارد سرگین او

اگر بر جراحت کنند انقطاع خون کند اگر مهره کعب او را بر زن ببندند بار نگیرد مادام که با او باشد تعبیر اگر عقرب را

در خواب ببیند دختری بعقد در آید عِشبار بسین مهمله و بای یک نقطه بچه کفتار ماده در شکم گرگ باشد عِفرِیت بفا و

و را مهمله و یای دو نقطه از تحت و تای دو نقطه از فوق دیو سرکش قوی و جنی که سلیمان علیه السلام گفت من تخت بلقیس

بیاورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی و اکثر تا محل ظهور بدبو آن شبیه ماه و کود یا ذکوان یا صحیح بود عیر

بیای دو نقطه قافله و شتری که غله و طعام بار دارد عیسی بیای دو نقطه کتانی و سیاه مهمله شتر سفید که سرخی زند

ام عجلان مرغ سیاه است دمش سفید قنابع نامند در قاتینا عِفزَنب بزای معجمه و را مهمله و بای دو نقطه کتانیه

و فا افعی بزرگ را عِفر بفا و را مهمله خوک نر عِقال بقاف شتر جوان و زکوة عام از شتر و گاو و گوسفند

عِکرِشه برای مهمله و شین معجمه روباه ماده عِکرِمه برای مهمله کبوتر ماده عِلج خر وحشی فربه قوی عِلهِز برای معجمه کنه درشت

اعلوص

علوس بتشدید لام و سین مهمله شغال **فصل سیم در عین مهمله عصفور** بصاد و راء مهمله و فا گنجشک

و بترکی سرچه نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صوت و بعضی کوچک اند نوعی از وشمرند و عصفور الجنه نامند

و نوعی دیگر را صعوه نامند چون بطلبی بیابد اما آنچه در خانها قرار گیرد گوشت وی از همه خوبتر چون بر شاخ نشیند سه انگشت

پیش گذارد و یکی پس نهد و سایر طیور چهار انگشت پیش دارند و هم انگشت فراخ نهد آنچه ریش او سیاه تر باشد تمام هیچ حیوانی

از طیور و غیره بر بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا در صحرا آشیان نهد تا از جوارح طیور ایمن باشد و چون شهوتی

از هم جدا شوند بر واحد مقام معاودت کنند بیابند شهوت بر راه زدن هیچ نیست بلکه زدن او چندان باشد که بسیار اتفاق افتد که

در یک ساعت صد نوبت جماع کند و لهذا کوتاه عمر باشد چه غالب اوقات زیاده بر یک سال زنده نماند بچه او عادت به طیران کند

تا آنکه اگر بخوانند اجابت کند جاحظ گفته چنین رسید از کثیر شیخ بیابد زعم ارسطو آنکه مابین او و حمار عداوتست

چه هر گاه حمار مجروح باشد اگر بر خار رود عصفور آشیان نهد تا بمالد تا عصفور بمیرد و باشد که حمار فریاد کند

بچها و بیضهای وی از آشیان بریزد و لهذا اگر بر سر و چشم حمار حمله کند و او نیز گویند اکل همه انواعش حلال

و گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب تر است بهترین زمستانی فربه باشد که زیاده کند قوت منی

لیکن مغز او مزحج رطوبه اصلیه است مصلح وی روغن بادام است موافق مزاج برنست اگر گنجشک را در خار

آشیان نهد بریان کرده با نمک بخورند سنگ مثانه بشکند اگر مغز سر او با پیه و عسل مخلوط سازند

ضماد کنند تا شاید مانند دفع پیسی بکند مهرا لیکن گفته اگر او ذبح کند از خون وی بر آلو عدس مخلوط سازند

پس باید قهاستا حشیه بر احلیل مالد چند انکه خواهد مجامعت کند فایده چهار چیز قوت جماع زیاده کند اکل عصافیر و نظر نقل کبیر

و فستق و جزر و چهار چیز عقل زیاده کند ترک نمایه بیهوده کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل نمودن بعلم

چهار چیز قوت بدن دهد خوردن گوشت و پوشیدن بوی خوش و کثرت غسل از غیر جماع و پوشیدن کتان چهار چیز

بدن ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب آشامیدن و چیز ترش بسیار خوردن و جماع بسیار چه جماع بسیار

عادت کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر کند هر که بول و غایط بسیار

نگاه دارد مثانه وی ضعیف شود و نشتش درشت کند و حرقه بول بهم رساند هر که در بول خود آب دهن اندازد

و بر و عادت نماید از درد پشت امین گردد تعبیر دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد صاحب لهو و حکایات و مردم

از وی خنده کنند اگر او را ذبح کنند هر گاه پرش بچار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال

مجمل در امور کامل در ریاست و بسیار باشد و دلیل زن جمیله شغفه بود و استماع صوت عصافیر را نیز با ولد تعبیر نموده اند

بدانکه از رؤیای عجیبه آن است که شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت در خواب دیدم که عصفوری

در دست دارم آنحضرت فرمودند که دنیا بدست تو خواهد آمد آخر دریافت و بعد از چند روز بیامد و گفت

یا حضرت نه دنیا بدست من آمد آنحضرت فرمودند که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آن شخص گفت دیدم که عصفوری

در دست دارم و میگویانم دم او بریدم راقم حروف گوید و الله اعلم که مراد امام علیه السلام آنکه چون

باز اول آنرا مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف بفرد کامل شود و در کلام مجید عددی که موصوفست بکاملیه

ده است لقوله تعالی تلک عشرة کاملة و چون ثانیا گفت دم نداشت خبر از علت مذکور کردم شخصی
بالکلیه گفت در دست میکشیدم و عقد اصابع بدین ده است و جهت اول الولیة فیز از رؤیای آنکه موی بخواب سر آمده
گفت در کنار خود عصافیر بسیار دیدم و بالهای آنها شکستم پرسید تو معلم اطفالی گفت آری ابن سیرین گفت تربیت
در فرزندان مسلمانان شخصی دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست داشتم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لک یعنی ترا حلال نیست
گفت تو صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری آنکه در دست داشتم و توبه نمودم گفت اگر خواهم گویم چند است گفت
شش ضرب کنند اگر کجا گرفتی گفت عصفور در خواب ناطق بحقیقت و او شش عضو است و آنهم حروف گو بلا احل
لک شش حرفست **عقاب** بضم آن سیاه ترکان قراقوش عرب کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کتاب کامل التعبیر آمده
دیگر که رئیس طیور و عقاب سید است حدید البصر میباشد در مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلان کس تیزتر از
عقاب است و عنقاء مغرب نیز نامند چه لغت از امالی بعید آید اما آن عنقاء که شنیده مذکور شد نیست یکنوع از وی
زاج گویند دراز گردن است و بعضی از وی سیاه و بعضی خوخی یعنی برنگ شفتالو و بعضی سفید یعنی سیاه سر بر سر جزء زند و بعضی سفید
و بعضی سرخ رنگ جمیع ایشان در کوهها ماوا گیرند و بعضی در صحرا و بیابان و بعضی حوالی شهرها نیز او بسیار لطیف الجرم باشند
چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود غالب سه بیضه بیش ننهد و سی روز حضانت کند تا بچه بیرون آید یکی را بیندازد
چه پرورش و طعمه دادن سه بچه بر وی گران باشد و بسیار کم صبر بچه و آن بچه را انداخته مرغی که او را کاسر العظام نامند
در کافه مذکور گفته و او پرورد و لکن عادت او آن است هر مرغ بچه عاجز ضایع دانه دهد و چون عقاب صیدی کند فورا

بمکان خود بیاید و بتکه از جایی بجایی نقل کند و نشنیده‌اند که بر اماکن مرتفعه و چون اراده صید خرگوش نماید اول بصید کوچک او
ابتدا کند پس بصید بزرگ گرد حرارت و یبوست او از همه طیور جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع الطیران است غذای
در صبح در عراق و عشا در یمن خورد و بر پشت در زمستان پوستی می‌اید و در تابستان فراشی و در شب چون پیر و نابینا
شود و از طیران عاجز آید بچه‌ها پشت او بر دارند و از مکانی بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی در زمین هند نشانند بر سر
و در آنجا چشمه صافی باشد شویند و در شعاع آفتاب گذارند تا پر و بالش بریزد و پر تازه بیرون آید و تاریکی چشمش برود
پس باز دیگر در آن چشمه فرو برند تا قوت و جوانی او عود کند و هر گاه درد جگر بهم رساند از خوردن جگر او و همه عقاب
مرغ خورد مگر دل آن و همه جنس وی ماده باشند نر او از جنس دیگر باشد بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده
حجر العقاب سنگیست در آشیانه وی یافت شود شبیه باستخوان خرمای هندی هر گاه حرکت دهی آواز دیگر از درون او آید
اگر بشکنند چیزی در درون نیابند و اگر زنی حامله آن را بر خود بندد و هر کسی قصد آشیانه او کند آن سنگ کاذب وی اندازد چه داند
که بقصد آن سنگ آمده جهت خاصیتش اگر سنگ مذکور را بر زن عسیر الولاده بندد بسرعت بار نهد اگر کسی زیر زبان گیرد
در معاوله بر خصم آید و خاصیتش را و اکثر شبیه این نقل در باب نحل در ذکر زنبور بیاید انشاء الله تعالی اکل عقاب ... که
صاحب کلب مفید است که بوی او بشنود بیهوش شود بخور پر او اگر در خانه بخور کنند حیات و عقارب بمیرند اکتحال زهره او
دفع تاریکی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ باشد چه او دلیل
عقاب دشمن بود چنانچه بعضی خدای عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آمد اگر بیند که مالک عقاب است یا گرفت حکم بر وی میکند

بغربت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید عمرش دراز گردد اگر شخصی اگر اهل اجتهاد بود از خلق عزلت گزیند یا تنها
معیشت کند اگر پادشاه بود با دشمن صلح نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد بعضی گفته اگر بیند که او را
به چنگال نقصان در مال او بهم رسد اگر او بر بام یا خانه خود بیند ملک الموت است اگر بیند که عقاب سوار شد اگر فقیر باشد
مال یابد و اگر غنی یا از اشراف ناس باشد بمیرد جهة آنکه در زمان سابق صورت مرده اغنیا به شکل عقاب میساختند
اگر زنی بیند که عقاب بزاید فرزندش کدخدای پادشاه رسد **عُقْعَق** بدو عین و دو قاف بر وزن ثعلب
عکه و عجله و بترکی سقسقان نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جایها به و زیر سقف آشیان نکند
بلکه در مواضع مرتفع مشرق باشد خانه سازد و از طبع او زنا و خیانت است و موصوفست بنوعی چون بیضه نهد برگ
خیار پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او دزد بودن و کرکسی چون کبابی خورد از طعمه مانع آید و لهذا
او عقعق نامند اکلش بر اصح حرام است او خوشی خبر نامند چون آواز وی شنوند تفال نیکو گیرند گویند از مسافر
خبر آید اگر مغز سر او بر سینه گذارند و بر جای پیکان و خار فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت
وی گرم و خشک است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد بد نیست با پیا وفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد **عُنْزُفان**
بنون و زای معجمه و فا خروس دزد یک گذشت **عُثَّه** بتشدید ثاء سه نقطه جانوریست پوست و پشم خورد
بعضی گویند سوسه است در سین گذشت اکلش حرام است **عُثْمُن** بثاء سه نقطه و ضم میم بچه حبارست **عُثْمال** بچه ما **عُجْرُوف**
بجیم و راء مهمله و فا جانوریست دست و پای دراز دارد و بعضی گویند مورچهٔ دراز پاست **عُرْفُوط** براء مهمله

وفا و طاء مهمله جانوریست سفید شبیه بانگشت **عُشَرَاء** بشین معجمه و راء مهمله شتر که ده ماه از آبستنی او گذشته

باشد **عُضَل** بضاد معجمه موش نر **عُنْقَطَر** براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله جانوریست **عُفْر** بفاء

و راء مهمله خوک نر کوهی **عُقْرُبان** بقاف و راء مهمله و باء یک نقطه جانوریست دراز و زرد و دست و پای بسیار دارد

داخل گوش شود چهل پا نامند و ترکان قرق ایاق گویند **عُکّاش** بتشدید کاف و شین معجمه عنکبوت نر **عُلّام**

بتشدید لام باشق **عُلْعُل** بضم هر دو عین مهمله چکاوک نر **عُمَیْثَل** بیاء دو نقطه تحتانیه و ثاء سه نقطه شیر

عُنْظُب بنون و ظاء معجمه ملخ نر و عنظبا نیز آمده **عُمْرُوس** براء و سین مهمله بره **عُوس** بسین مهمله قوچ

عُومه جانوریست در آب شنا کند گویا که این سیاهیست **ام عُرَیْط** براء مهمله و فا جانوریست کوچک بزرگ سر

سبز رنگ دراز دم هرجا که باشد دم او هرگاه آدمی ببیند بر دم خود بایستد و بالها متفرق سازد و نیز داو شتر

گویند **باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در غین مفتوحه غَزَال**

آهو بره تازی شاخ بر آورده باشد اگر مغز سر او بروغن موش مخلوط ساخته بگوش کسی ریزند که در آن کرم و آب باشد بیرون ریزد

و یکجرعه او بیاشامند سرکه نافع بود و اگر زهره او بنفط و نمک مخلوط ساخته سعال را طلا کنند از سینه او خون

چرک آید قدری از وی با آب گرم بیاشامد بعون الله شفا یابد پیه او اگر آدمی بر ذکر خود مالد با هر زنی

جماع کند غیر وی کسی جماع نتواند گوشت او گرم و خشک علاج فالج و قولنج و اصلح لحوم صیدهاست **غَنَم**

بنون گوسفند و بز یک قوچ اکثرش حلال و ذبحش مباح خواص او در شاه گذشت شهر چون تعریف کیسید

گوید

گویند کوشنده است و چنین مذمت کنند گویند بزبت تعبیر دیدن او در خواب دلیل رعیت و غنیمت فضل و فرزند و املاک

و زر است گویند کوشنده است باشم دیگر زنان کریمه نجیبه دلیل آن و بر زنان صالحه یا خبر صاحب حقیقه است یا دال گویند است در بیگانه

دلیل جمعیت مردم مال است در این مکان که نه متقی و نه آمدن از امور اگر گوید کنند استقبال او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب

ایشان ها رود دلیل دلتنگی معتبت باشد دیدن او دلیل ما اگر بیند موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه

تا سه روز جهت آنکه تا سه روز موی ظاهر شود جامات کعبه هر که دیده گوید که در خواب بیند همیشه خوشحال باشد اگر سگ گوسفند

بیند میال خوشحال گردد اگر گوسفندی ذبح کند دختری بکارت بیاید لقوله تعالی ولی نعجة واحدة

در عجایب المخلوقات آورده موسی بن عمران علیه السلام روزی گذرش بر چشمه آبی افتاد در دامن کوهی بود

از آن چشمه وضو ساخت بر کوهی برآمد تا نماز گذارد سواری از برابر درآمد و بر سر چشمه فرود آمد آب بخورد کیسه زری با وی

بود در آن موضع فراموش کرد پس بشتاب برفت تا گوسفندان سواری آب دهد کیسه زر بدید برداشت و برفت بعد از و پیری قوی ضعیف

در همه رسید و سیر آب خورد و گذشت وی آنکه خواست موسی سوار طلبید زر برگشت هر چند کیسه زر طلب نیافت

از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه آزار وی کرد و او قسم میخورد که ندیدم تا عاقبت او را بکشت حضرت موسی گفت خداوندا

تو عادلی در این امور چه بینم حکم کی حق تعالی وحی فرستاد یا موسی این پیر در سوار را کشته بود و پدر سوار آن را پیشتر بقدر زر که

در کیسه بود از آن سوار طلب کرد تقاضی و قصاص بعض عدل ما ظاهر شد غواص شد واو و صاد مهمله

و او را انغماس مانند یعنی فرو رفتن در آب بی غوطه و شدت معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد

و بالا آید این نوع مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرده که دیدم مرغ غواصی را بفرو رفت ماهی بر آورد کلاغ آمده
ماهی از وی بربود و ببرد ثانیاً فرو رفت ماهی بر آورد باز کلاغ بیامد و بربود و ببرد مرتبه سیم فرو رفت ماهی بر آورد
کلاغ آمد تا ببرد چو بدید پای کلاغ بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و بمرد پس ماهی را بخورد و برفت از جمله خواص او آنکه
اگر خون استخوان او خشک شود با موی آدمی بپزند و بر سر زن مالند صحت یابد و نیز او را قرلا گویند در قاف بیاید
غاق و غاقه بقاف نوعی از مرغابی غُدّاف بتشدید ذال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوهی که
خاکستری رنگ باشد با بوم مقاتله کند و بیضه وی را بدزد صاحب عجایب المخلوقات آورده اگر روغن مغز او با روغن گل مخلوط ساخته
شخصی بر روی خود مالد و نزد حاکم یا پادشاهی رود حاجتش برآید غَدی بدال مهمله بی کوشش غَضَب و غُضُوب بضاد معجمه گاو
و شیر غَماسه بسین مهمله مرغی که در آب فرو رود و او غواصی است که گذشت غَضاره بضاد معجمه سنگ خواره غَضَف
بضاد معجمه و فا سنگ خوار چونه یعنی فراخ شکم غَضیض بدو ضاد معجمه و میانها یای دو نقطه بچه گاو وحشی غَطَلَّس بطای مهمله
و تشدید لام و سین مهمله گرگ غَطاط بدو طای مهمله نوعی از مرغ سنگ خوار چشمش خاکستری رنگ است بالهایش سیاه
دار پایش دراز کون غَنادِر بنون و قاف و دال و رای مهمله کفتار بسیار موی غَوغا ملخ را گویند وقتی که سرخ شود و پرش
ظاهر گردد و نیز جانوری که در شب به شب پره بگردد و آواز زیر کند غَیداق بیای دو نقطه و دال مهمله و قاف بچه سوسمار
غَیهَب بیای دو نقطه و طای مهمله ماده گاو وحشی غَیلَم بیای دو نقطه و یای یک نقطه شتر مرغ نر غَیطَلَه بیای دو نقطه
سنگ پشت فصل چهارم در غین معجمه و راء غَرغَر بدو غین معجمه و دو راء مهمله ماکیان صحرائی که حلالست غَرناق براء مهمله

ونون وقاف مفتوحه **غُرغُر** بغا و را مهمله بچه گاو وحشی **فصل سيم در غين معجمه** **غُراب** براء مهمله کلاغ و زاغ

قارغه و قرقون نامند غراب الليل يکنوع غرابست اخلاق او شبيه است باخلاق بوم او غراب البين گويند

ارسطاطاليس گفته غراب چهار جنس است يکی سياه و ديگری ابقع که غراب البين خوانند و ديگر سفيدی زند

لطيف الجرم بود و دانه خورد چهارم سياه طاوسی پرش براق بود با پاهای سرخ چون مرغابی و مشهورتر انواع او

در وقت جماع خود مستور و پوشيده الا اين نوع که مواجهه بوم با ماده جماع کند و از قلّه وفا دور بعد يکديگر نبود

وی نيايد ماده وی چهار يا پنج بيضه نهد بچه اش چون از بيضه برآيد قبيح المنظر برآيد تنش کوچک و سر و منقار بزرگ

متفاوت الاعضا چون پدر و مادرش او را بدين هيئات مشاهده کنند از نفور خود برانند حق تعالی روزی او

از مگس و پشه کند در آشيانه او بهم رسند تا آنکه بزرگ شود و پر برآيد پس نيکو شکل گردد پدر و مادر به نزد او

آيند به طعمه او و مادر محافظت نمايد از طبع کلاغ آنکه صيد نکند بلکه اگر جيفه يابد بخورد و الا از جوع

بميرد يا بطريق مرغان ضعيف در آب رود و غرق شود چون آدمی خواهد بچه او بگيرد نر و ماده به پاهای خود

سنگ بر دارند و متعاقب بر هوا انداز تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکيب و مزاج بدترين خلق است

و حضرت نوح غراب ابقع را غراب البين خواند که به تحقيق آب فرستاد که ببيند آب کم شده يا نه جيفه ديده

با کل او مشغول گشت و خبر نياورد از آنحضرت مباينت اختيار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البين

نوعيست بيک کوچک مشهور بر بوم و ضعف و يکنوع ديگر است که در ره بوم قافله فرود آيند و چون ايشان کوچ کنند

در مقابل ایشان بنشیند در صفت غراب البین آمده که او غراب سیاه است که بطیرة اهل مصیبت نوحه حزین کند و میان ایشان

فریاد کند و اگر مجمعی را بیند پس سه آواز کند خبر تفرقه ایشان دهد و اگر در مکانی معمور پیدا شود خراب شود به تجربه رسیده چون

کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راقم حروف گوید که نکته درین آنکه حروف

مکتوب شر دو و خیر سه بود چون صاحب العین و تیز نظر است اعور نامند بر عکس نهند نام زنگی کافور و نیز ارسطاطالیس

آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه و منقار و پای او زرد باشد چنانکه جمیع انواع نباتات ملکوت بعضی گویند

و حکمت در آنکه حق تعالی [illegible] نزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات آنچه که قتل او با بنی آدم

معهود نبود و متعذر نبود پس از جمله این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات آورده که در بحر اسود از ناحیه

اندلس کلیسایی است از سنگ بزرگ کوهی است و بر روی قبه بزرگیست و بر قبه غرابیست که هیچ وقت از آن مکان به جایی نرود

و در مقابل قبه مسجدیست که مردم به زیارت آن آیند و گویند که دعا در وی مستجاب است و قسیسین علما نصارا آیند

و در آن کلیسا بیشتر شرط نموده اند که هر مسلمانی که به زیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی به زیارت آید

غراب بر سر قبه آید و سر خود در آن روزنه قبه کند اگر یک کس آمده یک بار فریاد کند و اگر دو کس باشند دو بار

و علی هذا القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام که به زایرین آورند در آن کلیسا به کنیسة الغراب اشتهار دارد

بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر غراب الزرع که آن را بعضی حلال شمرده اند از جمله خواص او آنکه از زیر زبانش

بعد منقار خود بیند و لسان صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اگر کسی

جگر او بر چشم برد اگر کسی عادت شرب نبیذ کند که شب تا ترکش مکنی نخورد نبیذ با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز
نخواهد اگر بیضه او در موی داخل کنند و طلا کنند نفع عظیم کند اگر خون او خشک کنند بر بواسیر طلا کنند
نافع آید اگر دل و سر او بر بینی اندازند و آدمی بیهوش شده شارب او محبت آید که او اگر غراب بریان کرده
گوشت او خورند نافع قولنج بود زهره او بر سیکور طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ سیاه با برش در سرکه فرو نهند
بر موی مالند سیاه کند سرگین او بر صاحب سعال آویزند نفع دهد سرگین کلاغ ابلق جهت درد یهودی گویند اگر
بر خوک مالند نافع آید اگر در کوی بندند و بر کودک نابالغ آویزند او سوار سرقه نزند کهداند و اگر سرقه
داند قطع سرقه کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده و تقلید حظ نفس خود کاه بود که دلیل مرد حریص بود
بر معاش باشد دلیل فریب کی یا دلیل کسی که قتل مرد حلال داند یا دلیل دفن مرده بود لقوله تعالی فبعث الله
غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل
غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب زرع دلیل ولد الزنا یا مرد ممزوج باشد یا کبر و شر
و غراب ابلق دلیل مرد معجب بنفس خود یا مخالفت اگر بیند که غراب صید کرد مال حرامی بدست او آید
چه دیدن هر مرغ یا پیر و عضو او دلیل مال است اگر غراب بر زراعت یا درخت بیند شوم است اگر در خانه
بیند مرد فاسق که با زن او خیانت نماید اگر غراب بیند که با وی حرف زند او را فرزندی حبشی شود
یا غمگین گردد اگر بیند که گوشت غراب میخورد از قبل دزدان مال یابد اگر غراب بر در باشد ده بیند خیانت کند

پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند که غراب روی او

خراش کند در صحرایی هلاک شود یا آنکه المی و دردی برسد اگر بیند که غراب کبیر بخشید آنکه مسافرت در دست دزد افتاده بیند و بس

گفته‌اند غراب ابقع دلیل طول حیات و بقا و تمتع است و اندر رؤیای معبّر آنست که هرکه در خواب دیده غرابی بر کعبه افتاد

برای سیرین نقل کرده گفت مردی فاسقی زن شریفه خواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را خواست

غُرنیق به راء مهمله و نون و یاء دو نقطه و قاف جوهری و زمخشری گفته‌اند که مرغ سفید دراز گردن است در نهایه آورده

مرغابی است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی دیگر گفته‌اند مرغ سیاه است صاحب مبادی کرمانی در عجایب المخلوقات آورده که طیور

قواطع است چون دریابد که زمان تغیر و حلول و آشوب بهم رسیده به بلاد هند رود چون عزم رفتن کند از

جنس خود قایدی و حادثی فرا گیرد و لیکن چون پرواز کند در هوا مرتفع شود از آفات سباع محفوظ باشد چون اراده

خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر یک پای ایستاده خواب کند

تا خوابش سبک شود و قایدش نخوابد و سر زیر بال نگذارد و تکیه با دلم بر اطراف نظر کند چون کسی بیند فریاد کند

عُفْر بچه بز کوهی **باب بیستم در فا مشتمل بر سه فصل فصل اول در فاء مفتوحه** **فاخته** به خاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه

کبوتر بیابانی است الا آنکه فاخته حیات از صوت او گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسیده بود بعضی حکما گفتند

گویند امر کرد که فاخته بسیاری بدان جای بردند بالکلیه حیات برطرف شدند و به حسن صوت و فصاحت موصوفست

طب در طبع او حرمت بر مردم انس گیرد و در خانه‌ها معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته هیت هذا اوان الرطب

درفق

نیز زبان رطب است ایشعه دروغ میگوید چه هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد و لهذا او را بکذب نسبت کنند و در

امثال خود گویند فلان اکذب من فاخته یعنی فلان کس دروغ گوی تر از فاخته است عرایا در آخر کتاب

صبر و شکر از کتاب احیا آورده فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد گفت چه چیز ترا از موصلت من منع میکند

اگر خواهی ملک سلیمان که به آن از دو سو بر هم زنم باد این سخن بگوش حضرت سلیمان علیه السلام رسید او را طلبید و از وی

پرسید که چه چیز ترا باعث شد بر این سخن گفتن گفت یا نبی الله من عاشقم و عاشق را ملامت نکنند و کلام عاشق تحقیق نشود

چه مقصود وصال او طلبیدم و او ترک می کند پس تحمل نباید وصف او تکذیب هذا او را الطلب محمول باشد بر عیب معطوف

اما از جمله خواص او آنکه اگر خون او با خون حمار اسود بر برص طلا کنند تغییر رنگ کند و اگر کسی گوشت او را

مصروع آویزند شفا دهد و اگر قطره از خون او در چشم چکانند او را جماع مقصود شود و جراحات و غیر باشد تعبیر

دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و ظهور نعمت می باشد و دلیل اهل عبادت و قراءت و تسبیح و تهلیل باشد

لقوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده و باشد دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود

و بعضی گویند دلیل فرزند کاذب باشد و دلیل زن کاذبه است اما ابو سعید گفته فاخته در خواب دلیل زوجه

با مروت است الفار الفاره موش و ترکی سیچان بانواع بود یارب موش کر و خلد موش کور و یربوع

موش دشتی فاما موش خانه که آن را فویسقه نامند جهت آنکه ریسمانهای کشتی نوح علیه السلام پاره کرد

ابن عباس گوید شبی حضرت مقدس نبوی بر بالای حصیری خوابیده بود موشی فتیله بکشید و بر حصیر انداخت و مقدار

درهم بسوخت آنحضرت بیدار شد چون بر آن مطلع شد آن موش را بکشت و قتل موش حلال گردانید بدین جهة او

فویسقه یعنی فاسق نام نهند و فرموده که چون بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان او را برین عمل بازدارد

تا خانه بسوزاند الکه او حاسهٔ سمع و بصر در کمال قوت است و هیچ حیوان مفسدتر و مضرتر ازو نیست و بسیار

کثیر الحیل است از جمله حیلهای وی آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود در وی فرو برد و روغن بیرون آورد

و بمکد تا تمام کند و میان او و گربه عداوت فطری است اکل جمیع انواع او حرام اکل تخم خورده او نسیان آورد

و همچنین خوردن سیب ترش خوردن عسل قوت حافظه دهد در کتاب عجایب المخلوقات آورده اگر سر موشی در خرقه

کتان پیچیده بر صاحب صداع آویزند ساکن شود اگرچه صداع بسیار باشد و اگر صرع نفع بخشد و اگر بچشم او کسی در

کلاه بندد در راه رفتن بروی اثر کند هرچند بسیار راه رود مانده نشود اگر خانه سوسک بگیرد اگر کاه بر کاهی سوسمار

بخور کنند جمیع موشان گریزان شوند اگر [illegible] سوسک بخور مخلوط ساخته موشی را هرجا [illegible] بخور بود بمیرد

اگر پیاز عنصل کوفته بر در سوراخ موش گذارند هر موشی که از آن بخورد بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ

دفلی گذارند همه بگریزند اگر موشی را دم ببرند و در میان خانه دفن کنند هیچ موشی در آن خانه پیدا نشود

مادام که آن موش در آن خانه مدفون باشد و اگر سوراخ موشان را با دلم و زیره و نطرون بخور کنند در ساعت

همه بمیرند اگر ناخن چپ [illegible] سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او بر صاحب تب ربع بندند زایل

شود اگر دم موش در پوست [illegible] گذاشته در خرقه حریر پیچند از دست چپ آویزند حامل او نزد ملوک

دل

و غیر حاجت و آن کعب بول او کتابت از پوست آهو بر دیم طریق آخذ او لکه آهنی در تله موش گذارند
در زیر این ظرف نهند و گربه بنه او پنهان کنند چون گربه ببیند از ترس او بشد کتابه دفع موش
بر چهار تکه بنویسند یا دمی یا دمیکونوا الا اسم الفار حکایت از خراسان از معادن نقره
آرند و ترتیب سفید و زرد اگر او در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی بخورد بمیرد و اگر
موشی به بوی آن موش شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه بود یا زن یهودیه ملعونه
یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و لباس باشد و دلیل رزق بود هر که در خواب در خانه خود موش بسیار بیند روزی
او بسیار گردد اگر بیند موش در خانه او بازی میکند انسان خیرها از آن گردد اما موش سیاه دلیل شب
و سفید دلیل روز و موش سیاه و سفید دلیل روز و شب که بیند عمرش دراز گردد اگر او بیند در جامه
و قطع او میکند اخیش نیکو گردد اگر بیند موش نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط نماید فراشه پروانه
و شیء بچه پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چرا از جهة ضعف بصر روز در طلب روشنی کند تا بیرون رود
چون روشنی چراغ بیند گمان برد در خانه تاریکی واقع شده و روشنی چراغ گمان روزنه آن خانه کند
پس خود را به شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن روزنه بیرون رود چون نگذرد گمان برد
مگر بروزنه نرسید بار دیگر مکرر خود را بر چراغ زند تا آنکه خود را بسوزد و غرایب آدمی را شاید که به ضعف
عقل و شدت حرص چنین کند تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن جبار بزرگ سخن اگر اهل فلاحت بیند

دلیل بطالت کار او بود خرس بر او و سیاهی سهلتر است و بترکان آت نامند چون هر کی کفته که او سبز بود

ظاهرش آنکه این مثل است که به سرعت حرکت او چنانکه گویند شبرنگ زمین معروف یعنی چابک است حافظ گفته

دمادم با کمال چستی ببیند لیکن نر او بعد از اتمام چهار سال بر ماده جهد و ماده تا سی سال عمر کند و مثل بنی آدم خواب بیند

چون آب صاف بیند آب نتواند خورد تا بپای خود شاید که علف عمر خود کند موصوف گردد بعد بعد از قدم گرگ ببیند بترسد

و پیش زن فرود ابو الفرج جوزی گفته هر که سوره ممتحنه را نوشته و بشوید آب او بخورد صحت یابد و نیز اگر این آیه

بر پوستی نوشته که گفته بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن که هو و این بغایت مجربست صورتش این بود

اح ح هم ما ل طما محد الی 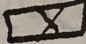 صالح صح و صح لد صالح دو ما ع س ۸ الی

سص و ص ه و نیز از آنچه که به سپرز مجربست بنویسد بر بازوی آویزد نوع دیگر که به سپرز مجربست

صح صح صح صح ح ح ا ا ح ح 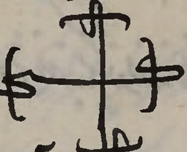 و نیز که به دفع سپرز مجربست روز شنبه

قبل از طلوع آفتاب بنویسد بر تنه تشم بر جانب راست خود آویزد هیئت 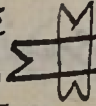 ح ح ه م صح صح ما ا
ا ح ا ح ا ح ما لله الی

الکشی ملک و از جمله خواص او آنکه اگر دندان است برگوش آن زند با شقت دندان برآید و اگر بر سر کسی که در خواب

خرتشه زند که از تندر آن کند خواب او گوشت او بادها از بدن برآید اگر عرق او بر زرها دو بیخ نخل کوبند

موی بر نیاید عرق او سم قاتل سباع است اگر با نان تا نه بر عرق او سیده بر مار زنند در حال بمیرد

اگر موی از دم او فرا گیرند و ببرد در خانه کنند داخل آن خانه نشود ما دام که بر درکشیده باشد اگر از عجب باشد

هرکز

هرگز بستن نشود خاکستر سم اسب اگر بر زیت مخلوط ساخته بر جوکلت مالد شفا یابد و اگر زنی بدان ته شیر اسب خورد
و بی فاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر بایل خود از وی جماع لذت عظیم یابد هر کاه بیضه الفار
بیاز غضب است ساییده بدان آب گاه که بمالند نرم و خوش خلق گردد و صوت و گاه گیری دفع زایل شود
اگر سرگین اسب خشک نموده بر جراحات پاشند خون را قطع کند اگر با و کتحال کنند بیاض چشم را زایل کند و اگر
با وجه دکنند فرزند از شکم بیندازد **فصل** در بیان منفعت اسب سیاه حبیش الخواص آورده هرگاه اسب سیاه را اگر سرم موی
چنانچه هرگاه بر اسب بریزند موی او سفید بر دیگر موی ... الف ... اول ... و نیز اگر مردار سنگ و بوره و مازو
و زاج استاکیه و ظرف چوبی بالسویه اجزا سحق کوبیده با آب گرم خمیر نمایند بر اسب بمالند و با خرقه بپیچند و بعد از دو
یکشبانه روز بشویند سیاه شود و اگر بر بعضی بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود و اگر خواهند اسب سیاه سفید
ابرش کنند شیشان با برگ ... بکوشانند آنکه صاف شود با قلیه و معز گرم بکوشانند بعد از آنکه اسب جوقان
چند مرتبه پاک بشویند و بر وی بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اسب اشهب سفید
سیاه نمایند پوست گردکان تازه با موی و براده آهن بکوشانند بعد از آنکه پاک شسته باشند بمالند
و یکشبانه روز بگذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی ماند **عوذه** از کتاب انیس العابدین که به حفظت
اسب از شر جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر گردن اسب آویزند اینست منقول از امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علی علیه کتابی هذا

من الخيل والدواب كميتها وشقرها وبلقها ودهمها واعزها واخوانها
وسميدعها وزورها واعيانها ومحجلها واصغرها وما اختلف من الوانها
اعوذ وامتنع وازجر واعقد واحبس من علق عليه كتابي هذا من جميع الخيل
والبهايم والحيوان من الكلام والصدام ومضغ اللجام ومرض الاسنان
والارسان والعثرة والنطرة والشكرة والحصاة والتعدليه ووجع الكبد
والرتيه والطحال والانتشار والعثار والنظرة والكبوة والمرعة والعذرة
والحكه والجرب الخلد والفص الحمرة والهدة في الظهر والروايد والنفاع
والعلاق والذباب الذنابير والارتعاش والارتهاش والظلمة والمغل
والورم والجدري والطبوع ومن الجمع والرهج والفالج والقولنج والخداع
وقيام العين والدمعة عند الجري ومن التعسر والتبجيل ومن معط شعر الناصية
من الناصية ومن الامتناع ومن العلف ومن البعض ومن الريش ومن قمر الاسناع
ومن النلبه والنمله ومن الامتناع ومن الابنة والعلف والسرج واللجام حصنت
جميع ما علق عليه كتابي هذا بالله العظيم من كل سبع وضبع واسد واسود
ومن السراق والطراق الا طارقا يطرق بخير ومن يكلوكم بالليل والنها

من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت
بذی العزة والجبروت وتوکلت علی الحی الذی لا یموت نور النور ومقلب النور
نور الانوار ذلک الله الملک القهار وهو السمیع العلیم تعبیر دیدن اسب در خواب
دلیل اسب حامله فرزند نرینه آید و نیز دلیل شریک در کار و زن بود اگر بیند که اسب فند دست او برد
موت یکی ازین جماعت بود و اسب منسوبست دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور و اسب سیاه دلیل مال
و زاید دلیل مرض کسی که برو سوار شده و اشقر دلیل خون و اسب اشهب دلیل صاحب و کمیت دلیل قوه
اگر بیند که اسبی سوار شده ببیند تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر بیند موی دم اسب
بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر بیند دم اسب برید فرزند
نماند اگر باشد بمیرد اگر پادشاه بود لشکرش برطرف شود فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد
پیشانیه او بطریق پیشانی اسب صدرهای او مثل پای گاو دستم شکافته بینیش پهن و دمش کوتاه
مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش بسیار درشت
بود گاه از آب بیرون آید و چرا کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد اگرچه بکروه بیکه چون
فیل ندارد و از بحر بیرون آمده حرام از جمله خواصش آنکه اگر پوستش را بسوخته با آب کرشنه
مخلوط ساخته بر داء السرطان تا سه روز متوالی بمالند شفا یابد اگر پایش روز زهی در آب گذارند

پس بپزند و با عسل آمیخته مخلوط سازند و بیاشامند و چهار روز با وی اکتحال نمایند آب سیاهی که در چشم باشد
زایل کند دندان او نفع است بجهت درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر موت شده باشد نجات یابد
چون بر او آویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او در میان دهن دفن کنند هیچ آفتی بدندان نرسد
اگر سوخته پوست او بر ورم گذارند دفع کند و بر درد ساکن کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کذب
و کار ناتمام **فصل** دیدن دریا در خواب و از او عبور کنند دلیل محبوس بود در مکانی که دیگر خلاصی نشود
و نیز دریا را بمرد عالم و کریم تعبیر کنند اگر بیند که از آب دریا بخورد بود پادشاهی بدو مال دهد و اگر او
شریکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در
دریا فرو رفت تا مروارید بیرون آورد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگی است و دخول
در نهر دلیل است بر در آمدن بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن به امنیت است
اگر آب صافی بیند صحت جسم و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست اگر از وی بخورد بیمار شود و مکدر گردد
فهد بدال مهمله یوز و ترکان پارس گویند زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود مزاجش
چون مزاج پلنگ بود و در طبع مشابهت بطبع سگ چون حمل وی ساکن باشد هر فهد نره او
ببیند بوی میل کند و بر وجهد چون وقت حملش نزدیک شود بگریزد بموضعی که از جهت زادن قبل از این
معین کرده است و مثل زنند بکثرت نوم و ثقل جثه چه هر گاه بر حیوانی سوار شود پشت وی شکند

ازفهد

از صفات اوست غضب کردن چه هرگاه بر در بدن حیوان الم نماید بر و ذو نفس نکشد تا آنکه بر سر
بدین جهت نکند و سرش بر شود از هوای در محبوس شد چون خطا کند در صید غضبناک برگردد و دیگر
از پی او ندهد و اگر طبع او بصبری و در بند نماید کسی راه با او نیکویی کند برگردد او بهتر قبول تادیب
کند تا کوچک باشد اکل گوشت او حرام از جمله خواص آنکه خوردن گوشت او موجب جلای ذهن و قوت
بدن باشد و آشامیدن خون او باعث آید اگر سر گربه را در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب
عجایب المخلوقات گفته اگر زن حامل آن را بر زبر دارد بار نگیرد بلکه عاقر نزاینده گردد و دیگر نزاید تعبیر دیدن او
در خواب دلیل دشمنی مزدی است که اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است فاذر
بذال معجمه و راء مهمله مورچه سیاه در و سرخی باشد و بدال مهمله بر گومی بر بود فاشیه بشین معجمه و یاء حطی
ماشیه یعنی هر چه راه رود مثل شتر و گاو و گوسفند فالج بجیم شتر دو کوهان که از هند بار بردارد
فالیة الافاعی نبات الوبو نوشته در باب فا و بیاید بعضی گویند نوعی از جعل است با عقارب و سوسمار
الفت گیرد در خانه سوسمار اگر سوسمار در وی باشد البته بقای ذات در عقب او عقرب و مار است نیش زند
فاعوس بعین و سین مهمله مار و بزرگ فاطوس بطاء و سین مهمله ماهی کوچک در کشتی نشیند آن
کشتی با آن نشینند و بر کشتی بقه خفیف آویزند تا کبر بزد او حوت الحیض نوشته در باب حا گذشت
فتاح بتاء مشدد دو نقطه فوقانیه و حاء مهمله مرغیست که کنیت او ام عجلانست در باب عین مهمله گذشت

فَحْل نر از حیوانات صاحب سم و ناخن و غیر آن از ذی روح فَتَع بتا دو نقطه و عین مهمله کرم سرخ فَرا
خر وحشی فَرَش براء مهمله و شین معجمه شتران کوچک و بعضی گویند آنچه از شتر و گاو قابل ذبح بود
فَرَع براء و عین مهمله نتاج بهیمه فُرْقَد براء مهمله و قاف و دال مهمله گوساله ابو فرقد گاو وحشی
فَصیل بصاد مهمله و یاء دو نقطه شتر بچه که از شیر بریده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
فرزند شریف و بزرگ است اگر حیوانی کوچک را در خواب بیند در خواب کسی دیدن باید او بهم رسد فَلْحَس
فلحس بکاف و سین مهمله سگ و خرس پیر فَتاه بتاء دو نقطه فوقانیه گاو ماده فَیّاد بیاء مشدد و
دو نقطه و دال مهمله قلیواج نر فُنَیْسَه بیاء دو نقطه تحتانیه و نون و سین مهمله مرغیست شبیه عقاب
در زمستان از ترس سرما بهمین گریزد فَنَک بنون و کاف جانوریست که از پوست او پوستین
سازند در بلاد صقالیه بسیار گوشتش مایل بشیرینی از سمور سردتر و از سنجاب گرمتر است
مصلح امزجه معتدله است اکلش حرام بعضی از علما او حلال میدانند فَنیق بنون و یاء دو نقطه
و قاف شتر نر کریم که اصل او عزیز دارند و از جهت کرامت سوار نشوند فَرْخ براء مهمله و خاء
معجمه بچه هر مرغ و مرغ بچه بر بال کوه تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و روزی بود منفعت حاصل شود
اگر بیند که گوشت بچه سباع طیور مثل شاهین و عقاب میخورد غیبت اولاد ملوک کند و بعضی گویند
که از بزرگان تنزلی نماید قَیْصُور بیاء دو نقطه و صاد و راء مهمله خرباتشاط ابو فراس شیر

فایده بدو وفا و همه سباع مهلکه حیوانیست شبیه بگاو کوه که صاحب عجایب المخلوقات آورده شبیه بنوی آب

و او ملخ است اگر او را بسیار بسوزانند ذکر نیز بدید عسر البول نفع بخشد **فصل دوم در فاید گوشت فیل**

پیل ماده آورده زمین فیل گویند نر آید و بار نگیرد مگر در ولایت خود چون شهوت برو غلبه کند بطریق شتر ترک

آب و علف کند تا آنکه سرش ورم کند مرضی در گوشش حادث گردد از حلقه او بگریزد و جایی اقامت نتواند نمود

چون نر او پنجاه ساله شود بر ماده جهد و در زمستان جفت او بهار است مدت حمل سه سال کشد و چون بار گیرد

نر نزد وی نشود تا وضع حملش نشود و مدتی وی کند عبد اللطیف بغدادی گوید مدت حمل او هفت سال بود

و چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد و در نزد وقت محافظت ماده

و بچه او از حیات نماید شدید الغیرت باشد بر ماده و بر غیر بچه خود چه اهل هند را زعم آنکه زبان فیل مقلوب است

والا تکلم کند دندانهای وی را عزیز دارند چندان بزرگ شود قریب بصد من وزن یک دندان برسد

خرطومش بمنزله بینی اوست کار دستش کند چه با او طعام خورد و آب آشامد و کار از کر نماید صوت او

بقدر جثه اش نیست چه باواز کودکان ماند قوتش بمرتبه ایست که درخت قوی را از بیخ بر کند و دیوار

فرود آورد و انقدر فهیم است که قبول تعلیم کند و با مردم جنس کار کند و سجده و تعظیم ملوک نماید با جنس

خود و غیر جنس خود جنگ کند چون مغضوب شود فروتنی نماید که به تیز رکابی و بدیع منظر و طول خرطوم

و وسعت گوشش که تره حمل بار و سبک رفتار مشهور است تعظیم وی کنند و عزیز دارند و باشد که از نوک

چنان که بوده محسوس شخصی نشود ارسطو گوید فیلی دیدم در داغ بر گوش او بود از تاریخ او معلوم شد
در چهارصد سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش از گربه گریزد چنانچه سباع از خروس سفید و عقرب
چون چلپاسه بیند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده فرج پیل زیر بغل اوست چون نر خواهد بر ماده
جهد ماده دست بالا گیرد تا فرج او بجنبه نر ظاهر گردد فسبحانه من لا یعجزه شیء وهو القدیر
لطایف نقل است از ابی عبدالله قلانسی در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد شدید وزیدن گرفت
دریا بتموج آمد اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذر کردم اگر خدای تعالی
مرا نجات دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم
چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم عاقبت رفقاء ما فیل بچه یافتند ذبح نمودند گوشت وی را طبخ کردند
و بخوردند و گفتند نذر را بگذار بخور من نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود بیامد
بودم که در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی گوشت بچه خود احساس میکرد در زیر دست و پای خود
مضمحل و هلاک میساخت تا همه آن جماعت هلاک گشت پس بجانب من آمد و ببوئید بوی وی نیافت
بسر خود بجانب پشت اشاره کرد بیا و سوار شو پس برخواستم و سوار شدم همه شب برفت تا روز مرا
بزمینی کشت زار مزروعی رسانید اشاره کرد از پشت من فرود آی فرود آمدم قومی در آن موضع
فایده مرا دیدند نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم

هرگاه کسی به خوبی بزرگی رسد و از وی بترسد باید که کهیعص و حمعسق که ده حرفست بخواند بهر حرفی

انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم با بهام دست چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ

ترمیهم رسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید ابتدا از ابهام دست چپ و ختم با بهام دست راست

حق تعالی بل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم مجربست و نیز اگر کسی را دشمنی باشد و از وی بترسد

در ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند روز دهم بعد از قرائت سر برهنه کند و از

این آیه بخواند و بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَاضِرُ الْمُحِيطُ بِمَكْنُونَاتِ الضَّمَائِرِ اَللّٰهُمَّ عَزَّ الظَّالِمُ وَقَلَّ النَّاصِرُ

وَاَنْتَ الْمُطَّلِعُ الْعَالِمُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلَانًا ظَلَمَنِي وَاٰذَانِي وَلَا يَشْهَدُ بِذٰلِكَ غَيْرُكَ

اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ مَالِكُهُ فَاَهْلِكْهُ اَللّٰهُمَّ سَرْبِلْهُ سِرْبَالَ الْهَوَانِ وَقَمِّصْهُ قَمِيصَ الرَّدٰى

اَللّٰهُمَّ اَقْصِمْهُ این لفظ را ده مرتبه بگوید پس بگوید فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ

لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَاقٍ خدای تعالی او را از شر دشمن محفوظ و دشمن وی را دفع کند بدانکه اکل فیل

حرامست چه از جمله مسوخاتست و از جمله خواص او آنکه هر که چرک بیخ گوش او بگیرد هفت روز بخواب رود

زهر را اگر بر جرح بندد و سه روز گذارد تب زایل کند استخوان او اگر بر کودک بندند از فزع و ترس

ایمن شود اگر در زیر درخت میوه و زراعت بگور کنند هیچ کرمی نزدیک او نشود و اگر در خانه بگور کنند

شپشها جمله بمیرند هر که از ... استخوان او هر روز ده درهم با آب و عسل ممزوج ساخته بخورد حافظه اش

گردد اگر زن عاقر بیند که روز مهتاب را بخورد و شوهر با وی مقاربت کند بار گیرد اگر پاره از پوست او بر محموم

آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد و اگر سرگین او سوخته

با عسل ممزوج نموده بر پلک کسی که رمد او را رنجه باشد بمالند موی برآید اگر زنی بی خبر از بول او بیاشامد یا سرگین

وی با خود دارد هرگز بار نگیرد مادام که با او باشد و دخان پوست او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب

دلیل پادشاه اعجمی بود مهابت کند فهیم بود حامل اثقال و شداید بود اگر بیند بر فیل سوار شده

و فیل اطاعت او میکند بر مرد اعجمی غالب گردد اگر مالک وی شود پادشاهی کند بسعادت و حاکمی بود و اگر

پادشاهی در خواب بیند بر فیل سوار شد اگر با دشمن خود در جنگ باشد هلاک شود قوله تعالی الم

تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الآیه اگر بیند فیل زیر که سوار شد دختر مرد اعجمی

در شب تزویج کند اگر بیند راکب تاجر باشد فایده عظیم حاصل کند اگر بیند فیل او پاره که او آنچه بدو رسد

اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بچراند با ملوک عجم مواخات بهمرساند اگر فیل بدو شد مرد اعجمی نویسد و از

جانب او مال یابد بهبودی گویند فیل دلیل پادشاه حلیم صبور با مدارا بود هرکه فیل بخرطوم زند

مال یابد و اگر بیند سوار شد وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین او برداشت غنی گردد نعمت

گویند هرکه فیل بیند و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته

بیند پادشاه آن بمیرد یا مردی مشهور کشته شود اگر بیند فیل او در زیر درخت پای انداخت

وازاد

و از او جدا نشود تا شخص بمیرد و اگر بیند قبل از شهر بیرون آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد

دفع شود فرنب براء مهمله و نون موش و بعضی گویند بچه موش و بعضی موش دشتی را گویند فصل سیم در فاء

مضمومه فدس بدال و سین مهمله عنکبوت فرانصه براء مهمله و نون و صاد مهمله شیر فرانق براء مهمله

و نون و قاف بترجمه ترکی قراقولاق گویند پیش پیش شیر رود چون مردم آواز بشنوند بترسند چه

دانند که شیر متعاقب وی بیاید فرفر بدو فاء و دو راء مهمله مرغابی کوچک جثه بقدر کبوتر فرقور

بر وزن عصفور مرغیست فرغل براء مهمله و غین معجمه بچه کفتار فلو بحرکات فاء و تشدید واو

کره اسب فولع بعین مهمله مرغی چهره پای او سرخ بود فولیقه بیاء دو نقطه تحتانیه و سین مهمله و قاف

موش فور آهو باب بیست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مفتوحه قادند بنون و دال مهمله

مرغیست در سواحل دریا آشیان نهد در هفت روز حضانت بیضه خود کند و جوجه بیرون آید و بعد از

هفت روز دیگر متفرق شوند مسافران که این ایام آرزو کنند و غنیمت شمرند جهت آنکه درین اوقات دریا از تموج

ساکن باشد جوجه و بیضه وی بدریا غرق نشود جوجهای او چون بزرگ شوند با ابوین احسان ورزند و مدت

حیات بقیه ایشان قوت آنها از بچه خواهی و آنکه پیه او بجهت ناسور مقعد و تحلیل بلغم مزمنه نفع عظیم بخشد

و او مشهور است از بلاد یمن و حبشه و هند آورند بعضی گویند روغنی فاوند از ثمره شجره ایست شبیه درخت

کهو کاشت فراگیرند و عصر نمایند امراض بارده و اوجاع عصبانی را نافع بود قبج بباء یکنقطه و جیم کبک ماده

با نر بیضه نهد نر او مثل خروس موصوفست بقوت جماع و لهذا قصد کند شکستن بیضها تا ماده بکفایت
اشتغال نماید و چون وقت بیضه نهادن شود ماده بگریزد و گوشه گیرد و اگر نر بر بیضها اطلاع یابد
بعضی بر بعضی زنند و ماده بکند او و غوغای ایشان بلند شود و ماده اگر از استشمام را که نر بیضه کند
و بچه بیرون آید صاحب عجایب المخلوقات آورده چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر برف فرو برد
گمان کند که مگر او را نه بیند همه انواع وی نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارد و بانگ شبیه صیاد آواز او
از شیانه وی شنود صید کند و انواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و تا مدت پانزده سال عمر کند اکحلی طیب
و حلال الکحال زهره نر او روشنی آب اش از چشم باز دارد و اگر با آب انار نیم مخلوط ساخته اکتحال نمایند
از شب کوری نفع دهد اگر بیضه او در بینی چکانند سکته و لقوه را نفع کند ارسطو گفته اگر زهره او
بروغن زنبق مخلوط ساخته در بینی مجذوم چکانند در وقتی که تب در آمده باشد تب وی زایل شود طریق
صید کردن او آنست که جو با شراب خمیر کنند و بریزند چون بخورد مست شود بسهولت صید نمایند
ققنس بدو قاف و نون و سین مهمله مرغ معروفیست در زمین هندوستان باشد منقار دراز دارد
و سوراخهای بسیار در وی است و از هر یک نوعی آواز بیرون آید چون در صفیر آید از خوشی صوت او
جمیع جانوران از وی گرد آیند او را توالد نیست و ایشان نر و ماده نباشند وقت رحیل بالهای بسیار
برهم زنند از صدمت پرهاشان آتشی در آشیانه ایشان افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند

باران بران خاکستر باید کرمی در روی پیدا شود و از آن خاکستر میشود تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد

فسبحانه ما اعظم شانه گویند ساز ارغنون از آواز او استنباط نموده‌اند **ققنیه** براء مهمله و قاف و فاء و تشدید نون هرگاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند در آن قرقفنه نامند بر طرف سر آن در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر بعد آن مرد انکار زن خود کند امر به پرده و اگر انکار نکند بالهای خود به چشم او بمالد او را بعد از این دیوث خوانند و دانند چه عمل بد از اهل خود شنیده و انکار ننموده روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت و شفقت خود دور گرداند

قطا مرغیست به فارسی سنگ خوار گویند و سنگ خوار نامند اکلش حلال است چه از جنس کبوتر است بیضه او چرخ حفاظت کند از جمله خواص او آنکه هرگاه استخوان او بسوزانند خاکستر او سفیدی بریزد بجوشانند بر سر اقرع و داء الثعلب طلا نمایند موی بر آید گوشت او دیر هضم و بد غذا است هرگاه سر او خشک نموده در خرقه کتان نو بسته بر ران زن خوابیده آویزند آن زن هرچه در ضمیر داشته بگوید و باید که آنچه در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام خود خلط کند نگشاید تا وسواس بهم رساند و اگر شکم قطا را یک نر و یک ماده یا کنند و شکم هر دو را بیرون برند و روغن هر دو بگیرند و در شیشه کنند بر هر کسی شخصی بی‌خبر او از آن روغن بر رو مالد محبت او در دل افتد از روی کمال و **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس است و شاید دلیل زن معجبه به نفس خود باشد و صاحب جمال و الفت نیز و **قطا** به تشدید طاء مهمله ماهی ای است بزرگ

چنانچه استخوان پهلوی او پل سازند و از وی کدو پیه او اگر بر برص طلا کنند رنگ او را زایل کند **قادحه**

بدال و حاء مهمله کرم دندان و درخت **قاذه** براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه مرغ کوتاه پای دراز منقار

سبز رنگ اعراب بادیه آن را حرب دانند و دیدن وی مبارک شمرند و بمرد سخی تشبیه کنند و بعضی از

ایشان گوشتش خورند اما حلال نیست بعضی از علماء آن را حلال دانسته‌اند **قانب** بنون و باء یک نقطه گرگ فریاد

کننده و عقاب کرگ خرد رسانا **قاقم** بدو قاف شبیه سنجاب جانوریست الا آنکه مزاجش سرد و تر

و رنگش سفید تر از وست پوستش شبیه پوست فنک است پوستین کنند **قبع** بباء یک نقطه و عین مهمله کرمیست

که در چوب بهم رسد **قبیط** بباء یک نقطه و یاء دو نقطه تحتانیه و طاء مهمله مرغیست **قرعبلان** براء معجمه و عین مهمله

و باء یک نقطه و لام و نون جانوریست شکم بر پاد **قرنبه** بتشدید راء مهمله جانوریست **قرمود** براء و دال مهمله

بز کوهی **قرنباء و قرنبی** براء مهمله و باء یک نقطه و نون جانور دراز پاییست شبیه بشکل جعل بزرگتر از وی بپشت

او منقطع بدو نیم **قرم** براء مهمله شتر نجیب و کریم **قسوره** بسین و راء مهمله شیر **قعود** شتریست که شبانان

زاد و توشه خود بار کنند **قعبش** نجیبست بالهای او برابر نباشد **قعید** وحشیه از پیش آدمی آید **قعقع**

بدو قاف و دو عین مهمله قجله ترکان سقسقان نامند و نیز مرغ ابلق دراز است از جمله مرغان طویل المنقار

در دو سیاه و سفید باشد **قلوص** شتر جوان **قشعبان** بشین معجمه و عین مهمله و باء یک نقطه کرکس **قمعه**

بمیم و عین مهمله مگسی بر شتر نشیند **قمعوط** بمیم و عین و طاء مهمله و قمعوطه هر دو جانوریست

قمقام

قمقام بدو قاف و دو میم شپش و میمون نهای خوانند قهبه بباء دو نقطه تحتانیه و باء یک نقطه مرغیست در زمین تهام
ه و در وی سفیدی و سیاهی هست و نوعی از کبک است قهبی بباء یک نقطه عنکبوت و باشه زنبور قنفشه
بنون و فاء و شین معجمه جانوریست قوثع بواو و ثاء سه نقطه و عین مهمله شترمرغ قراقر بزرقها
ام قشعم بشین معجمه و عین مهمله کرکس و عنکبوت و کفتار و ماده شیر ام قبس بباء یک نقطه و سین مهمله گاو بنی
اسرائیل فصل دوم در قاف مع راء قرد براء و دال مهمله بوزینه و میمون ترکان بیچین گویند حیوانیست
قبیح الوجه نیکو ادراک و تیز فهم قابل تعلیم صنعتهاست ملک النوبه که به متوکل خلیفه دو بوزینه
فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل یمن او را تعلیم نمایند چنانچه بجای ایشان قیام نماید و ببازار
رود تا طعام و میوه بخرد بیاورد هرچه خواهند بدکان بقال آید کاسه بر سر انگبین گذارد و بعضی در دکان
قصابی و بقالی بازدارند تا گوشت و میوه فروشد و محافظت دکان کند تا هنگام صاحب دکان آید
و دزدی نماید نر او اگر زنی تنها یابد با او جماع کند گویند اگر ممکن نبود از دیوار فرود آمدن خانه
مردم می آمد و نقب میزد و متاع میبرد گاه باشد آدمی بکار آید با شکم ماده آنچه بچه زاید نر او بسیار باغیرت
باشد بر ماده خود این حیوان در غالب صفات با انسان شبیه باشد چه خندد و بازی و طرب نماید و بیند
خواب را خبر بر دارد و انگشتان وی صاحب مفصل و ناخن بود و تعلیم قبول کند و با مردم انس گیرد و بکنار
دست و پای راه رود گاه بر زمین نشیند و گاه بر دو پای راه رود لب زیرین وی اندکی کوتاه باشد

ماده او بطریق زنان بچه برکنار خود بردارد و لهذا بعضی او را مابین انسان و حیوان برزخ دانند و از سر
این حیوان آنست که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق یک خط مستقیم بخواب روند چون
از خواب برخیزند اول این از جانب چپ برخیزد و چون بنشیند قصد کند آنرا که در پهلوی او خوابیده
بیدار کند و همچنین به ترتیب یکدیگر را بیدار نمایند تا آخر در همه شب بدین نسق بود شب در زمین باشند
و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود و چون شهوت بر وی غلبه کند ماده نیابد
بدهن استمنا کند و منی بیرون آید و شخصی نقل کند که میمونی دیدم زرگری میکرد و چون خواستی که دم
بدمد میمون را اشاره کردی تا بدمیدی گوشتش حرام چه از مسوخاتست ابن عباس گوید جمعی بصورت
بوزینه و خرس و فیل و غیره مسخ شدند تا به سه روز زنده نماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او
بر کسی آویزند خواب بر وی غلبه نکند و در شب نترسد اکل لحمش نافع جذام بود اگر پوستش بر درخت
آویزند از ضرر سرما ایمن ماند اگر غربال سازند و تخم از وی بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ ایمن ماند
هر که از خون گرم او بخورد گنگ شود و چون طعام زهرآلود بیند قی کند و بترسد و اگر موی او
در زیر سر نائم نهند در خواب بترسد و خوابهای هایل و ترسناک بیند صاحب عجایب المخلوقات آورده
هر که روز هر صبح بروی میمون برخیزد او را مسرت و میمنت و خوشحالی بهم رسد و روزی او
فراخ گشته نان او بنهایت برکت دارد از دیدن او تعجب کنند چه او میمون و مبارکست تنبیه

دیدن او در خواب دلیل بود غیبت یا کنک و در لغت هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند بر او غالب شود

اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود اگر بیمار بود صحت نیابد بعضی گویند هر که بوزینه در خواب بیند

لباس نو پوشد اگر بیند که او بر دشمن خود بخشد بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش یا مایده خود

بیند با او چیزی خورد بود یعنی با زن او زنا کند اگر بیند که با بوزینه دخول کرد فاحشه نکاح کند یا با شخصی کج صحبت

نماید اگر او بگزد با شخصی جنگ کند و خصومت و ندوار طامید و بس گفته که بوزینه بود مکار فریبنده است

دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث گردد چه او بماه منسوب است **قِرْدان** کیبها و بعضی گویند جانوریست

مشابه کیک که چیزها به گزد **قِرْش** جانور بزرگیست بحر و از جانوران دریا کشتی از سیر باز دارد و بشکند

قِرْقِس پشه **قِرْمِل** اشتر بچه **قُرَزْ** بزاء معجمه و راء مهمله نوعی از درندها **قِنْعاب** بنون و عین مهمله بز کوهی

قِشَّه بتشدید بوزینه و بعضی بچه بوزینه دانند **قِطّ** بتشدید طاء مهمله گربه **قِلَّو** خر لاغر **قِلِّیب** بتشدید لام

و یاء دو نقطه و بای یک نقطه گرگ **قِیق** بیاء دو نقطه تحتانیه مانند دو قاف مرغیست قابل تعلیم است

و بمردم الفت گیرد اهل شام ابو زرق گویند بزودی تعلیم گیرد **ابو قِیر** مرغیست مشهور **قُرْغُوک** بروزن

فردوس شتر کوهان بفتح قاف نیز آمده **فصل میم در قاف مضمومه** **قُبَّرَه** چکاوک ترکان چگلیکو نامند

خاکستری رنگ و بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گویند اکنی جلال خطیب بغدادی بسند خود

از داود بن ابی هند نقل کند که بود قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی کرد آنمرد گفت ترا ذبح کنم

کفت الله لا اله قریب بشنیم دیگر آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منطفی نمیشود اگر مرا رها کنی سه کلمه تعلیم
نمایم ترا که بهتر از نه کلمه گوشت من باشد پرسید که چیست گفت کلمه اول وقتی گویم که بر دست تو باشم
دوم چون که بر سر درخت نشینم کلمه سیم زمانی که بر کوه باشم پس گفت بر مافات تاسف مکن پس او
را رها کرد چون بر درخت نشست گفت آنچه نباشد وجود نیابد قبول مکن چون بر کوه نشست گفت
ای شقی مرا ذبح میکردی در حوصله من دری می یافتی که بوزن بیست مثقال بود آن شخص انگشت بدندان
گزید و تاسف خورد گفت کلمه سیم بگو گفت نگفتم که بر مافات تاسف مکن و تو تاسف کشیدی و گفتم تصدیق
مکن بآنچه نباشد تصدیق کردی چه همگی همه اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله
من دری بدین وزن یافت شود از جمله خواص او آنکه اکل گوشت و بیضه او شکم را ببندد و قوت باه
زیاده کند اگر سر گنجشک را با آب بی من آدمی مخلوط ساخته بر ذکر مالد قلع کند اگر زن از شوهر خود
اکراه کند مغز سر او بر ذکر خود مالد و مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد **قُمری** پرنده
مرغیست مشهور نیکو آواز بعضی منقش و بعضی تمام سفید طوق سیاهی در گردن دارد **قُمَّل** بتشدید میم شپش و کنه
قُمل النزّع یعنی شپش زراعت جانوریست که میپرد شبیه ملخ در خلقه بدانکه شپش از عرق و چرک بدن و رخت
متکون گردد یا از حرکت حرارتی که در بدن باشد بهم رسد بعضی مردم شپش دار باشند هر چند که بدن را
طاهر و معطر نگه دارند تفاوت نکند عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بوده اند حضرت مقدس نبوی

صلوات الله علیه و آله یک شپش تجویز نموده که به دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند
در قمله که حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد قبط که به اختلاص ابن عباس گفته که شپش گندم بوده سوس گویند
بعضی گویند ملخ کوچک بی پر بوده ابو عبید گفته که نوعی از قراد بوده یعنی کنه دیگری گفته که کرم سیاهی بود
ابن زید گفته که کیک بوده والله اعلم جاحظ گفته که شپش بر رخت مجذوم نمی نشیند ابن جوزا گفته که حکمت
در این آنست که چون آن ضعف بر اطراف و اعضا غالب است خاریدن بدان بر وی صعب است حق سبحانه وتعالی
لطف با وی نموده بدان وی از شپش داشته چنانچه گنگ را اکثر شنیدن زیراه اگر اخرس شنود جواب
نتواند داد و دلتنگ گردد از جمله خواص او آنکه هر که شپش زنده بیند او فراموشی آرد فایده شپش جز
فراموشی آرد نیم خورده موش و انداختن شپش زنده در آب ایستاده بول کردن بریدن ناخن بدندان
سقز خاییدن سیب ترش خوردن بعضی گویند خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن
و نظر کردن بر کسیکه از حلق آویخته باشند خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آورد اما خوردن حلوا
و نان سرد و شربت عسل حافظه را قوت دهد اگر خواهی بدانی که زن پسر زاید یا دختر شپشی در شیر
آن زن انداز اگر بیرون آید دختر و اگر بماند پسر جهت آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول
بهرسانید از شپش وی یکی در سوراخ ذکر وی انداز در ساعت گشاده گردد اگر زن را بیخ موی خورد
باب چغندر بشویید از شپش منع کند هر روغنی که خواهی بر بدن مالد یا بدان لیسرکه و آب دریا بشوید

شپش بمیرد اگر سر و بدن شپش بروغن زیبق و بروغن کنجد کشته باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن

مانع آید تعبیر دیدن شپش در خواب در رخت تن دلیل مالست اگر در لشکر پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان

اگر والی بود دلیل نایب و تابعان اگر قاضی بود دلیل نایب و متوسلین اگر در رخت کهنه بیند دلیل گناه بود

اگر در روی زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر جانب او حرکت کنند یا ضعفا می لطف کنند اگر ره رشوند

انسان بیند اما ضرر نرسند اگر بدن او بخورند سخن و گیش از قوم ضعفا شود بموی نوای سری آمده

گفت در خواب دیدم که از آستین خود شپش بیرون داشتم و بیند اختم ابن سیرین گفت زن را بدست خود

طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه اش بپرید غلام یا پسر یا مردم رشی بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری

و حبس است جهت آنکه اگر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل عیال بود

اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند جابر مغربی گفته هرکه شپش چیند دروغ گوید قنفذ بنون

وفا و ذال معجمه خارپشت و بترکی کرپی کنیت آن ابو الشوک ماده آن ام دلدل نامند این حیوان شب تا

صبح تردد نماید بدین جهت عسس گویند دو نوع بود یکی در زمین مصر بقدر موشی باشد و دیگری در

زمین شام و عراق بجثه سگی این حیوان را قنفذ صحرائی نامند چون گرسنه شود بر تاک میوه عقب عقب

بالا رود خوشه انگور ببرد و بزیر اندازد و پس فرود آید و بخورد و بقدر آنکه طاقت داشته باشد و آنچه باقی

ماند بر و غلطد تا بخار خود او را [illegible] [illegible] بخانه اولاد خود برد و عادت کرده با کل ماران

اگر مار

اگر مار او را بگزد سعتر بری خود صحت یابد بیخ دندان در دهن دارد خار پشت صحرائی بستاند با حجر
خود جمع شود چنانچه پشت سر باشد ماه جسید شیخ بیهقی در آخر کتاب دلایل النبوة آورده از ابا دجانه که نام او
سماک بن خرشه است نقل کرده به پیغمبر خدای که گفت که در شب در فراش خود خوابیده بودم صدای مثل صدای
آسیا شنیدم و آواز او مثل آواز زنبور عسل و روشنی مثل روشنی و درخشندگی برق پس سر برداشتم سایهٔ سیاهی دیدم
که در صحن خانه بلند میشد دست بر پوست او سائیدم مثل پوست خارپشت بود شرار آتش ازو بر روی من که بود
آنحضرت فرمود خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبیده و فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار والزوار
الا طارقا یطرق بخیر اما بعد فان لنا ولکم فی الحق سعة فان لم یکن عاشقا
مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا وعلیکم انا کنا نستنسخ ما کنتم
ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی هذا وانطلقوا الی عبدة
الاصنام والی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا
وجهه له الحکم والیه ترجعون حم لا ینصرون حمعسق تفرق اعداء الله وبلغت
حجة الله ولا حول ولا قوة الا بالله فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ابو دجانه
گوید این نوشته برداشتم و بخانه بردم شب خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی را

شنیدم که میگفت یا ابادجانه کی صاحب خیمه که این نوشته از ما بر دارد که شرط نمودیم که دیگر کجا نه تو

و جایی که این نوشته باشد نیاییم چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا دجانه

کی آنکسی که مرا برستی بخلق فرستاد که الم عذاب است تا قیامت بکشند و نیز بجهة دفع هم و زوال غم

و گرسنگی و تشنگی این دعا فرج گو یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهمم یا کاشف الظلم

یا اعدل من حکم یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا نهایة و یا آخر

بلا نهایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص آنکه

اگر زهره او بر موضعی که موی او بیرون آورده بمالند دیگر موی بیرون نیاید اکتحال با او سفیدی

که در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق مالند زایل کند و شاشیدن زهره او دافع

جذام و سل و زحیر بود اگر بر روغن مخلوط ساخته در گوش چکانند کری کهنگی را بر طرف سازد و شیر او بجهة خنده

روز مداومت سهیر جنون گوشت او دفع سل و جذام و برص و تشنج و دیو کرده کند و گوشت

نمک سوده او دفع داء الفیل و برص و دفع بول در فراش مالند نافع آید اگر گوشت و خون او با زیت

مخلوط ساخته بر مربوط مالند کشاده گردد باذن الله دل او اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد

سپرز او اگر یکدرهم از و با سکنجبین عسر البول بنوشند شفا یابد اگر سر او با شمشیری ببرند

که آدمی را با او کشته باشند بر دیوانه و مصروع آویزند عاقل گردد اگر طرف پای چپ زیند او

بپزند در خرقه کتان بر صاحب تب گرم و سرد آویزند چنانچه او نداند شفا یابد اگر بچشم آب آورد

با شیره در ظرف مسی بجوشانند و از آن اکتحال کنند در شب بطریقی روز بیند عیان از آن چنین کنند و اگر بچشم

چپ او را در شیشه کنند چون اندکی از او در وقت خواب با سر میل بچشم بینی او بریزند در ساعت بخواب رود

بخور باطن دست راست او تب زایل کند او کین دل وی بر صاحب تب ربع شفا یابد خون او بریان

سبز را زود و سبز رنگ کند اگر زهره او با روغن گاو کهنه خمیر بخود زنی بر دارد هر چه در رحم داو

باشد بیندازد تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تلبیس و اخفا و دلتنگی و شر و سرعت غضب

و بیرحمی و فتنه باشد قنفذ بحری خارپشت دریایی نصف مقدم شبیه بقنفذ صحرایی است و نصف مؤخر شبیه

بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند این حیوان چون گرسنه شود خود را بر حیوانی زند چون

آن حیوان او را فرو برد خار خود را بر امعای او زند تا او هلاک شود و این کتاب باید و پس از شکم او برون

آید و از آن حیوان کوبد و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند اگر قصد او کنند

با خار خود دلو بزند او را هلاک کند ملاحان او را شناسند و پوست او را پوشند تا خارش بر وی کارگر

نباشد قوقس بدو قاف و واو و سین مهمله مرغیست در زمین هند چه خوب جمع شدن یا مادر آشیانه خود

هیمه بسیار جمع کند نر او منقار را در بگالد تا آتش از منقار او بیرون آید و مشتعل شود هر دو بسوزند

و خاکستر شوند چون باران بالای گرم از این خاکستر بهم رسد بالی پر آید و مرغی شود و پرد مثل اول

دایما جنبان باشد ظاهرا این همان قفنیت که سابقا مذکور شد اختلاف در اسم او بهم رسیده قبعه
بباء یکنقطه و عین مفتوحه مرغکی کوچکیست مثل کنجشک که در سوراخ موش نشیند و اگر سنگ زنند
و یا از کسی بترسد خود را در سوراخ موش اندازد قرقف براء مهمله میان دو قاف و فا مرغ کوچکیست
قرهب براء مهمله و هاء مفتوحه و باء یکنقطه گاو پیر قره بتشدید راء مهمله برق مام قردوح
براء و دال و حاء مهملات شمول درشت قرشوم و قرشام براء مهمله و شین معجمه و واو کنه درشت
یا قطرب بسکون طاء و راء مهمله و باء یکنقطه مرغیست که همه شب نجهد و نخوابد و بعضی گفته اند که روباه
نر و بعضی بچه جن و بعضی موش و دلو که قطرب نامند قصیرا بصاد مهمله و یاء دو نقطه و راء مهمله
نوعی از افعی قطای بطاء مهمله با جرغ قندز بنون و دال مهمله و زاء معجمه جند بیدستر است و در باب
جیم گذشت قندس بنون و دال و سین مهمله سگ آبی قوب بچه مرغ و قایبه بوضه بیضه قواع خرگوش نر
قوبع بباء یکنقطه و عین مهمله مرغ سیاه که دمش سفید باشد و اکثر دم خود حرکت دهد قوقی
بدو قاف و یا نوعی از مار که بر سر خار قوی حلقه زده باشد قوق بدو قاف مرغ دراز گردن باب
بیست و دوم مشتمل بر دو فصل چه کاف مکسوره نیامده فصل اول در کاف مفتوحه کبش بباء یکنقطه و شین معجمه
میش نر را قوچ گویند گوشتش حلال بود و در لمعه نورانیه آورده که هر گاه کسی بر خود بترسد از قتل یا غدا یا
کبش فربه یا عیبی در موضع خلوتی ذبح کند بر روی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگوید اللهم

هذا

هذا لك ومنك اللهم له انه فدائي فتقبله مني و بجهة خون او گوی بكند

و با خاك خون او بپوشانند تا كسی پای بر بالای خون او نگذارد و اجزاء شصت حصه كنند و از آن جمله یك حصه

سر و یك حصه پوست و یك حصه شكم وی باشد همچنین تا شصت تمام شود و عیال او از و نخورند هر حصه به فقیری دهد

تا به شصت فقیر برسد او فداء او شود و هیچ مكروهی از آن امر مخوف نرسد و این عمل مجرب و متفق علیه

جماعت محسنین است و امید كه المحسنین اكرام رب باشد كمتر از این هر یك از شصت مسكین یك صاع گندم بدهد

و اگر نباشد یك مد بدهد و بگوید اللهم انی استكفی هذا الامر الذی اخافه بهم هولاء

و بانفاسهم و ارواحهم و عزمائهم ان تخلصنی مما اخاف و احذر

و او فرج روی نماید مجرب و متفق علیه است الم حروف گوید و نیز در امور مخوفه آنكه اینكس از اموال هر چه

دوست دارد در راه خدای تعالی بدهد نجات یابد كما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا

مما تحبون از جمله خواص قوچ آنكه مداومت اكل بریان خصیه او دفع بول در فراش كند و اگر پیه او

بپیه گاو و سو با آب بكند با مخلوط شاخ زن در حین زادن بر دلیع زه هو بار نهند اگر زهر او بر پستان بمالند

شیر را قطع كند در بعضی احادیث آمده حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اگر دنبه گوسفند

كه اخته سه حصه كنند هر روز یك حصه از و ناشتا بخورند عرق النسا را شفا دهد عبد اللطیف بغدادی

گفته این معالجه اعرابی است مرض است از عفونت عارض شود باید تعبیر دیدن او در خواب دلیل

شریف القدر را اگر دنبهٔ او سوبر دلیل مال موی شریف بدست آید و از طامید و بعضی گفته‌اند دیدن او دلیل

رئیس قوم است جهت آنکه او رئیس غنیمت است اگر در خواب ببیند در جای بلندی یا و سوار شدن بدو منفعت رسد

قوچ با شاخ دلیل حاکم معزول باشد و ذلیل باشد شخصی بود اگر پوست بی دلالت متعدی کار بزرگ شود اگر بیند

که گوشت مادهٔ او قوچ شد زن خود را بگیرد اگر زن مدتی باشد او قوت و نعمت رسد و بر دشمن غالب شود

کیش نشان سلطان و حاکم و امراست و کابین کیش کیسهٔ وی باشد هر گاه در کیش چیزی حادث شود نسبت به

موی شواب سیرین آمد گفت قوچ را دیدم که شاخ بر فرج زن من زد ابن سیرین گفت زن تو به

معراض موی فرج خود می‌برد جهت آنکه سر تراشی مدتی است اگر ببیند که کشتی قربان کرد اگر آن شخص غمگین باشد

غمش برطرف شود اگر بیمار باشد شفا یابد اگر در زندان باشد خلاص شود اگر در جنگ باشد سلامت ماند و اگر

صاحب قرض است ادای دین او شود اگر ببیند دو قوچ شاخ بر هم زدند پادشاه با هم جنگ کنند هر کدام

بگریزد آن دیگر غالب گردد کیش سیاه را عرب و سفید را عجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم او بگیرد

مال او بدو رسد **کَرگَدَن** کرگدن است مثل خر هندی بزرگ گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند از جانبش

کوچکتر بود از اسب و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد و از سنگینی سر او بالا شود اند که این شاخ

مجوف نیست بلکه مصمت محکم است مادهٔ او بچه خود هفت ماه در شکم نگه دارد و بچه را در شکم او دندان و شاخ

بیرون آید چون وقت زاییدن نزدیک شود سر خود بیرون آورد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس برگردد

چهار

جاحظ منکر این قولست گویند شاخ او را اگر ببرند از بن برند یا بشکنند صورتهای مختلفه از وی ظاهر گردد
سفید در سیاه مثل صورت طاوس و آهو بچه و انواع طیور و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش
از وی تختها که جهت ملوک سازند و بر کمربندها گذارند و باقیمت فروشند جاحظ گفته در حیوانات غیر او هیچ
حیوانی را که شاخ شکافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کند و علف خورد و با آدمی شدت عداوت
دارد چه هرگاه بوی او استشمام نماید یا آواز شنود طلب وی کند و بکشد لیکن از وی چیزی نخورد اکلش
حرام از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه‌ایست که کجی او بر خلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت
شاخ او آنکه شکل سواری در وی دیده شود و نزد ملوک هند بهر سد و با عزت باشد از خواص عجیبه او آنکه
کشد هر کار قرولیه است اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسیر الولاده اگر
بدست گیرد زود بار نهد و اگر اندکی از وی سائیده بر مصروع نوشانند شفا دهد حامل او از چشم
بد محفوظ باشد و از سحر نترسد و چون در آب گذارند سرد شود اگر از وی ظرفی سازند صاحب
بواسیر از وی آب خورد و چند گاه مداومت کند صحت یابد و اگر مربوط خواب کشته کنند چشم راست او
بر بر که بندند از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و دیگر هوام نزد وی نیایند
اگر چشم چپ نگهدارند از مرض نقرس و تب نافع باشد اگر از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر
بر وی کار نکند گویند بهترین زینهای اهل چین از شاخ اوست چنانکه مذکور شد که هرچه از و

بابا کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه ظاهر شود ولهذا از و کمربند ها سازند در قیمت او باشد در چهار هزار
مثقال طلا بود و همچنین لجامها و سلسلها که در اب و گلاب سازند و اهل چین سفید رنگ باشند در نوعی
مایل و بهمن یعنی باشند زنان را مباح دهند و هیچ چیز بد ندانند و زنان پیش از مرد میراث دهند
اشیا که عیدیست نوروز نزول آفتاب بحمل هفت روز کنند و پادشاه مملکت اقلیم وسیعی دارند در قرب
بسیعد شهر در آنها عجایب بسیار بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل فتنه
و فریب و حقارتست کَرَوان مرغیست شبیه بمرغابی در ترکان اردک نامند شب گوابد بعکس معنی او
چه کرا بمعنی خوابست گویند بسیار ترسناک و بیدل است لهذا عرب در امثال خود گویند فلان اَجبَنُ
مِن کَرَوانٍ یعنی فلان کس ترسناکتر از کروانست اکل او حلال صاحب عجایب المخلوقات آورده
در خوردن گوشت و پیه او باه زیاده کند عرب چون این فسون خوانند بشنید اَطرِق کَرا اَطرِق کَرا
اِنَّ النعامةَ فی القُرىٰ، بغائکم بارضنا، مَا اَستَتَرىٰ مَا اَستَتَرىٰ کَلب سگ و ترکی
ایت نامند حیوانیست شدید الریاضه کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دو است
چه اگر طبیعت سبعیت دارد و تمام بول مانند بمردم الفت گیرد اگر بهیمه کل بوی حیوان گو بو لیکن در حدیث
اطلاق بهیمه باو شده و از طبع اوست محتلم شود دو ماه او حیض بیند و مدت حمل او از نه تا شصت
روز بود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهار روز چشم باز کند

قراز

قبل از ایام خواهش شهوت بهم رسد چون یک ساله شود بر ماده جهد و گاه کمتر از یک ساله نیز جهد و چون

چند سگ یک ماده را دخول کنند رنگهای بچهای او مختلف گردد چه بهم رسیده است بهم رسد از خواص

او آنکه بوی مردم و غیره بشنود و استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند چنانچه بوی گوشت را بهتر داند و آب

خفته و بیرگشته میان او و کفتار عداوت شدید است چه هرگاه بر دیوار یا جای بلندی راه رود و کفتار

در مهتاب در زیر دیوار رود چنانچه سایهٔ او بر کفتار افتد او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه مغناطیس آهن را

پس او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند اگر سگ را روغن کفتار مالند دیوانه شود و اگر کسی با خود

کفتار را با خود داشته باشد سگ بر وی فریاد نکند و از طبع سگ آنست که پاس صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند

خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب و اگر بخسبد یا غافل بیدار باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب

بیدار ماند مگر نزدیک صبح که اندکی خواب کند خواب او سبکتر از خواب بهت است زودتر از و بیدار شود

و با حذر تر از کلنگ است چون بخواهد مژه بر هم نکند و چشم تمام نپوشد چه مغز سر او سبکتر از مغز سر اسب است

مردم شریف و نیکو روی مکرم و بر ایشان فریاد نکند و بسیار باشد که از سر بالای ایشان در گذرد و بر مردم

سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند اگر او را بطلبند دم جنبانند و اظهار رغبت

کند و اگر بعد از آن بطلبند در نشود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندان گیرد که درد نکند

تعلیم و تادیب قبول کند بمرتبه‌ای که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغی گذارند و چیزها گویند نمود او انداز

چراغ بنهد او و التفات بآن بکلی نکند و ننماید چون چراغ از سر او بر دارد اگر بجای ماکول نهد و نخورد

مرضی
او را عارض شود همانند کلب نامند مرضیست شبیه بدوالیخ علامتش آنست چشمهایش سرخ و بره
بر چشمهایش کشیده شود گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهنش بسیار شود و سرش انداخته
و پشت پیچان کج و مانند رسانه و همیشه دم خود در زیر خود دارد و غمگین و ترسناک راه رود
کسی تصور کند مست است خبری نکند و تشنه شود و آب ننیاشامد و بشنیدن آواز آب بلند بترسد و باشد
که از خوف بمیرد چون سیاهی ببیند بدو حمله کند آنانکه دیگر سگان از او گریزان باشند اگر سگی نزد
او آید دم جنبانید و بچه او فروتنی نماید چون آدمی را بگزد آن مرضها بدو عارض شود یا الکه اشتفقی
آب نخورد اگر چه از تشنگی بمیرد بالکه همینکه آب خواهد چون بدهند نخورد چون این مرض را در ادکر

مرض
استحکام پذیرد در حین بول کردن از مخرج آدمی راه کلاهی علاج پذیر شود و سلامت ماند این
حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده در دهی از نواحی حلب چشمه ایست
که او را بئر الکلب نامند هر کسی را سگ دیوانه گزیده باشد از او بیاشامد شفا یابد و نیز گفته بعضی
اهل آنجا مرا گفته مکتوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورد هر کس از ایشان که چهل روز تمام
نشده بود صحت یافتند یکی بعد از چهل روز رسید بمرد و همه زراعت آن ده از آن آب خورند
از فواید مجربه اینکه کتابت شفا کسی را سگ دیوانه گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو نویسند و بروغن زیت

بچوب

جرب کننده نوشته است اـح لا ۲ سم ه ع الهى لللا ونیز تریاق اربعه عظیم مجرب است

بچه سگ دیوانه گزیده بخورد و بر آن موضع بمالد بدانکه گزیده اگر سگ باشد او را سلوقی نامند آهو را از دور ببیند بداند

در هر جا که باشد آید و نر و ماده او تشخیص نماید و زیرکی از همه شناسد اهل روم مرده خود دفن کنند تا بر این نوع

کلاب نمایند و از علامت خیلی ظاهر شده که از زنان متمیز گشته و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا

باشد در حدیث آمده حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله شخصی را دید که بچه سگی به زیر سینه گرفته نشسته

گفتند برای گوسفندان زهر در بین گوسفندان بچه سگ کله او گشته آنحضرت فرموده خود نگشته

و دین خود ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت برادر مؤمن خود و زمین سگ بهتر از وی

این جوز از بعضی مؤلفات جمع آوری نموده و در بعضی سفرها برقبه گذارش افتاده در نهایت زیبائی

بنا کرده بود قریب بشهری و بر او نوشته شده بود هر که بر سید هیچکس خبر ندارد تا آنکه آن را دلالت نمود بربری

گفته قریب بدویست سال از عمر او گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسید آن مرد گفت پدرم نقل کرد

پادشاهی در این ده بچه سگی داشت همیشه آن از وی مفارقت نمی کرده در سفر و حضر با وی بوده در خواب

و بیداری محافظت می نموده و کنیزی زمان گنگ و زبان گیر روزی آن پادشاه بشکارگاه خود بیرون رفته

فرمود تا سگ را ببندند تا با او نرود و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام

مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سگ گذاشت سر و پای او پوشید و برفت پس مار زیر بیامد از آن طعام

نگو بود و برفت چون پادشاه از نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام پیش آوردند کنیز دست برد تا مزد

و شاهها کجا نباید پادشاه میکرد بخورد همگی قصد وی نفهمید پادشاه دست خود را در میان ظرف کرد تا

طعام بردارد سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر می کشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود خود را بکشد

پادشاه ازین تعجب نمود بفرمود تا سگ را گشودند پس سگ جانب پادشاه دوید پادشاه لقمه طعام بود آنرا

میخواست ببرد سگ نگذاشت و سگ دست پادشاه را میزد و لقمه از دست پادشاه بیفتاد و پادشاه

ازین غضبناک شد در پهلوی او تیری بود خواست که سگ را بزند سگ دید پادشاه ادراک مطلب او نمیکند

سر خود را در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید بر پهلوی که دید پوست و گوشت او بریخت و بمرد

پادشاه را از دیدن این حال عجب آمد جانب کنیز ملتفت شد کنیز بپادشاه خاطر نشان نمود که ظرف

سرگشاده بود ماری بیامد و نگونبود و برفت پس پادشاه بفرمود تا آن طعام بر کشیدند و طباخ را

تادیب نمود چرا سر ظرف نپوشیده امر نمود تا سگ را دفن نمودند قبه بر سر او ساختند و این کلمات

بر او نوشتند تا هر که برین قضیه مطلع شود از وفاداری سگ آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده در

اصفهان شخصی شخصی را کشته بچاهی انداخته بود که بر او اطلاعی نبود الا سگ مقتول را که هر روز

بر سر آن چاه می آمد و خاک از وی در میکرد و بگنجراو اشارها می نمود و چون قاتل را میدید

فریاد میکرد چون این معنی از او مکرر بوقوع انجامید آن چاه را حفر نمودند شخص را مقتول یافتند آن مرد را بسته

گرفتند

کرفته از و اقرار کرفتند و قصاص نمودند کویند چون حسین بن احمد شاعر را وفاة نزدیک رسید
وصیت نموده که او در زیر پای امام همام امام موسی کاظم علیه السلام دفن نمایند و بر سنک قبرش نویسند
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والحق والدین
طوسی فوت شد بنا بر وصیت وی در زیر پای امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنکی که این آیه
برو نوشته بیرون آمد بر سر قبه خواجه علیه الرحمه که نشسته الحال هست ممکن که این همان سنک است
فایده بدانکه اکثر اهل تفسیر برآنند که سک اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون
او کرده اند ابن عباس کفته سرخ بود نام وی قطمیر قرطبی کفته زرد بود که سرخ زند بعضی دیکر کفته اند
کبود آسمان رنک بود بعضی دیکر ابلق سیاه و سفید و سرخ کفته اند و در نقلی از علی ابن ابی طالب علیه السلام
آمده که نام او ریان بود قول ضعیفی آنکه شیر بود بمجاز کلب در قرآن مجید مسمی شد جمعی دیکر کفته اند که مرد طباخ
بود ضعف این قول آنکه بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلاب است نه از
اوصاف طباخ در حدیث نبوی آمده که اکر اسامی اصحاف کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ
مانند و خواب کنند و کریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز آورده
بدین سه روایت ذکر نموده اند روایت اول مکسلمینا املیخا مرطونس نوالس
سادنوس بطینوس کشفوطط روایت دوم ملیخا مکسلمینا مرطوس بوالس ادبطاس اونوس.

کبید سلططیوس روایت سیم مکسلمینا ملیخا مرطونس بوانس سارینوس بطنونس
کشفوطط قطمیر و نیز جهت خواب و آرام و در دفع بکاء اطفال بنویسید اعوذ بکلمات الله
التامات التی ناموا اصحاب الکهف والرقیم الله یتوفی الانفس حین
موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیه الموت و یرسل
الاخری الی اجل مسمی اللهم الق النوم والسکینه علی حامل هذا الکتاب
بالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعض تفاسیر آمده در سوره الرحمن آیتی
هست که چون آدمی در وقتی که سگ بر وی حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و از نیش وی بوی نرسد
آیت اینست یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز جهت دفع حمله سگ وکلبهم
باسط ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملایکه داخل نمیشوند در خانه
که در وی سگ یا صورتی باشد چه سگ اکثر کثافت خلق و نجس العین است ملایکه طیب و طاهرند با ماکن
طیبه منزهه در آیند و از اخباث و انجاس مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت
مجرده از ارواح نیز نیز دانند و بمحض اشباح سایه میبینند چه ملایکه عقول اند پس ایشان را کار با
معنی است نه با صورت بدانکه جمیع اجزاء سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح بدانها حلول نکرده

جمله نجس و اکلش حرام خلافاً للمالکیه و سگ بچه چشم نگشوده را حلال میدانسته و دسومت او در
زیر گوشتش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفندی شیر سگ خورده بود گوشت
او بر گردد بصفت گوشت سگ که چربی بچسبد گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی دندان سگ
سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگ بر وی فریاد نکند اگر پای از و از گوشتی سگ ببرد و در دست
نگهدارد سگان بر او فروتنی کنند دندانهای این باب اگر کسی را سگ دیوانه گزیده باشد بیاورند و بر
دلو وی کی کند اگر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد اگر بر کودک بندند بسهولت دندان
بیرون آید اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بر وی فریاد نکند اگر بکسی زهر کشنده داده باشند شیر سگ خورد
نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید اگر اکتحال یابد و بیداری شب عام آید
بچه در شکم
اگر سرگین آن خشک و صلایه نموده با کشنیز خمیر نماید و بر اورام حار نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ
خوابیده را برخیزاند و در مکان او بول کند فوراً قولنج وی زایل شود و سگ در حال بمیرد
اگر دندان ناب او را بر کسی که در خواب حرف زند بیاویزند ساکت شود شیر سگ بر زنان مالند
موی بر دکار نور کند اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند نافع آید اگر کسی را سگ گزیده
باشد سرگین سگ بچه را با زیت مخلوط ساخته بر روی بمالند دیگر نگزد تعبیر دیدن کلاب
در خواب دلیل بنگان یا مردم سفیهه جرأت بر معاصی باشد اگر فریاد کند دلیل مردم سفیهه باطل

اگر بیند که سگی او را گزید یا درید بقدر آن از دشمن الم و غم رسد و شاید دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند
دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس فرزندان و گریختن و پنهان شدن دیدن او در شهر دلیل
تجدید ولایت بهتر باشد دیدن سگ دلیل کفر و نومیدی از رحمت خدای تعالی باشد لقوله
تعالی کمثل الکلب با هیبت دیدن سگ شکاری دلیل عزت و رفعت و روزی و سگ گله دلیل
مرد صالح با غیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر بیند که سگی قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند
اگر فریاد کند دشمن بزرگ عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیطه معاند و بچه سگ فرزند محبوب
سفید او مؤمن سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل طفل لقیط یافت شده دیدن سگ گله رسیدن
فایده از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت اگر رایی در عرصه آن بود از طامیدوس
گفته اگر سگان شکاری بیند خارج از شکار دلیل غربت بجهت طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار
بیند دلیل بطالت دیدن سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کنند بعضی گویند دیدن
کلاب دلیل قوم ذلیل اگر بیند سگی را شکار کند حق تعالی بدو علم دهد و فراموش کند لقوله
تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب الآیه **کلب الماء** سگ آبی
گفته زهره در باب قاف گذشت از جمله خواص او آنکه اگر خون او با زیت کهنه مخلوط کند
در حمام بیاشامند عسر البول شفا دهد اکتحال مغز سر او دفع تیرگی و ظلمت چشم کند زهره او

بقدر

بقدر یک عدس سم قاتل است ابن سینا گفته خصیهٔ او بقدر یک عدس نفع دهد از گزیدن ماران
اگر از پوست او جوراب سازند صاحب نقرس بپوشد صحت یابد کاسر عقاب بعین گذشت کاسر العظام
گفته شد در باب سیم بیاید کبعه بتقدیم باء یک نقطه بر عین مهمله جانوریست از جانوران صحرا کرکر
بدو راء مهمله مرغیست در دریای چین در زیر مرغ آب او خورشته گویند میپرد و مترصد افتادن
سرگین اوست تا غذای خود کند صاحب عجایب المخلوقات آورده خورشته مرغیست هر سرگینی که از وی جدا شود
مرغی باشد کلاکسه بسین مهمله راهوست بعضی دیگر گویند شبیه باوست غیر او و متوطن گفته مرغ سفید است
از دهن بیضه کند سرگین او اگر با سرکه سائیده بهم بمالند نفع عظیم بخشد کنداد ماهی صاحب گویا نیست
کنغبه بتقدیم نون بر غین معجمه و باء یک نقطه شتر مادهٔ بزرگ کنعند بعین مهمله نوعی از ماهی
کهفف بفا جانوریست پرکوزن بذال معجمه و نون است کاهل کمول عنکبوت فصل دوم در کاف مضمومه
کرکی بسکون و راء مهمله کلنک و ترکان درنا نامند مثل کلنگ سریع الجماع بود حیوانیست و باید او
رئیس مرغان باشد از طبع اوست احتیاط و خوف نوبه پاسبانی و حراست یکدیگر کنند پس چون بخوابند
یکی بیدار بماند و بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند یا آگاه او پاسبان چون نوبت او تمام شود
آنکه در پهلوی وی در خوابست برخیزد و حراست نماید سابق بخواب رود تا آخر بعضی از دیگری اتفاق است که ماندند
و بر جهت مسافرت اختیار کنند و معاودت یکدیگر کنند بهیأت مجموعی کصف و نه متفرق یا مثل رسن

بنشین باشند با وی متعاقب تابع وی باشند بعد از چند گاه رئیس موخر شود و آنکه در عقب رئیس بود مقدم و رئیس شود

همچنین بترتیب تا آخر صف هر یک رئیس شود مرویست که هرگاه چون یکی از پدر و مادر پیر شود اولاد وی

کلنگ

بردارند و طیران نمایند هر جا روند که او قوت آ و در صاحب عجایب المخلوقات آورده چون

در روی زمین راه روند یکپای ره روند پای دیگر بالا دارند از ترس آنکه بر پای فرو رود بعضی از زمین

در ذکر ملک الطرین در باب بیم باید اکثر باتفاق حلالست گوشتش سرد و خشک لیکن چرب نیست

بهتر آنست که باز رسکا زنماید دل و جگر دفع نماید اما دیر هضم است بهتر آنکه با ادویه حاره طبخ نمایند

تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانان را در زمستان نصب نمایند

بعد از خوردن وی عسل بیاشامند لیکن وجهت آن اول بر پای او سنگ ببندند و هر روز بیاویزند

بعد از آن طبخ نمایند و بسیار خورند اکل زهره او دفع خوف کند اگر مغز سر او و زیت مخلوط ساخته

بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اگر خون او را از ذراریح و مثل او و مغز سر کلنگ با هم نرم بکوبند

و بر بدن مالند هیچ موی بیرون نیاید اگر دل او زهره او مخلوط ساخته با زیت در بینی صاحب نسیان ریزند

آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد اگر زهره او در چشم کشند آب سیاه آورده باشد دفع کند تعبیر

دیدن او در خواب دلیل بود غریب بهشت اگر بیند که کلنگ سوار شده محتاج شود اگر بیند بسیار کلنگ

از و مالک شده باید و کشیده اند برای ملال رسد گوشت او در خواب کسیکه کسی که ارام شد اگر

با کو خزا

یا کدخدای دلالت نیکوست چه او در طیران خود متفق نیست با شرکا و ابنای جنس خود اگر یکی از آن‌ها

بگیرد با قوم می‌پیوندند و خوشی نماید نصاری و اهل روم گویند که اگر کلنگ ببیند سفر دری نماید و اگر ببیند

که کلنگ بشهر خود بر میگردد از طامید و پس گفته‌اند که دیدن او در زمستان دلیل دزد و قطاع الطریق است

و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او را عادت ابوی کند کُلْغَذ بتای دو نقطه و فا و خای نقطه زبر برادو بچه باشد

کُنْبُع بتای دو نقطه و عین مهمله بچه روباه کُذْرَه بدال مهمله مرغ تیز بانگ کُسْعُوم بسین و عین مهمله

در لغت حمیر حمار را گویند کُعَیْت بعین مهمله و یای دو نقطه تحتانیه و تای دو نقطه فوقانیه بلبل کُلْثُم

مرغیست در طبرستان نیکو چشم بچه تکلّم با صوات حسنه کُلْم مانند صید کبک یا کمتر از وی کند

در زمستان و آبها باشد چون بخواهد عصافیر بسیار با وی جمع شوند تا آخر روز یکی از آنها بگیرد

و بخورد همه ایام بدین طریق باشد تا فصل بهار چون بهار شود عصافیر جمع شوند و آن را بزنند

وار نوع خود در کند و از ایشان گریزان باشد هیچ کس آواز وی نشنود تا بهار دیگر و هیچ کس ندیده

است که او زود

که او هرگز پای خود بر زمین نهد بلکه چون یک پای بردارد پای دیگر بر زمین نهد همچنین بر سبیل تبدیل

چه ترسد که زمین فرو رود کُلْثُوم بثاء سه نقطه فیل کُمَیْت بیای دو نقطه تحتانیه و تای دو نقطه

فوقانیه اسب بسیار سرخ رنگ کُنْدُش بنون و دال و شین معجمه عقعق باب بیست و ششم مشتمل بر سه فصل

فصل اول در لام مفتوحه لَجا بجیم نوعی از سنگ است که در بر و بحر تعبیه کند بجهت آن و

چون زبان در سینه بود بهر چون باز رسد تکلم نشد در صید طیور روغن او را صید عجیبست چه در آب فرو رود
پس در خاک غلطد و بمشرب طیور آید بسبب تغییر رنگ از نظر ایشان مختفی باشد پس بر طیوری
چند در میان آب کشد تا در آب بمیرند پس تکوی در بر بیضه نهد و در بحر نشیند و بنظر حفاظت
بیضه کند تا بچه بیرون آید ارسطاطالیس گفته هر جوجه از بیضه بر آید آنچه متقابل بحر بود بحری بود [illegible]
و آنچه متقابل بر بود بری بود و همه آنها و از آب شوند از حیوانات آبی امتیاز نیابند و مار
خورند و از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته هر که جگر او تازه بخورد از درد جگر ایمن گردد اگر گوشت او
با سرکه طبخ نموده شوربای او بصاحب استسقاء دهند نافع آید و دل را سخت کند و باه را ببرد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل زن مستور نیکو روی صاحب مال بود و بعضی گویند دلیل بود بر دفع دشمنان
و ایمن گردیدن از شر ایشان لقلق و لغلغ (لک لک) مرغ دراز گردنیست مار خورد و از [illegible]
لکه جور آشیان نو هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون جای تغییر هوا و حدوث وبا کند بدیار
دیگر رود و بیشتر باشد که ترک بیضه خود کند و چون خواهند که جانوران از جائی بگریزند آنکه
در آن مکان نگاه دارند چندان فزع کنند که همه هوام و جانوران گریزان شوند و گوشتش حرام
از جمله خواص او آنکه هرگاه بچه او ذبح نموده بر بدن مجذوم مالند شفا یابد هر که یکدانگ از مغز
سر او با یکدانگ پنیر مایه خرگوش گداخته بنام شخصی که دهند تا شاد کند بغایت محبت او در دل

النقنق

آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد غمش زایل گردد اگر عاشق باشد
تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او با خود دارد خوابش نبرد اگر چشم چپش با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود
مگر آنکه بکشد بیند اگر هر دو چشم او با خود دارد همیشه آب بر آید غرق نشود اگر چه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب
دلالت کند بر قومی که با هم حرب کنند بعضی گویند که دیدن او دلیل مهر و برف بود هر گاه متفرق بیند اگر جمعی از و
در مکانی مجتمع بیند آن دزدان و عیاران باشند و اگر راه مار فریب بود یا ارالحه بود دلیل خیر و برکت
و شنیدن دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بمکان لأی گاو کوهی لبوة بفتح و ضم با یکنقطه ماده شیر تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دختر پادشاه بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد و شانش بزرگ گردد و بر اعدای غالب آید
اگر رائی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و ممالک متفرق در آید لعوس بضم عین مهمله گرگ را گویند بعربیت
عکس لعوس گویند لعوة بسکون عین مهمله سگ ماده لقاط بتشدید قاف و طاء مهمله مرغی دانه چیند از کشت حلال
لمق گاو وغید لهم گاو بر لیا بتشدید یاء دو نقطه تحتانیه و تاء دو نقطه شیر لیل بیاء دو نقطه تحتانیه بچه گوران
فصل دوم در لام مکسوره لقحه بفتحه قاف و حاء مهمله شتر ماده شیر دار فصل سیم در لام مضمومه لبادی
بباء یکنقطه و دال مهمله مرغیست که بر زمین چسبد و نخواهد تا بیرانند نپرد لحکا بفتح حاء مهمله و مد الف جانورست
شبیه بماهی در ریگ بود چون جای آدمی کند در ریگ فرو رود بعضی گویند جانوریست مثل انگشت در ریگ راه میرود
فرو میرود آنکس چرا کنم لوب بواو لنوب بنون و واو زنبورهای عسل باب میم و آن مشتمل بر سه فصل فصل اول

در میم مفتوحه **مالک الحزین** بحاء مهمله و زاء معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه و نون بوتیمار و بترکی اوخار گویند
چو بهری گفته که از جمله مرغابیست پیشوای هست در یا گذشت مرغ دراز گردن دراز پا بیست جاحظ گفته که از
عجایبهای دنیا آنکه همیشه به نزد آب باشد و پیوسته در آب جوید نشیند چون آب خشک شود غمگین شود هر چند آب کم شود
غم او زیاده شود و آب نیاشامد اگرچه از تشنگی بمیرد از ترس کمی آب خوف برو غلبه کند و غمگین نشیند و لهذا
او را مالک الحزین نامند ترمیذی گوید که مالک الحزین ماهیانی که از دریا بیرون آورده بود و بخورد طمع این بود
وشن ورزیده‌اند چون ماهی بزرگ وی نیابد خود را در کنار دریا اندازد و ماهیان نزد وی جمع شوند پس وی
آنها را برباید بقدر احتیاج وی تا باحتیاج بمباشرت نیز اله الحش حرام جاحظ گفته که شبیه باو
کرمیست که در شب مثل شمع روشن شود و بروز طیران کند و این کرم بسیار نرمی باشد غذا او خاک است
و هیچ از و سیر نشود از خوف آنکه خاک تمام شود گرسنه باشد بمیرد **خواص** کاو کوهی اگر مغز سر او صاحب قولنج تناول
کند صحت یابد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد همه درندگان و سباع ازو گریزان شوند اگر شاخ یا پشم
یا پوست او را در خانه بخور کنند مار از آن گریزان شوند اگر شاخ او را بر دندان کرم خورده بنهند درد وی ساکن کند
اگر موی او را بخور کنند موش و خنافس گریزان شوند ... خواص او در تعبیر وحشیه گذشت **تعبیر** دیدن او
در خواب دلیل مرد رئیس کثیر العبادات که گوشه گیر بود اگر چشم او بیابد بریاست رسد یا زن جمیله گیرد ...
عمر دراز کند اگر سر او بیرکاو کوهی گیرد از مردم گوشه گیرد و عزلت جوید و در بدعه داخل شود

بریاست رسد و غنیمت یابد
اگر ببیند که کاو کوهی گم شده

مُعْز بعین مهمله و زاء معجمه بُز است که بحری آدمیش باتفاق حلال لیکن موصوف بحماقت است تقطیع مر او را

بزیاده تاثیر و کثافت پوست است آنچه از دنبه کمی لاله در سینه او زیاده شد و لهذا عرب آن را گویند تیه المعز

فی بطنه یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه و تعالی پوست گوسفند نازک آفریده پشم او را بسیار

کرده این پوست بز درشت و غلیظ لیکن موئیش کم کرده این از جمله خواص او است آنکه اکل لحم او مورث

غم و نسیان و مولد بلغم و محرک سوداست لیکن نافع است کسی که در دل دله ابن سینا گفته سرگین او کحل

خوک است بسبب قوتیه در دروت اگر زن آن را بپاشیم بر دله سیلان خون از او باز دارد دیگری گفته

که اگر شاخ بز سفید سابیده در گوش کم بسته در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا برندارند آن زهره بز نهاده

در پیش رو در پیش بر آید است اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش گذارند کری را زایل کند

و منع نزول آب کند اگر زهره بز نهار اکتحال کنند بعد از آنکه موی زاید از چشم برکنده باشند

دیگر موی بر نیاید و نیز پیه چشم زایل کند و مانع از حدوث او کند و گوشت زاید در چشم را قطع کند

طلاء او داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز ساق او نسیان آرد و محرک سودا است مادیه بر اء مهمله

و تشدید و یاء دو نقطه تحتانیه سنگ خوار است و بتخفیف گاو ماده مامرود و مارود بزاء معجمه و افروش راء مهمله

مرغیست در دریای مغرب چون اهل کشتی او را ببینند مبارک شمرند و بفال نیک دانند در ساحل

بحر بیضه کند چون بیضه او ببینند دانند که در دریا کشتی است چون کشتی بمکان مخوف یا حیوان موذی نزدیک باشد این مرغ بیاید و در پیش کشتی بنشیند و بر خیزد و کج خود را

میکند تا اهل کشتی تدبیر کار خود کنند ملاح آن را

شناسند

مانشیه بشین معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه حیوانات نسل از شتر و گاو و گوسفند مَرْدَه زن مثنا بثاء
سه نقطه پروانه مَطِیَّه بطاء مهمله و تشدید و یاء دو نقطه تحتانیه ناقه که بر پشت او سوار شوند مَوْدُود
بقاف و دال مهمله حیوانی که او بسبب نیش کشته باشند اکلش حرام کهعو مَوْل عنکبوت ابو المَلیح جکاک
ابن المطر در مرصع گفته جانور سرخیست که در عقب باران ظاهر میشود چون نم بر طرف بمیرد ابن الماء
نوعی از مرغابی جمیع بنات الماء همین است و در وقت انواع مرغابیها صادق آید فصل دوم در میم مکسوره
مِرزَم براء مهمله و زاء معجمه مرغی دراز پا و دراز گردن کج منقار در کنار رودها نشیند سیاهی بر سر بود ماهی خورد
اکلش حلال مِعراج بعین و راء مهمله و جیم جانور عجیبیست مثل خرگوش زرد رنگ یک شاخ سیاهی بر سر دارد
هر حیوانی که او را ببیند گریزد در جزایر بحار میباشد مِنشار بنون و شین معجمه و راء مهمله ماهیست که در بحر زنج مثل
کوه بزرگ شود سر او و استخوان بزرگست مقدار ده گز باشد و استخوان آب دریا را بر هم زند و چون بجنبد دریا
بتموج آید آواز ماهی از دو آنجا از بینی و دهن خود بیرون آورد بجانب آسمان بلند شود پس عود کند بکشتی
کشتی مثل باران بباشد و چون در زیر کشتی آید کشتی را بشکند چون اهل کشتی این ببینند بدرگاه خدای تعالی
بنالند و بتضرع و زاری در آیند تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را از ایشان دفع کند فصل سیم در میم مضمومه مُرعه
براء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ خوش طعمست بقدر سلوی که بلدرچین گویند شبیه به دراج اکلش حلال از
جمله خواص او آنکه اگر شکم او پاره کنند بر خار یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد کند از اندر بیرون آید

مُرَدِّیه بباء دو نقطه فوقانیه و راء و دال مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه هر حیوانی که از جای بلندی یا در چاهی افتد
بمیرد و گوشتش حرام گفته مُجَثَّمه بجیم و تشدید ثاء سه نقطه هر حیوانی را گویند که دست و پای او ببندند و بر زمین
اندازند تا بمیرد مُدَنَّج بدال مهمله و نون و جیم نوعی از مرغابان زشت هیئت مُسْهِر بسین مهمله و هاء و راء
مهمله هرمس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و در روز طلب معیشت نماید او از خوشی دل لا مکرر بخواند
و ترجیع صوت نماید هر که بشنود خیال لذت یابد که آرزوی خواب نکند اگر مغز سر او در سایه خشک نموده
بوزن یکدرهم با روغن بادام در بینی هر که سعوط نماید خواهش خواب نبرد هر که ویرا ببیند گمان برد که شراب خورده
است هر که سر او در دست گیرد یا در نزد خود دارد مستی بسیار او را روی دهد و وحشت و وسواس
از او زایل شود مُقَوْقِس بدو قاف و سین مهمله مرغی معروفیست سفید و طوق سیاه در گردن دارد
بچه کبوتر است مُکَّاء بتشدید کاف مرغیست در باغها خواند یا بسیار کند بعضی گویند مرغ سفیدیست
در زمین حجاز باشد او را صفیر و آوازی باشد مُکَلَّفه بتشدید لام و فاء مرغیست چون عقاب بد خلقت
سه بیضه نهد و بچه بیرون آورد یکی از آن به پرورد و بزرگ کند و یکی بیندازد مکلفه بیاید او را بپرورد
و بزرگ کند سه بچه او را از شکار رست گویند مُکَلَّله ماریست که طول وی یک وجب است یا اندکی بیشتر
بر سرش مثل تاج خطهای سفید است چون بروی زمین رود بر هر چه بگذرد بسوزاند اگر مرغی بر بالای
او بپرد بیفتد چون بدود جمیع جانوران از وی بگریزند هر حیوانی که او بخورد در حال بمیرد لیکن این مار

بمردم کمتر ظاهر شود و اورا اگر شد زهر او در قاتل نفوذ کند علاج پذیر نبود نهاز بنون و راء مهمله تا هیبت

وا از دریا بشکل منار بیرون آید خود را بر کشتی زند و بشکند و اهل کشتی را غرق کنند و چون مردم

بیشتر خبردار شوند طشتها و بوقها زنند و آوازها بلند کنند تا از ایشان دور شود و مخنقه بزرگ نیست

در دریا مُخَنَّقَة بخاء معجمه میان حا نون و قاف حیوانیست که ریسمان در گلوی او انداخته خفه نموده باشند

و عربان چون نمیخواستند که خون ریخته شود بدین نهج میکشته میخوردند چه ایشان گویند گوشت خون

بسته شد است حق تعالی بر ایشان حرام کرد بنید جهت آنکه خون گیج کند مُهر براء مهمله کره اسب ملاعب ظلّه

مرغیست با سایه خود بازی کند مُوق بقاف مورچه پرد ابن عُرقُض بقاف و راء مهمله و ضاد معجمه مشهور

بسنبور است جانور سیاه رنگیست پشت دراز و چهار دست و پا دارد و از گربه کوچکتر است چون

ببرج کبوتران آید همه آنها را بکشد و یک زنی نکند لکن گوشت آنها نخورد و اکلش حرام ابو بزینه بزاء معجمه

و یاء دو نقطه تحتانیه و نون ماهیست در دریا بصورت گوی در اسکندریه ظاهر شود چون بدست صیاد

افتد گریه کند صیاد را ابر و رحم آید رها کند باب بیست و پنجم بر نسق فصل اول در نون مفتوحه تا ب

شتر ماده بر ناسن آدمیان ناضح بضاد معجمه و حاء مهمله شتر آب کشی ناقة شتر ماده خواهی او را بی گذشت

تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بخت باشد انجیبت اگر غیر بخت باشد عربیست اگر بیند که ناقه را میدوشید

زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه با بچه اش بیند دلیل ظهور آیه و فتنه عام است

ابل ابل

ابن سیرین گفته که اگر ناقه با خطب بیند دلیل سفر بر بهت اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه زاید و شد

والی ولایتی گفته که در روز زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از ناقه‌گی

شیر می دوشیدم پس خون می دوشیدم ابن سیرین گفت این مرد بر عجمان حاکم گفته و از ایشان زکوة گیرد او شیر است

و بالاخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و او خوردن گوشت دلیل نیز نهب لقوله تعالی

کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه بی گون او دلیل

مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس

سوار شود با زن او دخول کند اگر ببیند که ناقه او بسیار حمل گوید هر که زنش بارگیرد اگر بیند که ناقه او

مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد اگر بیند که ناقه داخل شهری شد اهل آن شهر را فتنه و مصیبت رسد لقوله

تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم اگر او را در شهری بی کند اهل آن شهر را مصیبت رسد ناموس

بسین مهمله بسته ناهض بچه عقاب نجیب بجیم و یاء دو نقطه گشاینده و با یک نقطه شتر کریم نگام بگی د

مرغیست گلفه بط چون ارکه خوابیدن کنند پر اگند خوابند نر با نخوابند و ماده باید از آنشد هر کدام

خوابگاه علحده باشد از جنبنده دادن نر ماده را بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهد از وی جدا شود

نر نگو بیضه ماند سرگین بر بیضه انداز بدان قایم مقام حضانت باشد چون مدت تمام شود جوجه

بیرون آید حرکت ندارند ماده نزد ایشان آید در منقار ایشان دمد تا روح در ایشان جاری شود

پس نر و ماده هر دو بر تربیت اولاد خود معاونت نمایند نر او در نشست ترویج و فا هر گاه بچه خود سفید بینند

در قوت طعمه خود اول بهم رسانند بر بچه و بعد از آن مادر با او در فن تربیت یکی شود تا وقت جماع الکسی حلالست

بهمت رسیده که تمام پخته برای حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله هدیه آورده بعد از آنکه حضرت

دست مبارک به دعا برداشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقك الیك لیأکل معی

من هذا الطیر یعنی بار خدایا دوست‌ترین خلق خود را نزد تو بسوی من بفرست تا من از این مرغ

بریان بخورد پس امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین علی ابن ابی طالب علیه السلام آمده

انس باز کرده نهاد و گفت پیغمبر بکاری مشغول است پس آنحضرت دست بر سینه انس زد و او را رد کرد و بعد داخل شد

سلام کرد گفت یا حضرت ترا آنکه انس میان من و تو حائل شد آنحضرت فرمود اللهم وال من والاه

و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله الخ و در بعض روایات آمده که آنحضرت

سه مرتبه آمد در هر نوبت اول انس او را باز گردانید در مرتبه سیم در را قوی‌تر کوفت تا حضرت مقدس نبوی

شنیده فرمود تا بگشودند امیر المؤمنین علیه السلام در آمد آنحضرت فرمود ما ابطاك عنی یعنی

چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی گفت آمدم انس مرا باز گردانید آنحضرت فرمود ما حملك

علی هذا یعنی یا انس چه چیز ترا برین داشت گفت خواستم که این دعا برای یکی از انصار باشد

آنحضرت فرمود هل فی الانصار خیر من علی هل فی الانصار افضل من علی یعنی آیا در انصار

بهتر

بهتر و فاضلتر از علی ابن ابی طالب است نَحْل بحاء مهمله انگ عسل و زنبور یا بال اروسی گویند
چون حق سبحانه و تعالی از و بمردم عطاء عسل نموده و لهذا او را نحل گویند چه نحل بمعنی عطاست در عجایب المخلوقات آورده
در روز عید فطر را روز رحمه گویند بجهه آنکه درین روز حق سبحانه و تعالی وحی کرد بزنبور عسل و اوحی ربک
الی النحل و او حیوانیست صاحب فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال بشناسد و اوقات
باران و ابر و چراگاه و مطاعم داند و بجهت پادشاه خود اطاعت و انقیاد کند ارسطو گفته در نحل نه قسم است
شش قسم از آنها یعنی بعضی بالغ گیرند غذا و آنها از فضول حلاوات و رطوبات است از شکوفه و اوراق اشجار
بر شاخ کنده همه آنها را جمع کند و ذخیره نماید و اول بتخطیط خانهای یا و یعنی خانهای مسدس پس آنچه از گیاها بر دارد
بخرطوم خود چیند و بر رانهای خود بار کند و از ران خود بشتی نقل نماید از کلام ملک علام چنان مستفاد میشود که شکوفه
در جوف وی مستحیل بعسل میشود و از درون وی بیرون آید اما دانسته نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او
وهو قوله تعالی ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون مراد بعض ثمرات است
نظر بش و او نیست من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور و او و گیاه باعتبار
چراگاه وی طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات اشیاء بد خلقه طعمش بد و بدمزه میشود و از طبع اوست مدبر در معیشت
خود کند چون بموضعی یا کنر رسد خانه از موم بنا کند و جایی جهه پادشاه ایشان نشیند جدا کند و دیگر خانهای نبی

نر آنها هیچ کار نکنند و آنها از مادهٔ خود بصغر جسم امتیاز دارند و ماده کثیر الجثه درون فی خالص بود چون بهار شود

همه بهیأت مجموعی بیرون آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند و بمکان خود آیند کل عسل و اکثر موم سازند

پس تخم ریزند چه موم بمنزله آشیان مرغ است بعضی نشینند و حضانت نمایند چه از تخم وی کرمی بهم رسد چه بچه او بود

پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند و بر شکوفهها مختلف نشینند بلکه بر یک نوع شکوفه نشینند

بعضی ازینها را از بچه و بعضی را از عسل بر کنند و از عادت ایشان است که چون از پادشاه خود خوفی یابند عزل کنند

یا بکشند و در بیرون نگاه دارند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از طیران

عاجز شود لشکر وی برابر وی تکیه زند و پادشاه را یعسوب نامند و پادشاه ایشان نه او نیش دارد و آنست که نیش ندارد و لهذا نگزد

بهترین او نوعی است که سرخ رنگ باشد و بدترین نوعی است که سیاه بود منقّط و یعنی در وی باشد لشکر وی کار نمایان خدمت نمایند

بعضی موم سازند و بعضی عسل ریزند و بعضی آب آورند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی که اصحاب رو انکار نموده با آلتی

و پرگاری بقیاس هندسی در دایره مسدسی که اختلاف در وی بهم نمیرسد و آنها بهم متصل واقع شده گویا یک شکل

مسدس است که انفصال و فرجه در وی نباشد جهت آنکه از اشکال مسدس و مربع تا معشر هر یکی از آنها که با مثل خود

در دایره جمع شوند البته در میان آنها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر متصل نشوند الا مسدس که هر چند

اشکال مسدس را پهلوی هم در دایره گذارند مسدسی برابر شود و فرجه و فاصله نماند چه او از وسع اشکال است و ابیاد در کتاب احیا

آورده که زنبور عسل بکرم بطریقی است که حق سبحانه و تعالی بوی وحی نمود اولا در کوهها خانه ساخت و از لعاب خود موم پرداخت

و الیونی

واستخراج عسل نموده از یکی از ضیا آید و از دیگری شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او و چگونه خویشتن را از مارها و نهار رسانیده و آشیانه طبیعه

فرا گیرد و لکن اگر جایی و اقدار از اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید فوراً به پادشاه

او را کشته بیرون در اندازند بچه و صغرا و بهتر از ماده و اگر کار کند سیما در فصل ربیع و خریف دیده نشده و از طبع او لطافه

و پاکیزگی چه کل نموده در کندو نگذارند بلکه آنچه بود بیرون ریزند و آنکه آب تر و صافی باشد بیاشامند طلب کنند تا هر جا

که یابند و از عسل نخورند مگر به قدر کفایت بلکه چون عسل در کندو کم بود در آن اندر آیند تا خوف آن نباشد که از نفوذ آب

چه اگر آب نفوذ کند خانه‌های پادشاه و خانه‌های زنبور خود خراب کنند و شاید پادشاه را بکشند و مثل آن روایت است از ائمه

اگر سوسه بود و مضرت شد نشاید کشت نمک در کندو ریزند و هر ماه یکبار بگشایند و بسر کاهی کاو جو دود کنند سوسه برطرف شود

و دیگر آنکه ایشان چون بیرون آیند باز به مکان خود آیند و غلط نکنند اهل معرفت که نحل در کشتی جا نهاده خانه‌ها چون عبور کشتی

به مواضعی رسد و در و درخت و شکوفه بسیار باشد در های نحل‌ها بگشایند پس در زمان تا بر عمل بیرون آیند در آن موضع از ازهار

و انوار بارها دسته شب بکشتی آیند و هر یک عسل خورند و دم خفا کشند و این چنین همیشه ایام کار کنند و چه تمام کار کنند

تکاهل و تکاسل ننموده مگر آنکه هوا تاریک شود و ابر و باد و باران و دمه یا آب یا آتش باشد که او را از عمل باز دارد بدانکه جمهور از علما

و اکثر علما بر آن‌اند عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام علی ابن ابی طالب علیه السلام در باب تحقیر دنیا منقول است که فرمود

که بهترین ملبوس‌ها فرزند آدم لعاب کرمی است و اشرف مشروبات وی رجیع نحل یعنی برگشته او و این محتمل است که او

که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او که از طرف دیگر آید به هر طریق مضمون این کلام به حسب انجام منطبق کلام ملک علام است

يخرج من بطونها حاصل که عسل از درون وی بیرون آید اما دهنه نشر او از دهن یا غیر او چنانچه بر تقادیر گویند شد

گویند ارسطاطالیس خواست تا تحقیق این چیز نماید بجهة نحل خانه از شیشه ساخت تا نظر کند که چه قسم شهد از وی بیرون می آید

نحل اول اندرون شیشه را بگل اندود کرد تا عمل وی مرئی نشود بعد شروع در کار نمود تا کسی مطلع احوال وی نشود مستور او را ق

گویند که حکمت در آنکه عسل مغلوب لسع است چه نحل از حرارت نحل کند و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانب نیش زهر دارد و از جانب

دیگر شهد نوشانند چه شهد مجتنب نیش محنت حاصل کند و در بعضی تفاسیر آمده که عسل از آسمان بر برگ درخت فرود آید و نحل

در اماکن آن می رود و می خورد و بخانه آمده و بخانه های از موم بسته می ریزد و بعضی گمان برده اند که عسل در درون وی

از فضلات غذا بهم رسیده و در معده او متحیل بعسل شده حق سبحانه و تعالی او را باکل حلال امر نمود تا لعاب شیرین و شفا

آری چرا الهی شیرین و چرا دن تلخ بوده که اگرچه ظاهر آیه وافی هدایه و فیه شفاء دلالت بر عموم دارد و اما

لازم نیست که عام باشد چه تقدیر فیه نوع شفاء او بعض شفاء او یعنی انه شفاء لکل علة باردة رطبة

علی ابن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد مجتنب آمیز حکمت علی ابن ابی طالب علیه السلام است لهذا

انکرت العیوب الدین نامند یعنی پادشاه نحل که شهد مجتنب او شفاء همه علل ذنوب شیعیان است چه مراد از ناس

معرف بلام تعریف شیعیان و دیگر امامان بر مردم بصورت ناس اند و بعضی نسناس و این تاویل محمول بر تفسیر

بطن است چه قرآن را هفت بطن است بنابرین آیه و فی آن دیگر تقتضی عموم باشد و این معنی از حضرت مقدس نبوی نقل کرده دلالت

بر عموم که انکرت فرموده العسل شفاء من کل داء والقرآن شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین القرآن

والعسل

والعسل یعنی قرآن شفاء هر علت است و قرآن شفاء آنچیزیست که در سینهاست پس بر شما باد این دو شفاء عسل
و قرآن است نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت که بمن آب بیارید که حق تعالی فرموده انزلنا من السماء
ماءً مبارکا پس گفت عسل بیارید فرموده وفیه شفاء پس زیت طلبید که از شجره مبارکه طیبه است پس همه
مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت ابا سعید خدری آورده میگوید که بخدمت حضرت مقدس نبوی آمد گفت برادرم
اسهال است آنحضرت فرمود عسل بنوشان آنشخص رفت برادر خود را عسل نوشانید اسهال وی زیاده گشت بخدمت آنحضرت
عرض نمود پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود باز عسل بنوشان پس بیامد و عسل نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده گفت
که عسل نوشانیدم اسهال وی بیشتر از بیشتر گشت آنحضرت فرمود باز عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت
چهارم آمد گفت یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد درین مرتبه آنحضرت فرمود صدق الله
وکذب بطن اخیک اسقه عسلا یعنی خدای تعالی راست گفته وفیه شفاء و دروغ گوی شکم برادر
تست که کلام الهی را قبول نمیکند برو عسل بنوشان پس آنمرد این نوبت عسل نوشانید بامر الله شفا یافت
جمعی را که مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته برین حدیث اعتراض نموده اند وگفته اند موافق عقل نیست
زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب آنکه اسهالی که از هیضه
و تخمه حادث شده باشد نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل این اسهال طبیعت را بر حال خود گذاشتن لازم است اگر محتاج معاون
بر اسهال باشد مادامیکه قوت باقیست اعانت کنند یعنی در منع توقف نه نمایند زیرا که حبس وی ضرر دارد پس مسهلات

و دانسته

در اسهال این شخص مذکور نیز مثل این اسهالها باشد از امتلاء و هیضه باشد در کمال خوف و اگر ذهنه تشنج طبع وی قوی

آنحضرت مکرر بعقاید عمل امر فرموده تا آنکه ماده بالکلیه دفع شد اسهال باز ایستاده باشد عمل مسهل نیز در دفع اسهال بهتر باشد

و جمیع اقسام فی الواقع نباید بداند که عمل کرم و حکمت در اسهال کنند و اسهال نماید و بهیچ باب نماید و تسکین او بفعل ایشان مولد جوانب حاده

کهنه اما اگر بادی بجوش نشاند و کف بر گیرند حرارت بر طرف کهنه و نفخ کم شود و غذا او بسیار دهد جز نفع وی از آن نفع از سبب ترک

دفع نفرت وی کند اگر عمل خام آب و آتش برد و ترسیده باشد مثل داخل نمود اگر کهنه شده دفع نزول آب کند تا لینت او بر بدن دفع

شش و رنگ کند لیکن باید او با کثرت علاج کرده بسبب دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهر ناکند خاصیت او انست در اگر کسی با خود دارد

تحکم شود لیکن غم آلوده شود و شهوت دنیا او رفته باشد از آتش بگردد و کشش حرام تعبیر دیدن کل در خواب دلیل از آن بود اگر بیند کسی برای

او فائده باشد و اگر نکاله او بیند و از وی عمل در آن بود حلال رسد اگر همه عمل برآید و بکار به نتیجه خبر نکند آن جز قوی ستم کند اگر

خبر کند آن علامت کند اگر وا باطل حاجی شده باشد اگر بیند که بهار بر او نشسته شد و او بر پیش قومی کهنه اگر باشد دلیل ملک و دولت بود و او انیت

اگر رانده از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود و بکار به لشکر و غیر اهل فلاحت دلیل محنت و غم او بود و صورت کسی بیند او و نیز دیدن کل دلیل

لشکر بود چه آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب کل بکشد بر دشمن خود غالب آید اگر اهل فلاحت بود بکار به او بد بود و نیز دلیل او دلیل علما و اصحاب تصنیفات

چه بر روی حاصل شود و شب او دیدن او دولت بر کند و جهد در کسب اما دیدن عمل با اهل صلاحیت با تعب و بکار به مرتفع تعاقب اگر بیند در مردم

عمل تو شانه بر شان شخص شیرین با قرآن با واز خوش بخواند و اگر با کثرت عمل لیکن تنزیه بخواند و اکل او نعمت و تعقیب آیت

اما شهد او میراث حلال مشارکت است این بیرون که نغمه شهد روز حلال بود جهته لذت آن خوش نر و سبک اگر بیند که شهد او شد کد انسته اند

با او علم عزیز باشد مقدم اراده شنیدن آن علم از وی للذ شهد شهد علم و در ظرف صاحب وی مال حلال و گفته زاهد غنی و حسن

اعتقاد و نیکویی دین اگر بیند شهد میخوید و فوق و علی بهت کنیزی نکاح کند **نسر** کرکس که آن قبر خورند از حضرت امام حسن علیه السلام

منقول است که حضرت فرموده او در صوت خود میگوید عِش ما شِئتَ فَاِنَّ الموتَ لاقیک یعنی هر که خواهی

زندگی کن که مرگ تو خواهد رسید گویند تواند بود این قول بسبب طول عمر خود گوید چه او هزار سال عمر کند او را منقار باشد

نه چنگ لیکن ناخنهای دراز مثل چنگ دارد باز پای وی جمع شود چنانچه خروس با ماکیان جمع کند بعد آن ماده او بسبب

نظر کردن بر نر خود بیضه نهد و حضانت نماید این کمال طاقت آنکه بتحقیق رسید که او در اماکن عالیه که آفتاب رو باشد

بیضه نهد حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حدت نظر و قوت بصر او بمرتبه ایست که از چهارصد فرسخ جیفه را ببیند

بعضی گویند که نه بیند لیکن بقوت شامه دریابد لهذا چون بوی خوش استشمام نماید در ساعت بمیرد قوت طیران

بال وی بمرتبه ایست در یک روز از مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب پیر و باشد نیز نشیند

تا او میخورد که همه طیور جوارح از وی ترسند چه از حرص [illegible] هرگاه بر وی نشیند شکم پر کند چندان خورد که از

طیران باز ماند پس چند مرتبه بدو خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند تا آنکه باد در زیر پر او در آید و بال شده الف

و درین حالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از خوف خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد بر مفارقت

زوج خود متنبه از سایر طیور غمگین گردد چه هنگامیکه از آن دیگری جدا شود آن دیگر از غم بمیرد مثل سنگ در آشیانه عقاب یافت شود در آشیانه

او نیز یافت شود که به عسیر الولادت [illegible] نیکوست [illegible] طیور سباع بزرگ جثه تر از وی نباشد [illegible] او را عزیز الطیور یعنی سید مرغان نامند

نقلست از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که حضرت فرمود که چون نمرود جبار با خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام بنبست

حجت کرد و قدرت وحدانیت باری تعالی و نمرود از آن عاجز شد گفت اگر آنچه میگوئی حق است من میروم تا آنکه بآسمان روم و ببینم آنچه در آسمانست

پس چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت و دو در کرد یکی بطرف بالا و دیگری بطرف زیر و چوبها بر

اطراف تابوت نصب نمود و بر سر آنها گوشتها کرد و گفت تا بر پاهای کرکسها بستند و از رفیق خود که نشسته بود در میان آن

بنشستند کرکسها بطمع گوشت به پرواز درآمدند در هوا بلند گشتند تا یک شبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت

در بالا نگاه کن و ببین که آسمان را نظر کن و ببین که با آسمان نزدیک شده ایم یا نه جواب داد در بالا نگاه کردم و گفت آسمان

بهمان طریق مینماید از زمین همچنین گفت در زیر نگاه کن و بزمین نگاه کن چون در زیر نگاه کرد گفت زمین مثل لجه

و کوهها مثل دود مینماید پس کرکسها یک شبانه روز دیگر پرواز نموده بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگاه داشت

نمرود برفیق خود گفت که نگاه کن در جانب آسمان و زمین نظر کن و آنچه می بینی بگو پس جواب داد در بالا نگاه کردم آسمان

بحال خود است و در زیر نگاه کردم زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها الطاغیه کجا میروی جواب داد نمرود برگشت

در تابوت بود تیر و کمانی بود که تیری بود پس نمرود در تیر کمان بآسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود بر

گشت نمرود فخر نمود گفت از شغل اله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت چوبها بطرف زیر کن چون چنین کرد گوشتها زیر

شدند و کرکسها که گوشت میل نمودند بطرف زمین پرواز نمودند و از پر آنها بمرتبه صدا شد که گمان کردند صدای رعد

کوهها است و از مکان خود زایل شدند کما قال الله و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه چون او

الملک

اگر گل حقیقه است لهذا اکل لحم خنزیر حرامست اگر دل او و در پوست کرکس کذارند بر آدمی آویزند محبوب قلوب انام گردد و در نظر مردم

با هیبت بود نزد سلاطین و غیره حاجتش روا گردد و در زیر او را فرزند سید اگر استخوان بزرگ از استخوانهای او بر کسی

آویزند خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و مکرم گردد اگر استخوان ران چپ او بر کسی آویزند

بسیج و نحس بود که کهنه داشته باشد نفع بخشد اگر جگر چپ کرکس او در میان زراعت کذارند همه هوام گریزند

اگر جگر او بسوزانند و بپاشند موش قوه باه زیاده کند اگر بیضه وی را از غضب او از زیر افگند بعضی بر بعضی مخلوط ساخته سه روز در زیر اجلیل

مانند قوت عجیب بیند اگر زهره او باب سرد مخلوط ساخته اکتحال نمایند و بر چشم لند از نزول آب مانع آید اگر کلک اعلای

او را بر کسی آدمی آویزند هیچ چیز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر زنی عسیر الولاده گذارند

بزودی بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه برو غضب کند و ظالمی بر او

مسلط گردد که از و ترسد اگر مالک کرکسی شود ملک بزرگ مرتبه او در آید اگر مالک او شود و بپرد و ترسد کار وی

بلند شود و جبار صاحب عناد گردد چون بمرد او اگر بچه اش مربیت وی آید او فرزند عظیم الشان در بهر رسد اگر روز این

خواب دید بیمار شود و اگر بچه کرکس روی عضوی از و بجراشد بیماری او دراز کشد دیدن مذبوح او دلیل است بر نهایت

اگر زن حامله کرکس بیند فرزند خوب بزاید به هر بود دیدن کرکس را با بیماری صلحا تعبیر کنند چه در توریت انبیا را او تشبیه

نموده اند ابراهیم کرمانی گفته اگر آن با کبر ملوک تعبیر نموده اند چون حق سبحانه تعالی ملکی بصورت او خلق نموده در مکل

ارزاق طیور است جاماسب گفته کسی او را ببیند یا از وی شنود دلیل بر غنیمت کند ابن المقری گفته

کسی که مالک الملک شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت رسد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و بسیار باشد این معنی که گفته

وار تربیت ایشان محفوظ مانند و تمتع یابد با نچه نمی‌رسد ایشان به آن از سلاح و مال اگر از عوام الناس باشد بهم رتبتی و بلاد ولایتی

او بسیار رسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که بیند آن دلیل بر غیبت و ضلالت باشد در این ما و دلیل زنان

کند که او صغار را دلیل اولاد زنا است و فی باشد دیدن او دلیل موت بعضی حیوانات که سبب ازدواج کنند و مثنیه خوانند نعامه بعین مهمله

شتر مرغ و بیرون که چون ره قوتی مانند جوجه بیرد او نیز دو جوجه کند یعنی کمان بچه آید مگر از شتر مرغ بهم رسید

این کمان با طلب بلکه او نیز یک نوع از حیوانات که به بزرگ مایی طیور بهایم اعراب آنها علم نکرد او را رفته طلب شاخ

کند شاخ نداده آن گوشهای وی بریده او لهذا او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده این زحم فاسد است و جمع او

خوانند یعنی که حقیقت گوش از اعاجیب امر او آنکه بیضها خود را بطول بخط مستقیم بگذارد چنانچه اگر رشته بر سر آنها

بطول کشند هیچ یک از هیچ یک منحرف نشود هر بیضه بقدر آنکه باید جهات تمایل بطلب طعمه بیرون آید چون بیضها را بشتر مرغ

دیگر یابد که جفت آنها است مشغول نماید و بیضهای خود فراموش کند و بسوی بیضه دیگر رود ولهذا او عرب به حمق گمان باشند

و بیضهای خود را قسمت کند تقسیم ثلث جهات نماید و بچه بیرون آید او نطر اعتدا خود کند از آن

تا مشغول نشده گرم نشود غذا او بجهاد خود کند و در جهات بیضه محاذات مادر کند که خلاف باشد اگر یکی منکر گویند

آن دیگر در بهوشی و حرکت اعانت الفحم کند اعجبی نعامه اگر یکبار از آنجا روی دهد در جای خود

گرسنه مانند تا هلاک شود او قوت سامعه نشود اما شامه وی بمرتبه قوی بود از قوت سمع مستغنی نکوب باشد از قرب

رایم

شامه از آنها کی بعیدترا که صیاد اشمام نماید لهذا عرب در امثال چنین گویند فلان اشتم من النعامة ابن خالویه
در کتاب خویش آورده که در دنیا حیوانی نیست که تشنه شود و آب بیاشامد مگر شترمرغ و سوسمار و قوت شامه بر آن کلید مع هذا
آب نیز بیاشامند شترمرغ را ساقهای بیند از حماقت وی آنکه چون صیاد بوی آید سر خود در ریگ فرو برد
اگرچه بدن وی مقابل تیر زدن باشد هرچند با شدت و نو شده تیر رود استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ
فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفل مروارید یا حلقه بیند باید و آتش فرو برد در درون او یکدانه نیز بس
تغذی بسیار و آن هضم او عجیب و غریب نیست چه سمندر در آتش بیضه و جو کند اکل شترمرغ حلال است
چه از جمله طیبات است از جمله خواص او آنکه زهر او سم قاتل است فوراً مغز ساق او مورث کک هلاکت و کلیه او بد
اگر سرگین او سوخته و صلایه کرده بر سعفه طلا نماید در ساعت زایل کند سعفه بیماری را گویند که در روی بود
هر که بیضه او را غذایی نموده در سرکه اندازد در میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهنی را در او فرو برده شکم
وی پاره کنند و بیرون آرند هر شمشیر و کارد که از وی نهر کنند هرگز کل نگردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن
بد و بی همت و بعضی بنعامه نسبت تعبیر نمایند اگر سوار شود امید بسوار شود بعضی گویند اگر او را سوار شود
با خواجه سرایی دخول کند و نیز دیدن او دلیل کری و شتاب دیدن همگی از وی بر نعمت دلالت کند مثلا اگر کنیعامه ببیند
بر کنیعمت و بر ... و سه بر سه نعمت دلیل شتاب نَعجَه میش باشد در مثل گویند اعجل من نعجة علی الحوض زیرا که
چون آب ببیند از شتاب بر واقد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آیه یَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٍ مَا عَمِلَتۡ

مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا

آن سه مرتبه بخواند زیر زن در خواب باشد گذارد چنانچه مطلع شود هرچه ازو پرسی جواب گوید از آنچه
داند خبر پنهان نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط سازد برابر و طلا کند موی سیاه نماید
چون بشیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر شود اگر پشم او
زن بر دامن دیگر بار نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه مالدار اگر فربه او
دید پس یار اگر لاغر او را دید کم ثروت و میراث پشم و شیر شن مال اگر بیند بچه داخل خانه او شد
دریافت دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر بیند بچه او فوج گوید زن وی هرگز بار نگیرد
نعاج سیاه دلیل زنان صالحه باشند و بانشاط دیدن ایشان دلیل غم و فقد ازواج لقوله تعالی

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ الآیة نمر پلنگ
ترکان قپلان نامند شبیه شیر بود لیکن جثه از او کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرگ جثه
کوتاه دم دیگری کوتاه جثه بزرگ دم هر دو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات و دواز هیچکس
نترسد و گویند عجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد را که آن مگوست بخلاف سایر سباع چون
بیمار شود موش خورد مرضش زایل گردد جاحظ گفته او شامیدن شراب دوست دارد چون در یک
بباید چندان از دو آشامد مست شود در شوق شکار کند جمعی را زعم آنکه نمره را وضع حمل نشود

الا در

الا وقتی که ماری بر روی طوق نقره باشد که نفس کشد و نیش زند و کشد از طبع او شدت حرص و بی‌صبری
و عداوت با شیر و جهنده و پا ننهد از اماکنی که عنکبوت باشد که جهل کند بجهد و بلند شود چون صیدی نیابد جز یا
نخورد یا صیدی بدست آورد جیفه و مردار نخورد در اخبار رسیده اطهار یعنی احمد مختار صلوات الله
علیه و آله آمده که روزی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات گفت ای
پروردگار من خبر ده مرا بگرامی‌ترین خلق خود بحضرت تو خطاب مستطاب رب الارباب رسید که ای
کلیم گرامی‌ترین خلق نزد من کسیست که بهوای من رعایت کند مثل هوای گربه بهوای نفس خود و الفت کرد
با بندگان صالح من مثل الفت و هم بکودکان و غضب کند بر کسی که بر دیگری ظلم خود مسلمان و حلال کند حرام
مثل غضب کردن پلنگ غضبناک که بانگ زند از وی هم کم باشد پابسته و این شدت تمثیل است برای انکه
اکل پلنگ حرامست چه از جمله سباع ضاریه است از جمله خواص او آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند موش
بسیار در وی جمع شود الکحال زهره او روشنی چشم دهد و منع نزول آب کند اما سم قاتل است اگر کسی
بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدای تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بشنود در حال بمیرد لیکن او
از کله سر انسان بترسد و بگریزد چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او
بگداخته بر جراحات عفنه گذارند صحت یابند هر که بخورد راهم از پیه او خود نبود زهر هیچ افعی بد و ضرر نرساند
لیکن صاحب عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتل است بتخصیص زهره او و این قول اصوب و احوط است

الحق طبخ قضیب او دفع تقطیر بول و اوجاع مثانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند

هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند

هیچ موشی در و زنده نماند چون پلنگ بر شخصی زخم زند موش طلب آن شخص کند و بر وی بول کند بمیرد پس هر کرا

پلنگ زخم زند البته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی پیه او بر بدن خود مالد اگر بر پلنگ در آید

از وی گریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوکه بود اگر پلنگ را

بکشد دشمن بدین صفت را بکشد اگر گوشت او بخورد بمال و شرف رسد اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد

اگر پلنگ او را سوار شود او را از سلطان یا دشمن ضرر رسد اگر بر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه

مسلط شود اگر بر پلنگ در خانه خود بیند فاسقی بر خانه او هجوم کند اگر صید او کند بمنفعتی رسد از طایفه وی

گفته پلنگ بسبب تغیر لون او دلالت کند بر مرد و زن صاحب مکر و [illegible] ریا

و دل خشم کند آشامیدن شیر او دلیل عداوت شیر او بود **نمله** [illegible]

بجهت کثرت حرکت مسمی بنمله شده آواز او از واج و [illegible]

در زیر زمین ریزد و بیضه مسکون شود بلکه بیضه جمیع حیوانات بقا دارد مگر بیضه نمل [illegible] بود

عظیم الحیله بود در طلب روزی چه هر گاه چیزی یابد سایر مورچکان خبر رساند تا پیش وی بیایند گویند

این اختصاص بر کسی ایشان دارد و تا در تابستان روزی جمع کند جهة زمستان چون جمع کند نگهدارد

چه تر سده دانه‌ها جمع آورده سبز شود و بروید در نیمه کند تا نروید سوای گشنیز که چهار حصه کند جهت آنکه
ملهم شده تا آنکه هر نیمه از و سبز شود و بروید چون تر سده متعفن شود بیرون آورد و متفرق سازد تا نفع بشتر
در شب با مهتاب چنین کند حیات و تعیش او از قبیل اکل نیست و قوامش نیز با کل نبود چه او جوفی ندارد
و طعام در و نفوذ کند جهت آنکه بدن وی از میان مقطوع است قوت او نکهت است چون دانه بدو نیمه کند
با استنشاق او تعیش کند رائحه اش هم وی را کفایت باشد در ابواب بقیه مذکور شده هیچ حیوانی قوت خود
ندارد مگر آدمی و عکه و موش و مورچه نقلست که عدی بن حاتم طایی که به مورچگان نان می گشت و ریزه
می‌نمود و می‌گفت ایشان همسایگان مایند چه هیچ حیوانی سوای او را نسبت به ضعف بدن خود نیست چه او با ضعف
مضاعف راضی نیست تا آنکه تا آن غایت که استخوان خرمایی بر دارد و حال آنکه از وی انتفاع نیابد بلکه بجهت حرص
و بر جمله [illegible] کند [illegible] نقلست که موسی بن عمران
گفت [illegible]
[illegible]
تا راحت یابد خواب بر و غلبه کرد و بخواب رفت چون لذت خواب یافت مورچه او را بگزید موسی علیه السلام
بر خواست و همه را بسوخت وحی آلهی رسید که یا موسی یک مورچه آزار داد ترا گناه دیگران چه بود که همه را
بسوختی موسی علیه السلام جواب سلام محقق شد و متنبه گشت بر آنکه عقوبت آلهی شامل مطیع و عاصی گردد

و مطیع الرّقاع درجه و رحمت عاصی را عذاب و نقمت بدانکه در احادیث هیچ اشعاری نیست در کشتن که
مورچه بجهت رسانیدن آزار کرامتی دارد چه رفع ضرر از نفس واجبست و حرمت هیچ احدی از مخلوقات
اعظم از حرمت مؤمن نیست و حالی که ترا مباح گردانید از ضرب و قتل و دفع مؤمن از نفس خود بقدر
ضرری که بر تو رسانید و عتاب با موسی علیه السلام در انتقام بجهت خود و نفس خود قتل همه مورچگان نمود
و حالی که مورچه اذیت بتو رسانید صحیح است که دفع موذی از نفس واجبست بدانکه قصه نمل
با سلیمان علیه السلام در تفاسیر و غیره اشتهار دارد و گویند او کرکی بوده بعضی بقدر شتری گفته اند
نام او طاغیه و بعضی حرمی گفته اند فایده بجهت دفع مورچه بر در سوراخ او و در کشتن این آیه بخوانند
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم
لا یشعرون دیگر بجهت قطع ید و زاینت العروس تحتفل و تکتحل و تختضب
و کل شئ تفتعل غیر ان لا تعصی الرجل حضرت مقدس نبوی این افسون گویند نموده اند
مؤلف حیوة الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که بجهت دفع مورچه سه روز متوالی روز بکرد
و هر روز وقت صبح از ایام مذکور پیش از طلوع آفتاب بگوید اقتطی وابتی فقد تو ه
بربطش دبیقت اشف ایها الحرب بالالف لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید که زیت پاکیزه با ثبت ردع

دراورده

وبر مورچه مسح کند و نیز گفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که جهة دفع مورچه بنویسد در ظرف پاکیزه

این اسما و بشوید و بر خانه مورچگان ریزد و اسما اینست الحمد لله باهیا شراهیا

سبا ریکم باهیا شراهیا و نیز گفته در بعض مصنفات که جهة فسون مورچه بر چهار سفال آب نادیده

بنویسد در چهار طرف آنموضع دفن کند که مورچه در آنموضع دیده شود بزمین فرو رود و اذ قالت

طائفةٌ مِنهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا ارجعوا الا تسکنوا فی

منزلنا فتفسدوا والله لا یصلح عمل المفسدین الم تر الی الذین خرجوا

من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک

یموت النمل من هذا المکان ویذهب و نیز از جمله آنچه مجربست جهة دفع موران

آنست که بر لوحی از چوب تبر بنویسد و بر خانه موران نهد اینست ول ه ال ح م د ول

الم لک الله الله ومالنا ان لا نتوکل علی الله وقد هدانا

سبلنا ولنصبرن علی ما اذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون قالت

نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم

لا یشعرون آهیا شراهیا اذونای ال سدای ارحل ایها النمل

من هذا المکان بحق هذه الاسماء وبالف لا حول ولا قوة الا بالله

العلی العظیم و ح م ح م ب در اخبار از سید اطهار آمده حضرت مقدس نبوی

از کشتن مورچه نهی فرموده گفت مکشید مورچه که روزی حضرت سلیمان علیه السلام با قوم خود بطلب باران

بیرون رفت مورچه دیده بر پشت افتاده دستها جانب آسمان بر داشته میگفت بار خدایا ما مخلوقیم

از مخلوقات تو محتاجیم بفضل تو ما را مکن بگناه بنی آدم مگیر که بما باران بفرست تا اشجار سبز شوند

و میوه آورند طعام ما گردد سلیمان علیه السلام قوم خود را گفت برگردید که بتحقیق بسبب غیر خود آب حاصل شد

و کفایت احوال شما شد بدانکه مکروه است آنکه مورچه بدهن و دست و پای خود بداشته باشد

و اکل مورچه حرامست جهت آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله نهی کرده کشتن او و هر گاه بیضه النمل که تخم

سفید است از مورچه گرفته سائیده از بدن موی کنند باید بر پاشید بموضع وی مانند دیگر موی

بر نیاید و اگر تخم او سوده در میان قومی بپاشند آن قوم متفرق شوند اگر گوگرد آکوفته در خانه ایشان

ریزند هلاک گردند اگر در کوی حیض بره رخنه بگذارند مورچه نزدیک وی نیاید و تعبیر دیدن او

در خواب دلیل مرد ضعیف و گاه بلشکر تعبیر کنند و گاه بکبوده و اگر بیند که مورچه داخل خانه او شد

و با او بار گران بود فراخ روزی گردد اگر بر فراش خود بیند اولاد او بسیار شود اگر بیند که مورچه

از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال وی کم شود اگر بیند که از مکانی بمکانی پرید اگر در آن مکان

بیماری بود فوت شود یا قومی از آن مکان بسفر روند مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود

چه او نمی‌باشد مگر در مکانی که در روز بتابد و اگر بیماری که مورچه بر جسد او رود بیمار بمیرد و جهت آنکه
مورچه ارضی و بالوهیت بطبع موت که سرد و خشک است جاماسب گفته که اگر ببیند که مورچه از مکان
او بیرون رفت او را غمی رسد **ناموس** پشه در بعوضه گذشت **ناهض** بچه عقاب **نجیب** شتر نجیب کریم نیکو
نساف مرغیست که منقار بزرگ دالکو **نعّاب** غراب یعنی زاغ **نکل** اسب قوی تجربه شده در حدیث آمده
ان الله یحب النکل علی النکل یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد مرد با قوه صاحب تجربه
بر اسب قوی تجربه شده **نوّاح** مرغیست مثل قمری الا آنکه مزاجش گرم و تر از مزاج قمریست صوتش نرم
تر از او و بلکه در حسن صوت خود در طرب آید و آرزوی استماع صوت خود کند **نوص** خر کوهی
فصل هفتم در نون مکسوره نسناس بفتح نون خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون و دو سین
مهمله خلقتیست در صورت ناس مشتق از نوس از جهة ضعف خلقه او مسعودی در مروج الذهب آورده
که او حیوانیست مثل انسان و برا یک چشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات
آورده که ایشان گروهی باشند هر یکی را نصف بدن و نصف سر و یک دست و یک پای گویا نصف آدمیند
بطول بر یک پای جهند و شدید روند در دویدن بسیار سریع باشند ابن اسحق گفته که نسناس خلقی باشند
بصفت مذکور در یمن که اهل آنجا صیدشان کنند و بکشند و بخورند جمعی از قوم یمن وقتی به
قصد صید نسناس بیرون رفتند سه نفر از ایشان یافتند دوی از ایشان پنهان شدند و یکی را

گرفته ذبح نمودند یکی از صیادان گفت چه خوب فربه است آن دو نسناس شنیدند یکی گفت چرا فربه

نباشد چه خورده است و وجه الحضرت است پس او نیز گرفته و کشتند دیگری گفت چه انفع است

خاموشی آن دیگر نیز پنهان بود گفت من هیچ نمی‌گویم چون آواز او را شنیدند او را نیز گرفته ذبح نمودند

ابو الدقیش گفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود بوده ایشان عقلیت که در تن ایشان تنها

و سواحل کار تعیش کنند عربان صید ایشان نمایند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب متکلم شوند

و بر خود نامهای عربان گذارند در کتاب صنعا مذکور است که مردی بلاد ایشان رفته بود گفت دیدم که

ایشان بیک پای راه روند و بر درخت صعود نمایند از کلاب گریزند چه ترسند که ایشان را بگیرند از ابن

عباس منقول است که گفت ناس رفتند و نسناس بماندند پرسیدند که نسناس کیست گفت آنکه شبیه ناس باشند و اهل

اما ناس نیستند بدانکه اکل نسناس حرام است جهت آنکه بر خلقت بنی آدمند اما چون اینها آنچه مردم نسناس گویند

نوعی از بوزینه بوده که در بر تعیش کند و در بحر زند کلایا شواند نمود تعبیر دیدن ایشان در خواب دلیل

بود قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کار نا کنند که از نظر مردم بیفتند نغضو شتر لاغر نغر جانوری است

شبیه بقراده ترکان که نخورند اما کوچکتر از وی است چون بر شتر برود شتر ورم کند نغض شتر مرغ باشد

گویند جهت آنکه سر خود را حرکت دهد فصل یازدهم در نامهای مصدر به نون و شین مرغ بزرگ سر و بزرگ جثه است

که در کوهها ماوی گیرد نغبود مرغیست نغره مگس کبود درشت چشم او را نیش در طرف دم باشد

و با او حیوانات سم شکافته بگزد و بگریزد نُغَر یعنی مثل کنجشک است اما سرخ منقار است نُوزُش مرغ ابلق
سفید زمج الماء گویند و در باب زا گذشت باب بیست و ششم مشتمل بر سه فصل فصل اول در یاء مفتوحه یامه
تخفیف میم مرغ شب است عرب آنرا شوم دانند یامه مار و مور و سایر جانوران در کتاب فردوس آورده که هر که
آیه اِنِّي تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ رَبِّی وَ رَبِّکُم مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی
علی صراطٍ مستقیم را بخواند از شر هوام ایمن گردد و وارد است وَ مَا لَنَا اَنْ لَا نَتَوَکَّلَ عَلَی الله
نیز همین خاصیت دارد در کتاب نصایح آمده شخصی از سفر آن اقدام بر هوام مخوفه مینمود و خود را از هوام
و سباع و درندگان محافظت مینمود جمعی از حال او تعجب نمودند و او را تکلیف نمودند مغرور بنفس خود مباش
او گفت من بر احوال خود بر بصیرتم اما با تاجری سفر کردم با رفقا چند در بیابان بادیه هر شب
بر سر راه ما می آمدند و من پیش از همه محافظت مینمودم و بسیار بیدار و آگاه بودم از یکی
از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیه او مینمود راحله کرایه کردم مرا گفت صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات
بفرست و بفراغت بخواب پس من صد مرتبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد
برسیدم و گفتم تو کیستی گفت بگو ولی کن و مرا نجات ده گفتم ترا چه میشود گفت دست مرا اشتر تو
نگهداشته چه او باری بر و خوابید دیدم شکافته دست خود بیرون آورد و پس شتر تو دست خود
بیرون آورد پس بکار بیدار شدم و التماس نمودم که او را دعا کند تا نجات یابد گفت تو بدعا گو

او لیتری چه از جهت تو برین بلا گرفتار شد پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم
سیاهی دست او را از احتقان خون در وی پس ببرکت صلوات دست او را نگهداشته تا بدین مرتبه
عاجز گشت کعب اخبار گوید که در کتب بعضی انبیا دیدم که ماهی نزد سلیمان علیه السلام آمد سلام کرد
آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید یا ماهی چه گفته در زراعت گندم کرد گفت چه گفته آدم علیه السلام
بجهت گندم از بهشت بیرون کردند پرسید چرا آب نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح جهت آب غرق
شدند پرسید چرا در معمور نباشی گفت در خرابه ساکنم چرا و میراث خدا ساکنم پرسید چه میگویی در وقتی
که در خرابه می نشینی گفت میگویم کجا اند آن کسانیکه در دنیا تنعم میکردند پرسید چون بر خانها گذر کنی
چه گویی گفت میگویم وای بر فرزند آدم که چه خوب براحت میخوابند و از شداید دنیا غافلند پرسید
چرا روز بیرون نیایی گفت از ستم بنی آدم پرسید در آواز خود چه گویی گفت میگویم توشه آخرت بردارید
ای غافلان و مهیا سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود در میان
مرغان نصیحت کننده تر از بوم نبود بدانکه اکل هوام و بیع آنها حرام تعبیر دیدن ماهی در خواب
دلیل زن قواده است و زنان بکیه نمودن قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود هجا بجهیم بزرگ هزار دبیل
هنبوه عنکبوت هجاب از خیل اسب و معلوم آنکه پدرش عرب و مادرش غیر عرب باشد هدیل کبوتر و آواز
کبوتر همهمه شیر هدل شتر ره را غرنده و ببر خود حرا کند هطلی روباه هیعر غوال هیکل بجا ام نقطه

طالم

ثانیه ایست و راز صحیح ابوهریره در غیبت اصوات حسنه و نغمات طیبه در حنجرهٔ او باشد و از اول شب
تا صبح گوید بطوری که به التذاذ صوت او جمع شوند و باشد که عاشقی نغمهٔ او رسد شوند که گذشت که بشنید به
و بر آواز دلربای او گریه کند فصل دوم در هاء مکسوره هره گربه و بزرگی سنگ نامند در باب
الف در اسد گذشت که گربه از عطسه شیر مخلوق گشته از بینی وی بیرون آمد ابوهریره نقل کند
که پیغمبر خدای موی را دید در دست که آب می‌خورد فرمود که مکن آن تربیت که گربه با تو یار شاید گفت نه فرمود چه جهت که
شیطان با تو آشنا شد سلمان فارسی از آنحضرت نقل کرده فرمود که گربه طیبات اهل بیت حرام تعبیر دیدن او
در خواب دلیل خادم و حافظ اگر بیند که گربه چیزی دزدید دلیل دزد خانه بود و گربه قصد کند و آن
باشد دلیل سارق راحت بخت که زایی و گربه وحشی دلیل تعب و رنج اگر بیند که گربه بفروخت مال
خود نفقه کند بیهوده گربه سیاه غماز و دزد تعبیر کنند و کار نعمت چه در منفعت و مضره است زنی نزد
ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که گربه سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برد پاره گوشتی از وی بداشت
ابن سیرین گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شصت ... دزدید گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از عدد سنور
پس غلامی را که در جوار ایشان بود متهم ساخته بردند اقرار بمال نمود بگرفتند اگر بیند گوشت گربه می‌خورد
سحر تعلیم گیرد هرهیس شیر هرهیس نوعی از کرگدن که از فیل بزرگتر باشد هلال یا زنبور و بعضی مطلق مار سیاه
گویند و نیز شتر تجربه شده تا بمرتبه لاغری رسیده و نام ماه فصل سیم در هاء مضمومه هدهد

معروف است بفارسی شانه سر و مرغ سلیمان نامند و بترکی پوپو صاحب خطها و رنگهای بسیار باشد بطبع
بد بوی گریه آنرا که بوی چه خانه خود در زبل بنا کند و از خاصیت اوست که آب در زیر زمین ببیند
بطریقی که آدمی در شیشه دلیل سلیمان علیه السلام بود بر آب بدین سبب تفقد وی نمود در اخبار آمده که روزی
سلیمان نبی علیه السلام بجانب صنعاء یمن در موضعی نزول نمود که آب نبود چون وقت نماز نزدیک شد
تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود درین ساعت او را حاضر کن البته او را ذبح کنم
یا عذاب دردناک کنم بکنند پر او یا آنکه شوی او در آفتاب یا بمفارقت از الف و زوجه وی یا آنکه
دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند شد همه روی زمین در نظر وی مثل کاسه در دست
شخصی نمود بیمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن می آید پس بقوت تمام فرود آمد
او را قصد کرد و گفت بدان خدای که ترا این قوت داده که بر من رحم کنی و متعرض ایذا من نگردی
عقاب گفت وای بر تو پیغمبر خدای قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ استثنا نکرده
گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاری هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم پس هر دو پرواز نموده نزد آنحضرت
آمدند چون هدهد به نزد سلیمان علیه السلام رسید دم خود پست نمود و پرهای خود را از زمین می کشید
که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان علیه السلام سر او بجانب خود کشید هدهد گفت یا نبی الله
اذکر وقوفک بین یدی الله آنحضرت را لرز براعضا نشست از و عفو کرد بسبب غیبت وی

بالمر

بپرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت امر بلقیس چنانکه مشهور است بیان نمود پس سلیمان علیه السلام گفت
خواهم که ترا و لشکر ترا در فلان روز در فلانه جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود
با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نمود و ملخی گرفته بکشت و در دریا انداخت گفت همه بخورید
ازین شوربای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی ازین لطف خندیدند گفته‌اند بسبب عفو آنحضرت از ذبح وی
چون او با پدر و مادر خود نیکوئی کند چه در وقت پیری که ایشان طعمه آورند و چون ماده وی غایب شود
نخورند و نیاشامند و فریاد قطع نکنند تا آنکه بسوی وی معاودت کند اکلش حرامست جهة آنکه منهی القتل و
منتن الریح است از جمله خواص و آنکه هرگاه پری از پرهای او بخور کنند هوام گریزان شوند
چشم او را اگر بر صاحب نسیان آویزند آنچه فراموش کرده بخاطر وی رسد و همین خاصیت دارد
اگر دل او بریان کرده با سداب تناول کنند و نیز قوه حافظه اش زیاده شود و دیگر چیزی فراموش نکنند
اگر دود هدهد را بخور کنند در خانه یا دکانی اندازند نمل و دیگران بگریزد و هرگز [illegible]
او را بر کسی آویزند چه از بینی یا جراحت وی خون روان باشد خون را باز دارد و هر که منقار او بعد از
آنکه کشته باشد گرفته بر پوست وی بدوزد و یا خود [illegible] هیچ چیز او را ضرر نرساند و آنکه [illegible] اگر
پادشاهی یا بزرگی [illegible] و اگر مغز سر او با آب مخلوط ساخته خمیر نموده
قرصها سازند و در سایه خشک نموده هر کس بخوراند و در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانه

هدهد وجعلتک تسمع لقولی وتطعنی وتشهد لی کما شهد الهدهد
لسلیمان بن داود علیهما السلام مطعوم اکثر آن سباع حرامست و ارکهو و از سخن وی
بیرون نرود اکر پوستش را بر بازوی چپ حکم بربندد نفوذ ان محبوب القلوب کردد و اگر منقار و زبان وی
بکیرند و اسماء الهیه بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی سیاه یا سرخ باشد مجموع را حکم ببسته در زیر خانه
کسی در خروج و دخول بر روی بود دفن کند آن شخص در بیر اعظیم حرمت دلیم و از سخن وی بیرون نرود اسماء و نوشت است
حطیطو یا و موسیایل وصفاییل اکر خون وی بر چشمی که موی زاید دهم تقطیر نماید موی
زایل کند اکر دل در پیر از پس را بست او در پوستی پیروزی و با خود داری بنام هر که خواهی و بنام مادر وی
بغایت دوست دار تو کردد و از پیش بالهای او از بال چپ او که بجهت حب و قبول بود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد عالم غنی است و بر رو بد کو بند که بجهت نتن او و هر که او را در خواب ببیند دلیل عزت
و مال است تکلم خبر رسیدن از نزد سلطان از امور حادثه لقوله تعالی وجئتک من سبأ
بنبأ یقین یا او را بسفر آید و نیز دیدن او ولایت بجهت خایف هارب ایمن گرد کفته دیدن
وی دلالت کند بر ویران شدن خانهای و ماخوذ از اسم او یعنی هد هد مشتق از هد الدار است
و باشد دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عالم کثیر الجدال و باشد که دلالت بر زن شدن آید
و عذاب کند یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز رو اکر تشنه ببیند سوی آب راه یابد جغد

بیاد شتر بچه که در آخر نتاج بهم رسد آموخته بدان نوعی از طیر باب بیست و هفتم در دوا و مشتمل بر یک فصل و حرز

که دا ز دواب بر با آدمی انس نگیرد که به دفع آنها و اعادی و رفع مخوفات انس و جن این

دعا بخوانند اللهم ببلاء لوء نوریها عرشک من اعدائی احتجبت وبسطوة الجبروت

ممن یکیدنی استترت وبطول شدید حول قوتك من كل الشیطان استعذت

وبمكنون سر سرك من كل هم وغم تخلصت یا حامل العرش عن حملة العرش

یا شدید البطش یا حابس الوحش احبس عنی من ظلمنی واغلب علی من غلبنی

كتب الله لاغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز حجاب دیگر اللهم انی اسئلك

بسر الذات وبذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله

وبنور عرش الله وبكل اسم الله من عدوی وعدو الله ومن شر كل خلق الله

بمائة الف لا حول ولا قوة الا بالله ختمت علی نفسی ودینی واهلی ومالی

وجمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی ختم به اقطار

السموات والارض حسبنا الله ونعم الوكیل وصلی الله علی سیدنا محمد واله

الطاهرین و از جمله مجربات نافعه که به جهت دفع شر شیطان و سلطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع

آفتاب هفت مرتبه بخوانند اشرق نور الله وظهر كلام الله وثبت امر الله ونفذ

حكم الله استعنت بالله توكلت على الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا
بالله تحصنت بخفي لطف الله وبلطف صنع الله وبجميل ستر الله وبعظيم
ذكر الله وبقوة سلطان الله دخلت في كنف الله واستجرت برسول الله صلى الله
عليه وآله برئت من حولي وقوتي واستعنت بحول الله وقوته اللهم استرني في
نفسي واهلي وديني ومالي وولدي بسترك الذي سترت به ذاتك عني فلا
تراك ولا يد تصل اليك برب العالمين احجبني عن القوم الظالمين
بقدرتك يا قوي يا متين وصلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين وآله
اجمعين وسلم تسليما كثيرا الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين

ورشان کبوتر صحرائی ساق الحر نامند و بابب سبی گذشت اکلش حلال چه از جمله طیبات است
اگر قطره از خون او بر چشمی چکانند جرحت باشد ببرد و خون مجتمع متفرق نشد خون کبوتر
اهلی نیز همین خاصیت دهد هرمس حکیم گفته هر که مداومت بر اکل بچه او نماید قوه باه وی زیاده شود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل بود غریب بزرگیست و دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب
زمین در کشتی نوح علیه السلام او آورد و بعضی گویند دلیل زن صادقه است وزغه چلپاسه و برنگی
باشد با قلو نامند از جمله حشرات و موذیاتست در احادیث نبوی آمده در کشتن او ثواب

بسیار

بسیار است در وقت القاء ابراهیم علیه السلام بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش می‌نمودند و آب
می‌کشیدند الا وزغه که باد می‌دمید تا آتش وی شدیدتر شود و لهذا حق سبحانه و تعالی او را ابرص و سمیر
خدا نیش و برا مباح گردانید از طبع اوست چون در خانه که از و را که زعفران آید داخل نشود
و با مار الفت گیرد چنانکه عقرب با جعل از دهن بارگیرد بطریق مار بیضه نهد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عداوت مردی است که امر معروف و نهی منکر کند کم نام باشد و ناموس نبرند و باشد که دلیل دشمنی باشد
که با شکار را شرارت کند و بدگوید وطواط شبپره و باب خا در خفاش گذشت تعبیر دیدن او
در خواب ضلالت بر غمی و ضلالت کند و باشد که دلیل ولد الزنا باشد یا زوال نعمت و آفت
حجت باشد لقوله تعالی و اذ تخلق کهیئة الطین فتنفخ فیه الآیة باب بیست و ششم در یاء
مثناة تحتیه فصل اول در یای مفتوحه یاجوج و ماجوج مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث
بن نوح علیه السلام اند از ترک خدیفه یمانی از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه نقل کرده
که آنحضرت فرموده که یاجوج چهارصد امیر است و همچنین ماجوج چهارصد امیر هیچ یک از ایشان نمیرد
تا هزار سواره از فرزندان خود نبینند صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد
و نوع دیگر باشد که یک گوش خود فراش و آن دیگر لحاف نماید به هیچ فیل و خوک نگذرند الا
که بخورند کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد

هر که از ایشان بمیرد بخورند انهار مشرق و بحیره طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس
بر ایشان حرام نمود وهب بن منبه گوید ایشان درخت و چوب خورند از حضرت علی ابن ابی طالب
علیه السلام منقول است صنفی از ایشان باشند هر در طول شبر باشند و صنفی دیگر را طول ها فراط باشد
بطریق طیور مخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ
فریاد کنند موهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشان را از سرما و گرما نگاه دارد هر روز
به تو سد سکندر آیند و حفر نمایند تا آنکه تنگ باشد سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی
او را بحالت اول عود نموده باشد تا در آخر الزمان بگویند ان شاء الله تعالی فردا بیاییم و سوراخ کنیم چون فردا
بیایند بحالت خود یابند سوراخ کنند و بیرون آیند مردم کبار متحصن شوند تیر بطرف آسمان
اندازند ملطخ بخون برگردد پس حق سبحانه و تعالی بسبب نغف ایشان را هلاک کند و اوکریست هر در گوش
ایشان پدید آید یکبور جباری نزجمور مرغ نیکو رنگیست شبیه برنگ زرد و سفیدی زند و منقش
باشد در گلستان حجاز بسیار باشند زعم اکثر آنکه کبک نر است الکنی حلال یراعه براء و عین مهمله
مرغ کوچکیست در شب طیران نماید مثل آتش سوزان و برق درخشان با چراغ افروخته یعسوب
بعین و سین مهمله پادشاه زنبور و عسل هر همه تنها مطیع وی باشند و هر امیر در یک کله نگذارند
بلکه همه لشکر اجتماع نمایند یکی از این هر امیر را بکشند و اطاعت آن دیگر نمایند از امیرالمؤمنین علی

علیه السلام را بدین جهت یعسوب نامند زیرا امیر مؤمنان و پادشاه شیعیان است **یرقا** برای مهمله

و قاف کرمیست که در زراعت میباشد چون پوست وی جدا شود پروانه گردد **یسف** مگس **یعر** بعین

و راء مهمله بزغاله که در داغگاه گرگ و شیر بندند **یعفور** بچه گاو کوهی و آهو بره **یعقوب** کبک نر

یعمله شتر ماده که بمطبوعه قوی باشد در سیر کردن و بار بردن **یمام** اصمعی گفته کبوتر وحشیست

کسائی گفته کبوتریست که در خانها الفت گیرد اکلش حلال و نیز اسم زنیست که سواره را از سه روزه

راه میدیده **یهودی** بدال مهمله حوت البحر است که شیخ الیهود نامند در شین معجمه گذشت **یوصی**

بصاد مهمله مرغیست که بالهای او از باب باشش دراز تر است بسیار بدبختی است **فصل میم در**

یاء مضمومه یویو بدو یاء مرغیست که کنیت وی ابو ریاح است او حلیم است که در جیم گذشت

چه غنت اکلش حرام اگر مغز سر او بسا حک شود و صلایه نموده

با شکر طبرزد سائیده با سرکه سوسمار مخلوط سازند

واکتحال نمایند بینائی عارض عین زایل کند

اگر زهره او را باب شهدانج در بینی صاحب صداع

سعوط کنند نفع عظیم کند الحمد لله وحده و صلی الله علیه تمام

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

۲۷ ربیع المولود ۱۱۰۱

۳ ۳۳ ۳۳ ۳
۳۳
۲
۲

معالجه [illegible]

درگ و در میان درز آن یک بند و دو رگ [illegible]

و در بالای زانو نشده یک بند از چهار رگ مقدار [illegible] رطل

چون خرد شود [illegible] شقاقل کوفته را در آب حل کرده بجوشانند

تا تمام [illegible] با یک لیمو و چهار رطل آب تا یک رطل [illegible]

آب را [illegible] باشند و [illegible] الحلقی [illegible]

در اطراف سینه [illegible] شسته تا دیگر [illegible] رسیده

منشینند و در رطل [illegible] گرم [illegible]

رطل روغن [illegible] الحلقی [illegible]

قدری [illegible] آن باشد [illegible]

[illegible] ان شاء الله تعالی رفع مرض خواهد شد

بجهت دفع زگیل این طلسم را بر پارچه کاغذی
نویسد و بر زگیل بمالد و در کنار آب
در زیر گل پنهان کند چون کاغذ
پوسیده شود زگیل نیز برطرف میشود

	ه	۱۱	۲
۹	۱۴۱	۲۴	۶
۸۱۱۵	۱۱۱۱۱۲	۸ ۱۱	لله ۱۰

	٥	١١	٦
٩	١٦	٩٦	٩
٥١١٨	١١١١٦	١ ٨	[illegible]

47

Purchased [...] Oct, 2 [...] Bleeker Library by W. Ivanow –

No.5. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A valuable study of the medicinal, magical, etc., properties of animals of all decriptions, i.e. mammals, birds, reptiles, fishes, and insects, in the form of a dictionary, in Persian. It was composed in the end of the XVIIth century, and dedicated to Abbas II of Persia, who took great interest in animals. (cf. No.2) The author is Muḥammad Taqī, son of Muḥammad Tabrīzī. The work is based on many standard earlier compositions, and is rather popular in Persia. Copies of it are found in other libraries (British Museum, India Office, Bodleian, etc.).

The present copy is slightly incomplete at the beginning where apparently only one leaf (containing the beginning of the preface) is lost. It is a fairly good copy dated the 7th Ramaḍān 1101 A.H., or the 14th June 1690. This most probably is the date of the completion of the work itself, and the copy was written later on, in the middle of the XVIIIth century. [W. I.]

annotated

McGILL UNIVERSITY LIBRARY
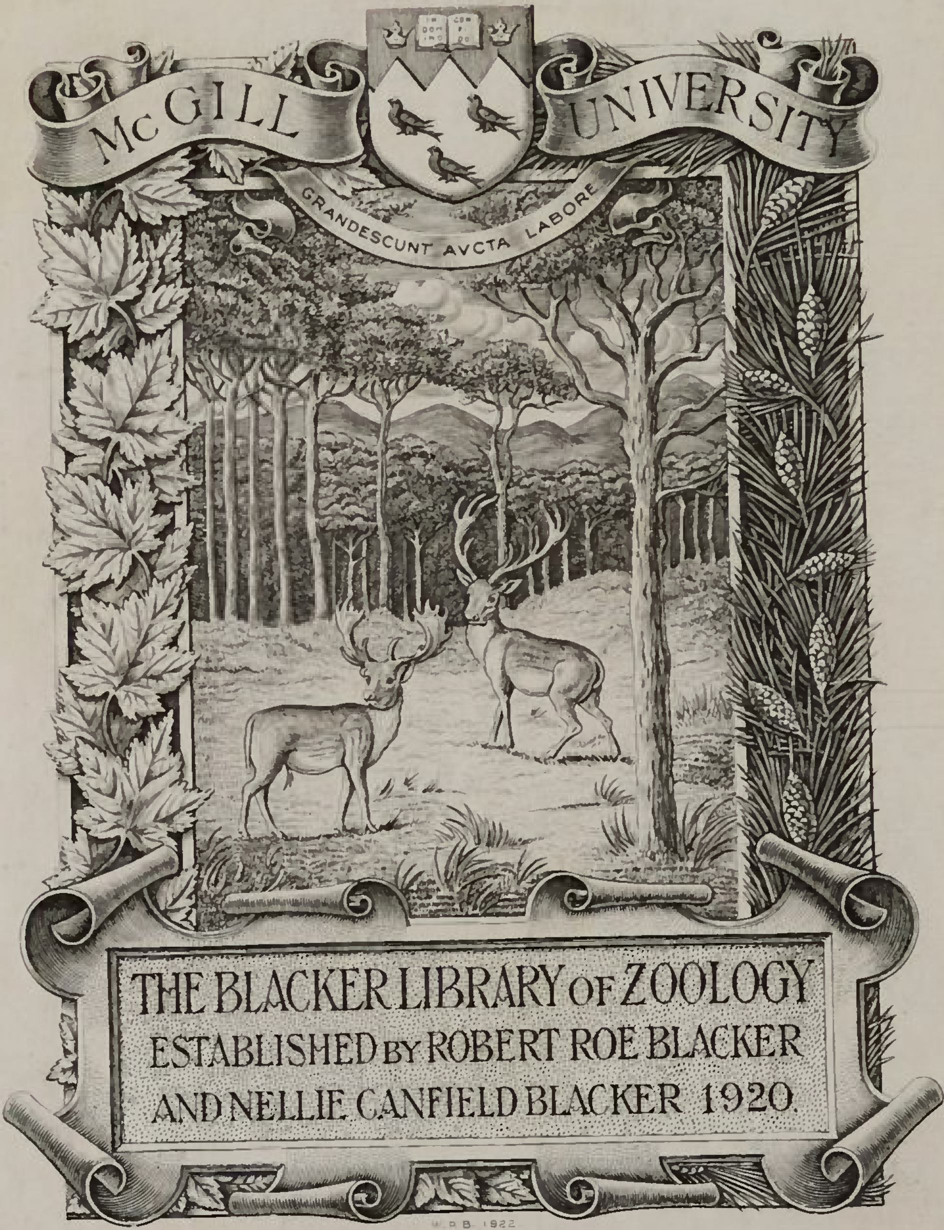
ACC. NO. REC'D